

# ضرورت و جایگاه مسئله امامت و مهدویت

## دوره آموزشی امامت و مهدویت، سخنرانی آیت الله سیدعلی حسینی میلانی

### جلسه اول

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خير خلقه و أشرف بريته محمد و آله الطاهرين، لا سيما بقيه الله في الأرضين. و لعنت الله على أعدائهم أجمعين.

خیلی خوشبختم از این که در خدمت عزیزان دانشگاهی هستم و نمی دانم آیا چنین جلسه‌ای در چنین موضوعی در تاریخ بین حوزه و دانشگاه برگزار شده است یا نه. تشکر می‌کنم از مسئولین دانشگاه آزاد که این پیشنهاد را ارائه کردند و بنده هم در چنین مواردی احساس تکلیف می‌کنم. قبلاً باید عرض کنم که ما در بحث امامت‌مان همیشه عدل و متانت را رعایت می‌کنیم. هیچ‌گونه غرضی با کسی نداریم و به دنبال بیان حقیقت اعتقادات خودمان هستیم تا ایمان شیعیان تقویت شود و تحت تأثیر شبهات و تشکیکات دیگران قرار نگیرند. نمی‌خواهیم مذهبی را رد کنیم یا مکتبی را افشا کنیم. اگر احیاناً متعرض اعتقادات دیگران بشویم، در جهت این است که بحث‌مان مقارن باشد و معلوم شود که ما چه می‌گوییم و دیگران چه می‌گویند. لازم است قبل از ورود به بحث که بحث ما هم بحث امامت و مهدویت و بیان دلایل این اعتقاد است، مطالبی را مقدمتاً عرض کنم.

مقدمه اول این است که بحث امامت و ولایت در بین معارف دینی ما از اهمیت فوق‌العاده و موقعیت بلندی برخوردار است و این معنی از فرمایشات پیغمبر اکرم ص و ائمه اطهار: و حتی از تعریف امامت کاملاً هویدا است. رسول خدا ص در حدیثی که همه فرق از ایشان این حدیث را روایت می‌کنند، فرمودند: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة». هر کس که از دنیا برود و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. این جایگاه امامت را نشان می‌دهد و امام‌شناسی چه نقشی در اسلام دارد. در کتاب کافی روایتی از امام رضا ع داریم که در بیان جایگاه امامت، مطالب بزرگی را فرموده‌اند. این جمله را ما تیترو مؤسس خودمان قرار دادیم از کلام آن حضرت ع: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۱</sup>. امامت حافظ دین است و وحدت مسلمین است. امامت را در کتاب ما و در کتاب دیگران وقتی مراجعه می‌کنیم، چنین معرفی می‌کنند و در تعریف امامت چنین می‌گویند که «الامامة نيابة عن النبوة في أمور الدين و الدنيا». امام نائب پیغمبر اکرم ص است در همه امور، چه در امور دینی یعنی معنوی و چه در امور دنیوی. امام نائب رسول الله است و این تعریف مورد اتفاق همه فرق است. از کلام پیغمبر اکرم ص که خواندم، استفاده می‌شود که امامت از اصول دین است، نه از فروع دین. اولین اختلافی که پیدا می‌شود در بین مسلمین از

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸ .

همین جاست که دیگران قائل به این هستند که امامت از فروع دین است، نه از اصول دین. اگر امامت به این معنا باشد که در تعریف خواندیم و در کلام رسول الله ﷺ آمده است، لا محاله باید از اصول باشد، نه از فروع. «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة». این با فرق بودن امامت سازگار نیست و از این کلام و از این تعریفی که عرض کردم، معلوم می‌شود که امامی در هر زمان که نایب رسول الله باشد، در بین امت باید وجود داشته باشد. در هر زمان، «من مات و لم یعرف امام زمانه»، هر کسی که از دنیا برود و امام زمانش را نشناسد، یعنی در هر زمانی، در هر قرنی، در هر جای دنیا، مسلمان باید امام زمانش را بشناسد. البته شناخت امام و امام‌شناسی بر دو گونه است: یک شناخت اجمالی داریم و یک شناخت تفصیلی. شناخت اجمالی این است که عموم شیعیان الان این شناخت را دارند و این ایمان و اعتقاد را دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه دوازده‌گانه را امام می‌دانند و به آنها اعتقاد دارند. این یک معرفت اجمالی است. اما کسانی که استعداد دارند و آمادگی دارند و سطح فکریشان اجازه می‌دهد که امامت را به طور تفصیل بدانند و از هر جهت مورد تحقیق قرار دهند، از چنین شخصی اعتقاد اجمالی و معرفت اجمالی که عرض کردم، فایده نمی‌کند. این مقدمه اول بود که البته در این مقدمه باز هم مباحثی وجود دارد، ولیکن بنده به عنوان مقدمه اکتفا می‌کنم به اشاره به عرائزی که داشتم.

مقدمه دوم این است که ما در قرآن و در روایات چند عنوان داریم. این عنوانی که در کتاب و سنت داریم، دو عنوان است: امامت و خلافت. امام در ترجمه به فارسی همان رهبر و خلیفه اگر ترجمه‌اش کنیم به فارسی، یعنی جانشین. ظاهراً این طور است. اگر بخواهیم وارد تحقیق بشویم، از دو جهت باید بحث کنیم که اولاً امامت و خلافت یعنی چه؟ ثانیاً امام و خلیفه کیست؟ یعنی مفهوم را بدانیم اولاً و بعد مصداق را پیدا بکنیم. این امام و خلیفه بعد از این که با ادله و دلایل صحیح ثابت شد و شناخته شد، حاکم مسلمین خواهد بود و ولی امر عموم مسلمین خواهد بود. بنابراین حکومت بر امت و ولایت امر عموم مسلمین فرع این است که خلیفه رسول الله باشد و امام امت باشد. یک فرد است که این فرد از طرفی خلیفه رسول الله و از طرفی امام امت است. این فرد خلیفه رسول الله و جانشین پیغمبر اکرم ﷺ است. همین فرد امام امت است و امامت به این معناست که امام پس از این که شناخته شد و مشخص شد، واجب‌الاطاعه است. از جمیع جهات اطاعت مطلقه دارد نسبت به عموم امت و از آن طرف ولایت مطلقه دارد نسبت به همه امور مسلمین. این است معنای جانشینی رسول الله و امامت بر امت. بنابراین هر دو عنوان در شخص واحد جمع می‌شود. همان شخص واحد خلیفه رسول الله است، جانشین پیغمبر اکرم ﷺ است، همان شخص واحد امام امت است و رهبر همه مسلمین. این هم مقدمه دومی که می‌خواستیم عرض کنیم.

مقدمه سوم عبارت از این است که ما شیعیان در تمام علوم دینی و در تمام مسائل اسلامی دو منبع اساسی داریم. تفکر شیعی در همه ابعاد برمی‌گردد به این دو منبع. منبع اول قرآن است، همین قرآنی که الان در دست مسلمین است، همین قرآنی که الان ما تلاوت می‌کنیم و حفظ می‌کنیم، همین قرآنی که کلام الله در اختیار عموم مسلمین است. کسی ما را متهم نکند به این که ما به قرآن دیگری قائل هستیم. نه، قرآن همین قرآن است. منبع دوم سنت است. منظور از سنت چیست؟ قرآن کلام خداست و سنت کلام رسول الله ﷺ است. سنت رسول الله ﷺ مرکب است از

سه قسم: کلام (گفتار حضرت)، فعل (رفتار پیغمبر اکرم<sup>ص</sup>) و تقریر پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> که اگر در حضور ایشان چیزی گفته شد یا کاری صورت گرفت و ایشان نهی نکردند، این را می‌گویند تقریر. این جزء سنت قرار می‌گیرد. پس تمام علوم دینی ما برمی‌گردد به قرآن و روایات. این که کسانی پیدا بشوند و بگویند که نه، فقط قرآن، ما روایات را قبول نداریم، بدلیل این که در بین روایات اسرائیلیات فراوان است و در بین روایات غیر صحیح فراوان است، پس ما فقط قرآن را می‌پذیریم و فقط قرآن است. این کلام از این جور افراد اگر حسن نیت داشته باشند، مردود است. به خود قرآن، قرآن مجید را که شما می‌گویید فقط قرآن، قرآن می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ!». قرآن می‌فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»<sup>۱</sup>. کسی که رسول الله را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. هر چه رسول خدا بیاورد، اخذ کنید و اطاعت کنید و آن چه که نهی کرده است، اجتناب کنید. این قرآن است. لا محاله باید به پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> برگردیم. پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> مبین قرآن و مفسر قرآن هستند به قولشان، به فعلشان و به تقریرشان که عرض کردم. بله، چند مسئله داریم که عمدتاً مسئله توحید است که اثبات توحید، وجود خداوند متعال و یگانگی خداوند متعال از کتاب و سنت نمی‌شود استدلال کرد، چون به قول ما دور لازم می‌آید. چون اعتبار کتاب و سنت به خداست. اگر بخواهیم خدا را اثبات کنیم به کتاب و سنت، این استدلال می‌گویند دور. دور هم محال است. چند مسئله داریم که صرفاً از عقل باید استدلال شود. لذا گفتم عمدتاً ادله ما و منابع ما کتاب و سنت است. ما در تمام مباحث به کتاب و سنت اعتماد می‌کنیم و ارجاع می‌دهیم. البته اگر احیاناً در مسئله طرف بحث ما غیر شیعیان باشند، طبق قانون بحث و مناظره باید از حدیثی استفاده کنیم و استدلال به سنتی بکنیم که مورد قبول طرف مقابل باشد. این قانون بحث و مناظره است. و الا خود بنده بعضی از قوانین عقلی را برمی‌گردانم به کتاب و سنت. قانون قبح تقدم مفضول بر فاضل را که می‌گویند قاعده عقلیه است و به حکم عقل و عقلاست، بنده برمی‌گردانم به کتاب. قانون لطف را که معروف است به قاعده لطف که می‌گویند قاعده عقلی است، بنده برمی‌گردانم به کتاب. تا آنجایی که بتوانیم به کتاب یعنی به قرآن و سنت استدلال می‌کنیم و در مباحثمان هیچ‌گونه تعصبی نداریم و تحجمی بر دیگران نخواهیم داشت. در مباحثمان. این هم مقدمه سوم بود. البته این مقدمه یک تئمه‌ای دارد به قول ما، تکمیلش باید بکنم و آن این است که منظور ما از ولی امر و حاکم باید معلوم بشود. منظور ما این است که باید نسبت به ولی امری که خلیفه رسول الله است و امام مسلمین است، تبعیت و اطاعت به نحو اطلاق داشته باشیم. بعضی فکر می‌کنند که خلافت و امامت همان حکومت است. نه، خیلی این اشتباه است. حکومت فرع امامت و خلافت است. شاهدش در قرآن مجید خطاب می‌شود به داوود<sup>علیه السلام</sup>: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»<sup>۲</sup>. این «فاحکم» که در این کلمه وجود دارد، اصطلاحاً در ادبیات عرب می‌گویند «فاء تفریع»، یعنی حکومت فرع امامت و خلافت است، نه این که امامت و خلافت با حکومت مترادف داشته

۱ - سوره نساء آیه ۸۰.

۲ - سوره حشر آیه ۷.

۳ - سوره ص آیه ۲۶.

باشند. این‌ها اموری است که بنده الان به طور اجمال عرض می‌کنم و اشاره‌وار بیان می‌کنم که اگر بخواهید، باید تفصیلاً عرض کنم. پس این امامی که عرض کردیم و خلیفه‌ای که عرض کردیم، واجب‌الاطاعه است که در امور دینی و در امور حکومتی و دنیوی، امام و خلیفه رابط بین خدا و رسول و امت است. نه فقط امت، بلکه خلق رابط است بین خالق و خلق. امام شأنش این چنین است. ما به توسط امام خدا را می‌شناسیم. امام صادق علیه السلام فرمودند: «ما به توسط امام خداوند متعال را عبادت می‌کنیم». حضرت فرمودند و همین‌طور هم هست. این صرف روایت نیست، بلکه برهان دارد که اگر لازم باشد، توضیح باید بدهم. امام حلقه وصل است بین خالق و خلق. امام مربی امت است. امام هادی امت است. امامت صرف حکومت نیست. اگر شرایط مساعد نباشد، متصدی می‌شود امام امر حکومت را. شرایط مساعد نباشد، نه. و وقتی شرایط مساعد نباشد، امام حجت خداست بر خلقش، حتی آن وقتی که در خانه نشسته یا در زندان است یا غایب است. این‌ها مطالبی بود که در این دو سه مقدمه عرض کردم.

در مقدمه چهارم این مسائل پیش می‌آید، خواه ناخواه، چند سؤال طرح می‌شود: سؤال اول این است که این امامی را که شما می‌گویید، نصبش به دست کیست؟ سؤال دوم این است که این امامی که شما می‌فرمایید، چه صفاتی را باید داشته باشد؟ سؤال سوم این است که راه نصب این امام چیست؟ از چه راه نصب می‌شود؟ با بیانی که عرض کردم در مقدمات گذشته و شأن امام و موقعیت امام و موقعیت امامت را که عرض کردم، معلوم می‌شود که امام را خدا و رسول باید معین کنند و نصب امام به ید خدا است. شواهد بر این معنی در قرآن متعدد است «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً»<sup>۱</sup> «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً»<sup>۲</sup> و امثال ذلک از آیات. بنابراین امامت و خلافت به معنی که عرض کردم، در حقیقت به ید الله است، همچنان که خود نبوت به دست خدا است. هیچ وقت در هیچ امتی این چنین نبوده که مردم اجتماع کنند و کسی را به عنوان نبی معرفی کنند. نبی، پیامبر، رسول از ناحیه خداوند متعال فرستاده می‌شود برای امت و امامت هم نیابت از نبوت است. این اعتقاد مبنا دارد. ما که مسلمان هستیم، اساساً مسلمان یعنی چه؟ اسلام یعنی چه. یادتان هست که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه اسلام را چگونه معنا کرده اند. «الاسلام هو التسليم»<sup>۳</sup>. ما که مسلمان هستیم باید تسلیم خداوند متعال باشیم. ما که پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> را به رسالت پذیرفتیم باید تسلیم باشیم.

پس اگر امام از ناحیه خدا به توسط پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> معرفی شد، معین شد، مشخص شد، منصوب شد، ما باید تسلیم باشیم. چرا؟ باز به قرآن برمی‌گردیم، به دلیل آن که صلاح و مصلحت افراد و جوامع بشری را خدا می‌داند، چون خدا

۱ - همان

۲ - سوره سجده آیه ۲۴

۳ - لَأَنْسِبَنَّ إِلَى اسْلَامٍ نَسْبُهُ لَمْ يَنْسِبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْبَقِيَّةُ وَ الْبَقِيَّةُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ. نهج البلاغه حکمت ۱۲۵

خالق است. « أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ »<sup>۱</sup> او می‌داند مصالح و مفاسد را و بر طبق مصالح و مفاسد، همان‌گونه که نبی را معین می‌کند برای نبوت، امامی را برای نیابت از نبی خودش معین می‌کند. همان‌گونه که در فهم قرآن اگر روایت معتبری باشد از امام علیه السلام تفسیر کرده باشد، آن روایت آیه‌ای را می‌پذیریم، همان‌گونه که حکمی از احکام نماز، روزه، حج و غیره را به روایات وارده از ائمه عمل می‌کنیم و احکام شرعی را از این روایات استنباط می‌کنیم، به دلیل این که قولش حجت است، به دلیل این که منصوب از طرف خدای متعال است. پس امامت این‌گونه است. دیگران چه می‌گویند؟ دیگران می‌گویند امامت از فروع دین است و نصب امام به دست مردم است.

ما در صفات امام چه می‌گوییم؟ می‌گوییم امام باید معصوم باشد، همان‌گونه که رسول خدا معصوم است، نائیش باید معصوم باشد. جانشین رسول الله باید دارای عصمت باشد. خود این که دارای عصمت باید باشد، یکی از دلایل آن است که نصب امام به دست خداست، چون عصمت را غیر از خدا کسی نمی‌داند و خداوند متعال آن ولایت مطلقه را و وجوب اطاعت مطلقه را برای امام قرار داده است که معصوم است. بحث ما اجمالاً در زمان حضور است. این بحث فعلاً مربوط به زمان غیبت نیست. امام در صفاتش اولاً باید معصوم باشد و ثانیاً عالم باشد. جاهل نمی‌تواند رهبر امت باشد. جاهل نمی‌تواند جانشین پیغمبر اکرم<sup>۶</sup> باشد. امام باید هم معصوم باشد و هم عالم باشد. جالب این است که بزرگان مفسرین اهل سنت مثل فخر رازی به صراحت نوشته‌اند که امامی که واجب‌الاطاعه است به نحو اطلاق باید معصوم باشد. شما نگاه کنید به تفسیر فخر رازی را در ذیل آیه « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ »<sup>۲</sup>، نگاه کنید در ذیل این آیه می‌بینید فخر رازی تصریح می‌کند به این که اولی الامر باید معصوم باشد.

ما الان در مقام بحث با نظریات دیگران هستیم. دیگران در اینجا با ما مخالفند. آن‌ها می‌گویند که امامت به دست مردم است. امامت از فروع است، نه از اصول. عصمت هم شرط نیست. این وجوب اطاعت مطلقه‌ای که شما می‌گویید، نه، این هم ضرورت ندارد. آن‌ها در صفات امام می‌گویند اجمالاً عالم باشد، اجمالاً عادل باشد، به نحو اجمال شجاعت هم داشته باشد، بیش از این لازم نمی‌دانند در صفات امام. آن چه که مورد اتفاق همه است، این صفات است که عصمت در این صفات وجود ندارد. و حال این که عرض کردم در ذیل این آیه مبارکه، فخر رازی تصریح می‌کند به این که باید ولی امر معصوم باشد، چون اطاعت مطلقه با عدم عصمت جمع نمی‌شود. و از آن چه که عرض کردم، معلوم می‌شود که راه نصب امام قرآن است و حدیث وارده از پیغمبر اکرم<sup>۶</sup>. کتاب و سنت ما تابع کتاب و سنت هستیم. دیگران می‌گویند ما تابع صحابه هستیم. صحابه رسول الله چه کردند؟ ما تابع آن‌ها هستیم. باز این هم یک نقطه دیگر از نکات اختلاف بین مسلمین است. ما می‌گوییم کتاب و سنت، آن‌ها می‌گویند اصحاب، یاران پیغمبر اکرم<sup>۶</sup>، هر چه که آن‌ها گفتند و انجام دادند، حجت است. ما می‌گوییم باید ببینیم پیغمبر اکرم<sup>۶</sup> چه فرموده است،

۱ - سوره ملک آیه ۱۴.

۲ - سوره نساء آیه ۵۹.

باید ببینیم در قرآن مجید چه آمده است. و از این مواردی که عرض کردم، اختلاف بین مسلمین شروع می‌شود. اختلاف بین مسلمین از اینجا و این مواردی که عرض کردم شروع می‌شود.

ما شیعه هستیم. شیعه اثناعشری هستیم. اولین امامی که ما قائل هستیم، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و آخرین امام، امام زمان است، مهدی موعود (عج). ما شیعیان دوازده امامی هستیم و شهرت پیدا کرده‌ایم به شیعه. مذهب شیعه یعنی مذهب اطاعت و پیروی از اهل بیت. نگاه کنید به لغت، در لغت عرب، شیعه به معنای یار علی علیه السلام بودن، پیرو علی علیه السلام بودن است. این عنوان شد نام ما، اسم ما، معرف ما شد. ما شیعه هستیم. این مذهبی که ما شیعه هستیم، پیغمبر اکرم ص تأسیس کردند. این مذهب در زمان خود پیغمبر اکرم ص به وجود آمد. این مقدمه پنجم بنده است که اگر کسی سؤال کند که تاریخ تشیع چیست؟ تشیع از چه زمانی شروع شده؟ شیعه اولین چه کسانی بودند؟ عرض می‌کنم که این مذهب را، مذهب شیعه را و تشیع را، خود شخص پیغمبر اکرم ص تأسیس کردند و در زمان خود پیغمبر اکرم ص در اصحاب ایشان کسانی بودند که به آن‌ها گفته می‌شد شیعه علی علیه السلام. در زمان خود پیغمبر اکرم ص و این چیزهایی که الان دارم عرض می‌کنم، کلمه به کلمه عرایض بنده منبع دارد، سند دارد، مدرک دارد، حتی از روایات و کتاب‌های خود اهل سنت خودشان نوشته‌اند: شیعه علی علیه السلام در زمان پیغمبر اکرم ص سلمان بوده، ابوذر بوده، مقداد بوده، عمار بوده، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین بوده، ابو سعید خدری بوده، قیس بن سعد بن عباده بوده. خود سعد را نمی‌گویند، اما پسرش قیس از شیعه امیرالمؤمنین بوده و از صحابه پیغمبر اکرم ص و غیر این‌ها در کتب اسامی‌شان موجود است. این‌ها کسانی هستند که در زمان خود پیغمبر اکرم ص معروف شدند به شیعه علی علیه السلام و تشیع را عرض کردند. پیغمبر اکرم ص خودشان تأسیس کردند.

یک مورد را یا دو مورد را برایتان عرض می‌کنم. وقتی از کتب آیات اهل سنت مطلبی را نقل می‌کنم، بدانید که از بزرگان آن‌ها نقل می‌کنم و از کتاب‌های دست اولشان مطلبی را می‌آورم. این را شما بدانید و بعد هم مراجعه کنید. برای شناخت این آیات، حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک، ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه فی معرفت الصحابه و جمعی دیگر از بزرگان محدثین اهل سنت روایت می‌کنند که پیغمبر اکرم ص فرمودند: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»<sup>۱</sup>. پیغمبر اکرم ص شجره خودشان را تشبیه کردند به یک درخت و فاطمه (س) فرع آن درخت است و علی (ع) لقاح آن و حسن (ع) و حسین (ع) ثمره‌های آن و شیعیان ما ورق‌های آن درخت هستند. ما شیعیان به حکم برگ‌های درختی هستیم که این درخت اهل بیت را تشکیل می‌دهد: پیغمبر اکرم ص، امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه زهرا (س) و حسن (ع) و حسین (ع). این درخت، ما که شیعیان‌شان هستیم، به حکم برگ‌های این درخت هستیم. من به اختصار عرض کردم.

حالا در ذیل یک آیه مبارکه از قرآن مجید ملاحظه کنید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»<sup>۲</sup>. این در قرآن است. شما نگاه کنید به تفسیر طبری، به تاریخ ابن عساکر، نگاه کنید به کتاب ابن حجر مکی، مراجعه

۱ - إثبات الهداء بالنصوص و المعجزات، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲ - سوره بینه آیه ۷.

کنید و به کتاب تفسیر قاضی القضاة شوکانی مراجعه کنید، به تفسیر عبدالمنصور حافظ جلال‌الدین سیوطی مراجعه کنید، به تفسیر آلوسی مراجعه کنید. در ذیل این آیه از پیغمبر اکرم<sup>ؑ</sup> نقل کرده‌اند که فرمودند: «خیر البریه علی و شیعتہ». خطاب کردند به خود امیرالمؤمنین<sup>ؑ</sup>: «خیر البریه أنت و شیعتک». این عنوان شیعه و تشیع در زمان خود پیغمبر اکرم<sup>ؑ</sup> به توسط خود پیغمبر اکرم<sup>ؑ</sup> به وجود آمده و اولین کسی که این نام را بر ما گذاشته، خود رسول الله<sup>ؐ</sup> است.

اگر وقت هست بگویم؟ ده دقیقه تشیع را تعرض کردم. پیغمبر اکرم<sup>ؑ</sup> تأسیس کردند. مخالفین ما غیر قابل تحمل برای آن‌ها، برای این که اذهان کسانی که اهل مطالعه نیستند و یا ضعیف هستند در تحقیقات، برای این که اذهان اشخاصی را مشوش بکنند، برای ایجاد شبهه ادعا کرده‌اند که خیر، این عنوان شیعه و تشیع را یهودی‌ها ساخته‌اند. فقط مؤسس مذهب ما شیعیان یهودی‌ها هستند. باور می‌کنید؟ همین الان هم و در زمان خودمان، بنده کتاب‌هایشان دارم. بزرگان نویسندگان این‌ها بر این اتهام اصرار دارند که شخصی پیدا شده در صدر اسلام در حدود سال سی‌ام هجرت به نام عبدالله بن سبأ. این شخص آمده به مدینه و تظاهر به اسلام کرده. این شخص کسی است که ادعا کرده است به این که علی<sup>ؑ</sup> خلیفه رسول الله است، وصی پیغمبر اکرم<sup>ؑ</sup> است، جانشین رسول الله است. این شخص این موضوع را در بین مسلمین آورده و ایجاد کرده.

نه فقط این ادعا را می‌کنند، بعضی از این‌ها از همین نویسندگان معاصر می‌گویند تمام فتنه‌هایی که در صدر اسلام به وجود آمده، توسط این آدم به وجود آمده. خب، این شخص باعث این فتنه‌هاست. مثلاً این که صحابه پیغمبر اکرم<sup>ؑ</sup> شورش کردند بر علیه عثمان، خلیفه سوم، و او را به قتل رساندند، این عبدالله بن سبأ باعثش است. جنگ‌هایی که در زمان امیرالمؤمنین<sup>ؑ</sup> واقع شده، در بصره، در صفین، این عبدالله بن سبأ باعثش شده و فتنه‌های بزرگی که در آن زمان واقع شده، توسط این شخص بوده. بنابراین یهودی‌ها هستند که عثمان را به قتل رساندند، تشیع را ایجاد کردند، جنگ جمل را در بصره و جنگ صفین را. یهودی‌ها فقط خیلی ادعاهای بزرگی است. این ادعاهای بزرگ باعث شد که جمعی از بزرگان خود اهل سنت از معاصرین گفتند به این که اساساً چنین کسی وجود نداشته، این دروغ است. تا آن جایی که من تحقیق کردم، اولین کسی که از معاصرین اقرار کرده به دروغ بودن این داستان، دکتر طه حسین است. دکتر طه حسین هم مورخ است، هم ادیب است، مؤلفات متعددی دارد و خیلی هم عنوان دارد و محترم است و علامه عسکری از علمای ما که در این زمینه کتاب نوشته و اثبات کرده که عبدالله بن سبأ واقعیت ندارد. بعد از طه حسین آمده و طه حسین قبل از علامه عسکری نفی کرده وجود عبدالله بن سبأ. و طه حسین تنها نیست، اسامی جمعی را بنده دارم که این‌ها قائلند به این که اساساً چنین آدمی وجود خارجی نداشته، این دروغ است.

مثلاً دکتر محمد عماره خیلی بزرگ است، نفی می‌کند وجود عبدالله بن سبأ. دکتر احمد محمود صبحی، من کتابش را دارم، نفی می‌کند وجود عبدالله بن سبأ. دکتر حامد حفنی داود نفی می‌کند وجود عبدالله بن سبأ. دکتر محمد کامل حسین نفی می‌کند وجود عبدالله بن سبأ. اصلاً کسی وجود نداشته، این دروغ است. این دیگر از منه به خاطر این که بخواهند آن امتیازی را که مذهب ما دارد، که مؤسسش پیغمبر اکرم<sup>ؑ</sup> است، این را بخواهند از ما بگیرند و

نخواهند تقویت کنند. ما مدرک داریم و از منابع معتبر نقل می‌کنیم. این‌ها می‌گویند اساساً چنین کسی به وجود نیامده، و وجود خارجی نداشته. اصلاً جمعی دیگر از اساتید دانشگاه‌های معتبر مصر و غیر مصر، این‌ها می‌گویند نسبت دادن این همه حوادث و فتنه‌های مختلف را به عبدالله بن سبأ که او باعث شده، اصلاً قابل قبول نیست. انکار می‌کنند و نفی می‌کنند این معنا را با کمال صراحت. اگر از من خواسته شود راجع به عبدالله بن سبأ به طور مفصل بحث بکنم، انشاءالله در جلسه آینده.

و صلی الله علیه و محمد و آله الطاهرين.

### جلسه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خير خلقه و أشرف بليته محمد و آله الطاهرين، لا سيما بقيت الله في الأرضين، و لعنت الله على أعدائهم أجمعين.

چون بعضی از مخالفین شیعه و تشیع، داستان عبدالله بن سبأ را مطرح می‌کنند و می‌خواهند شیعه و تشیع را منتسب به یهود کنند، و از آنجا که این افراد عموماً دانشگاهی هستند، لازم بود آقایان و خانم‌های دانشگاهی در جریان این داستان قرار گیرند. از جمله کسانی که به این داستان دامن می‌زنند و همواره پیگیری می‌کنند، دکتر عبدالله بن سلمان الفیفی است که کتابی با نام «نقد الأشاعرۃ للشیعۃ الاثنی عشریۃ فی مسأله الإمامۃ» نگاشته است. در این کتاب، وی ادعا می‌کند اشاعره در مسئله امامت، مبانی شیعه اثنی عشریه را رد کرده. او می‌گوید امامت وصایت است از پیغمبر اکرم و فقط امامت در وصی باید باشد. وصی رسول الله امام است و اگر غیر از وصی رسول الله متصدی امر امامت شود، باید از او تبری کرد و تکفیرش کرد. او اولین کسی است که قول به امامت علی را بین مردم شایع کرد.

دکتر محمد غیاءالدین الریس، استاد دانشگاه قاهره، در کتاب «النظریات السیاسیۃ الإسلامیۃ» می‌گوید: «عبدالله بن سبأ شخصیتی عجیب در تاریخ اسلام است. این مرد یهودی که اهل یمن بود، آمد و در بلاد اسلامی گشت و دعوت کرد مردم را به نظریه خودش که هر نبی از انبیاء وصی دارد و وصی پیغمبر اسلام علی علیه السلام است. این نظریه را در بلاد اسلام تبلیغ کرد.

دکتر علی احمد سالوس کتابی دارد به نام "مع الاثنی عشریۃ فی الأصول والفروع"، که می‌خواهد مبانی شیعه اثنی عشریه را چه در اصول و چه در فروع بررسی کند. در این کتاب می‌گوید: عبدالله بن سبأ صاحب فکرت الوصی بعد النبی است. این نظریه وصی و وصایت بعد از پیغمبر اسلام، اختصاص به عبدالله بن سبأ دارد. این شخص وقتی یهودی بود، می‌گفت یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام است. وقتی اسلام آورد، بعد از وفات پیامبر اکرم ۶ همان نظریه را درباره علی بن ابی طالب مطرح کرد و گفت علی وصی رسول الله است.



دکتر ناصر القفاری، شخصیت معروفی در این زمان است و کتابش به نام " اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة " صدها هزار نسخه در بلاد و کشورهای اسلامی منتشر شده تا از این کتاب ترویج شود. او می‌گوید: من درباره عبدالله بن سبأ تحقیقاتی دارم، ولی نیازی نیست که آن را بیان کنم، چون بهترین کتاب در این زمینه، کتاب دکتر سلیمان العوده است. دکتر سلیمان العوده کتابی دارد به نام " عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنة "، که نقش عبدالله بن سبأ را در حوادثی که در صدر اسلام واقع شده، بررسی می‌کند. دکتر ناصر القفاری می‌گوید این بهترین کتاب در موضوع عبدالله بن سبأ است.

کتاب‌هایی که بنده الان نقل کردم، همه را دارم و کتاب سلیمان العوده را هم تهیه کردم تا ببینم به قول قفاری که بهترین کتاب است، عبدالله بن سبأ را چگونه معرفی می‌کند. این کتاب از صفحه ۳۷ تا صفحه ۱۱۰ اختصاص به شخصیت عبدالله بن سبأ دارد و درباره اینکه چه آدمی بوده، از کجا بوده و چه نقش‌هایی در حوادث مختلف داشته، بحث می‌کند.

در این کتاب آمده است که درباره اصل و نسب عبدالله بن سبأ اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد؛ برخی می‌گویند از قبیله سبأ که در قرآن ذکر شده، برخی می‌گویند از حمیر یا همدان، که قبایل یمنی هستند. برخی نیز می‌گویند اصل او از حیره، یکی از شهرهای اطراف کوفه، بوده است. حتی برخی می‌گویند او رومی الاصل بوده و از اروپا آمده است. در هر حال، خودشان در بهترین کتابی که درباره او نوشته‌اند، متحیرند که این شخص اهل کجاست و از کجا آمده است.

درباره پدرش هم می‌گویند نمی‌دانیم کی بوده، مادرش کی بوده و در چه تاریخی به بلاد مسلمین آمده است. حتی زمان ظهور او بین مسلمین نیز محل اختلاف است. در تاریخ طبری و عزالدین بن اثیر در «الکامل فی التاریخ» آورده که عبدالله بن سبأ در سال ۳۵ هجری قمری ظاهر شده است، یعنی ۲۵ سال بعد از رحلت پیغمبر اکرم. از طرف دیگر، برخی می‌گویند که عبدالله بن سبأ در سال ۳۰ در شام با ابوذری ملاقات کرده و او را بر علیه معاویه تحریک کرده و سبب قیام ابوذری بر علیه معاویه در بلاد شام شده است. همین آدم در سال ۳۳ در بصره حضور داشته و مردم را بر علیه والی بصره تحریک کرده و قیام کردند بر علیه او. در سال ۳۴ هم در مصر حضور پیدا کرده و مردم را بر علیه عمر بن عاص، والی مصر، تحریک کرده و قیام کردند.

بالاخره چه سالی بین مسلمین ظاهر شده؟ کدام یک از این تاریخ‌ها دقیق است؟ آیا واقعیت دارد که به فاصله کمی از شام به بصره و از بصره به مصر برسد؟ این حوادثی که درباره عبدالله بن سبأ نقل می‌کنند و نقش او را در این فتنه‌ها می‌گویند، در کتاب سلیمان العوده بررسی شده است. او می‌گوید بهتر است نه افراط کنیم و نه تفریط. نه این درست است که بگوییم همه این فتنه‌ها از زیر سر این آدم بوده، و نه این درست است که اساساً وجود عبدالله بن سبأ را انکار کنیم.

برخی مانند دکتر طه حسین وجود عبدالله بن سبأ را انکار می‌کنند و می‌گویند این همه حوادثی که به او نسبت داده می‌شود، درست نیست. اما انکار کامل وجود او هم درست نیست. این خلاصه بحث کتاب سلیمان العوده است در تعریف شخصیت عبدالله بن سبأ. از صفحه ۳۷ تا ۱۱۰ کتابش مشخص می‌شود که خودشان هم سردرگم هستند. شخصیتی را ساختند و گفتند اصلش یهودی بوده و آمده مذهب شیعه و تشیع را تأسیس کرده و این اختلافات عجیب و غریب را بین مسلمین به وجود آورده است. حتی قیام اهل مدینه را بر علیه عثمان منتسب می‌کنند به این شخص.

دکتر سلیمان العوده می‌گوید: نه، اینها دیگر مبالغه است. نباید افراط کنیم و نباید تفریط کنیم. علاوه بر این که اصل مذهب شیعه و تشیع را منتسب به عبدالله بن سبأ می‌کنند و می‌گویند این شخص مؤسس این مذهب است، می‌گویند یک سلسله اعتقادات برای شیعه درست کرده، مثل رجعت اموات دوباره به این عالم، که یکی از چیزهایی است که عبدالله بن سبأ ساخته و او که در اصل یهودی بوده، این اعتقاد یهودی است. همچنین می‌گویند قرآن تحریف شده و نقصانی در آیات قرآن وجود دارد که شیعه قائل به آن است. این اعتقاد را شیعه از عبدالله بن سبأ گرفته است. مسئله متمع را هم می‌گویند عبدالله بن سبأ در بین شیعه ایجاد کرده و اینها به این حکم شرعی اعتقاد پیدا کرده‌اند. مسئله تقیه را هم شیعه از عبدالله بن سبأ گرفته است.

می‌بینید با شیعه و تشیع چگونه خصومت دارند که مبانی اعتقادی و فقهی ما را منتسب به عبدالله بن سبأ می‌کنند و عبدالله بن سبأ هم که یهودی بوده. اما معلوم نیست این آدم کی بوده، پدرش کی بوده، مادرش کی بوده، از کدام قبیله است، از کدام کشور آمده و چگونه توانسته صحابه رسول الله را تحریک کند بر علیه عثمان، یا والی مصر را بر علیه عمر بن عاص تحریک کند، یا مردم بصره را بر علیه والی بصره تحریک کند. اینها را با همین ابهامات مطرح می‌کنند تا مذهب شیعه و تشیع را بدنام کنند و بالاخره این مذهب و افکار آن را به یهودی‌ها برگردانند.

اما مهم‌ترین همه این مسائل، مسئله وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌گویند این بدعتی است که عبدالله بن سبأ گذاشته و او این فکر را ایجاد کرده یا نشر داده بین مردم در صدر اسلام. تبری از معاویه و تبری از خلفا را هم منتسب به عبدالله بن سبأ می‌کنند.

من خودم در این زمینه کتابی نوشته‌ام که سال‌هاست و ترجمه هم شده. در آنجا از منابع دست اول آوردم که در اسلام اولین کسانی که قائل به تحریف قرآن شدند، خلیفه دوم بودند. شما نگاه کنید به کتاب صحیح بخاری، در آن خطبه‌ای که خلیفه دوم در مسجد النبی پس از بازگشت از مکه، اولین جمعه خطبه‌اش را ایراد کرد، آیه‌ای را از قرآن نقل می‌کند که در قرآن نیست. در صحیح بخاری، بنده در کتاب خودم ثابت کردم که از کسانی که در رأس قول به تحریف قرآن هستند، عایشه است. او آیه‌ای را به قرآن نسبت می‌دهد که در قرآن نیست. او می‌گوید در قرآن آیه‌ای بوده که مفادش این است که اگر خانمی آقای نامحرمی را ده مرتبه شیر بدهد، این می‌شود محرم، حتی در

سنین بالا. بر این اساس، الان در فقه اهل سنت مندرج شده است. در کتاب نکاحشون و رضاعشون نگاه بکنید. عشر رضعات یکی از مسائل فقهیشونه.

یک کسی به ما زنگ زد و گفت: شمایی که قائل به متعه هستید، من از شما تقاضا می‌کنم خواهرت را در اختیار من بگذار به عنوان متعه. ما جواب دادیم: شما اول مادرت را در اختیار ما بگذار برای عشر رضعات! خوب، خفه خون گرفتیم. ما بلدیم حرف بزنینم، ما می‌توانیم تهاجم کنیم. خدا می‌داند تمام اسباب و مقدمات هجمه بر آنها را داریم. به طور علمی، نسب و لن و شتم و فلان... نه نه نه، مسئله متعه این نیست. مسئله متعه این است که خلیفه دوم گفت: «دو چیز در اسلام حلال بوده، من این دو چیز را حرام می‌کنم.» «متعان کانتا محللتان فی زمن النبی و انا احرمهما و اعاقب علیهما». داستان سر اینه که این آقا به چه مناسبت حکمی را که در اسلام داشتیم، این آقا بگه حرامه و نه فقط بگوید حرامه است و اعاقب علیهما. بحث ما سر اینه، بحث ما سر مسائل دیگر نیست. مسئله تحریف قرآن، خودشون مؤسسش هستند. مسئله متعه و تحریم متعه، باعثش خودشون هستند. ما که اصرار داریم بر متعه، اصرار داریم بر یک حکم شرعی الهی و اعتراض داریم که چرا باید کسی که جانشین رسول الله ۶ می‌داند خودش را، حکمی از احکام الهی را به هوای نفسش تحریم بکنه. اشکال ما اینه.

می‌گن رجعت، می‌گن رجعت را عبدالله بن سبأ ساخته و در بین شیعیان رواج داده. این اعتقاد، اولین کسی که رجعت را در اسلام رسماً عنوان کرد، خلیفه دومه. شما نگاه کنید در صحیح بخاری، عرض کردم ما حرف داریم برای گفتن، الا اینکه خیلی از وقت‌ها خودداری می‌کنیم. در صحیح بخاری خودشون روایت کردن که وقتی پیغمبر اکرم از دنیا رفتند، با صدای بلند اعلام می‌کرد خلیفه دوم که پیغمبر از دنیا نرفته است، برمی‌گردد. همچنانی که عیسی زنده است و برمی‌گردد.

جالب‌تر از این، در منابع دست اول یافتیم که پیغمبر اکرم ۶ در حجة الوداع که به مدینه مکرمه مشرف شدن و از مدینه به مکه رفتن، سر خاک مادرشون در انجا دعا کردن که خدایا مادرم را زنده کن، من می‌خواهم اون را ببینم. به برکت دعای پیغمبر اکرم، مادر پیغمبر اکرم به دنیا برگشت. این در منابع دست اولشون است. بنابراین رجعتی که ما قائل هستیم، چیزی نیست که اصل نداشته باشه. درباره رجعت دلیل داریم از خود قرآن مجید هم دلیل داریم و احادیث فراوان. این که بیان می‌کنن ما را متهم که این اعتقاد را از عبدالله بن سبأ گرفتیم و او هم یهودی بوده، ولیکن مسئله اصلی ما اینا نیست. مسئله اصلی ما امامت است، خلافت است، ولایت است، وصایت است.

آیا در کتاب‌های معتبر دست اول اهل سنت دلیل داریم بر امامت و ولایت و خلافت و وصایت امیرالمؤمنین یا نداریم؟ اگر داشتیم و ما ارائه کردیم، دلایل ما را اونا موظفند بپذیرند یا کتاب‌هاشون را انکار کنند. اصلاً بگویند این کتاب مال ما نیست، اون یه حرف دیگه است. اما این که بگن این اعتقاد از عبدالله بن سبأ از تو یهودی بوده، اینا جز اتهام خلاف واقع و گوی خصومت و دشمنی چیزی دیگری نیست.

بنده چند تا مدرک برای شما همین الان عرض می‌کنم که پیغمبر اکرم روز اول دعوتشون، روز اول دعوتشون که خطاب آمد و «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>۱</sup>، که پیغمبر اکرم بزرگان بنی هاشم رو دعوت کردند و اونها رو به اسلام و خدای متعال دعوت کردند. در اونجا فرمودند که هر کسی که ایمان بیاورد به من و بپذیرد دعوت مرا، او وصی من است بعد از من. و در بین حاضرین کسی که ایمان آورد، علی علیه السلام، امیرالمؤمنین بودند. پیغمبر اکرم ۶ فرمودند این وصی من است و این خلیفه من است. باید از علی اطاعت کنید، باید تبعیت از او کنید. اطاعت مطلق.

احمد بن حنبل روایت کرده، بغوی صاحب تفسیر<sup>۲</sup> روایت کرده، ابن حجر عسقلانی روایت کرده، ابن عساکر دمشقی روایت کرده، ابونعیم اصفهانی روایت کرده. بنده حاضرم براتون پانزده مدرک همین الان ارائه کنم. شما نگاه کنید به کتب حدیثی و به کتب تفسیری در ذیل این آیه مبارکه نگاه کنید. در منابع کلامی نگاه کنید، ببینید این داستان «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» چی بوده. اونجا رو کردن به حضرت ابوطالب علیه السلام، ابولهب و غیر از ابولهب که از این ساعت به بعد تو باید مطیع علی باشی، تو باید تابع او باشی، یعنی پیرو فرزندت باشی. دهن کجی کردن به ابوطالب. ما در منابع دست اول اهل سنت داریم که پیغمبر اکرم می‌فرمایند که وقتی رفتیم به معراج، سه مطلب را درباره علی بن ابیطالب بر من وحی شد: علی سید المسلمین، علی سید المسلمین. منبع می‌خواهید از اهل سنت، مسند ابن ابی شیبه، مسند ابویعلی موصلی، تاریخ طبری، مستدرک حاکم نیشابوری، اسد الغابه ابن اثیر، تذکره الحفاظ ذهبی، تاریخ اصفهان حافظ ابونعیم اصفهانی، تاریخ دمشق ابن عساکر. باز هم مدرک بدهم. اینها رو ابن سبأ درست کرده؟ پس این کتابها کتاب تاریخ ابن سبأ هستند؟ این بزرگان محدثین شما تحت تأثیر عبدالله بن سبأ قرار گرفتند یا ما شیعیان تحت تأثیر عبدالله بن سبأ قرار گرفتیم؟ کدومه؟

و اگر فرصتی پیش بیاد، بنده از این قبیل احادیث را براتون یکی پس از دیگری از منابع معتبرشون روایت خواهم کرد. اون وقت خواهید دید که اینها چه غرضی با ما دارند. ما تابع کتاب و سنت هستیم، اون هم سنتی که از منابع اونها می‌خواهیم نقل کنیم، نه از منابع خودمون. ما تابع کتاب و سنت هستیم. اونها می‌گویند ما بر خلافت اولی و دومی و سومی نه کتاب داریم و نه سنت. این صریح کلام سعد الدین تفتازانی در کتاب شرح مقاصد، صریح کلام قاضی ایجی در کتاب شرح مواقف، صریح منابع دست اول کلامیستون هست که می‌گویند نصی از خدا و رسول بر امامت آقایون نداریم. ما تابع صحابه هستیم، هرچه صحابه گفتند، هرچه اونا انجام دادند و عمل کردند، ما تابع اونا هستیم.

خب، حالا بفرمایید صحابه چی کار کردند؟ می‌گن صحابه اجماع کردند بر خلافت ابوبکر. همه صحابه اتفاق نظر داشتند بر خلافت ابوبکر. ابن حزم اندلوسی، شهاب الدین آلوسی و از این معاصرین ما، دکتر عائذ العنزی و دکتر

۱ - شعر/۲۱۴.

۲ - تفسیر بغوی که همچنین به نام معالم التنزیل نیز شناخته می‌شود، نام کتاب تفسیر اهل سنت نگاشته شده توسط عالم ایرانی حسین بن مسعود بغوی است. این کتاب خلاصه ای از تفسیر الکشف و البیان عن تفسیر القرآن ابواسحاق احمد ثعلبی می‌باشد.

دمیجی اینا می گن بله، اجماع قائل شده بر امامت خلیفه اول. و وقتی نگاه می کنیم به کتاب شرح مقاصد، می گوید از دلیل اول: الاجماع و هو العمده الاجماع و هو العمده. عمده دلیل ما بر امامت و خلافت خلیفه اول اجماع هست. بعد می گوید بله، جمعی از صحابه نپذیرفتند خلافت ابوبکر. پس اجماع چی شد؟ چی شد اجماع؟ شما حدیثی بیارید به سند معتبر که پیغمبر اکرم ۶ فرموده باشند فلانی خلیفه من است. به چنین حدیثی اعتقاد پیدا کنید. کلام رسول الله: «من اطاع الرسول فقد اطاع الله.»<sup>۱</sup> ما اطاعت رسول الله می کنیم. خود حضرت فرموده باشند فلانی خلیفه من است به سند معتبر در کتاب خودتون. خب، عمل کنید بهش. چرا ادعای اجماع می کنید و حال این که در سقیفه که خلافت خلیفه اول تنظیم شد، سه نفر از مهاجرین بیشتر نبود: خود خلیفه اول و خلیفه دوم و ابوعبیده جراح. بگردید ببینید پیدا می کنید چهارمی برای مهاجرین؟ پس علی رضی الله عنه کجا بود؟ طلحه کجا بود؟ زبیر کجا بود؟ سلمان کجا بود؟ ابوذر کجا بود؟ مقداد کجا بود؟ همینطور اسامی صحابه رو بیارید، کدومشون بوده که شما می گوئید؟ کدام اجماع؟ اجماعی که علی رضی الله عنه درش نباشه اجماعه؟ از قضا یافتیم. یافتیم این عبارت رو از ابن حزم اندلوسی می گوید: «ولعننا الله على كل اجماع يخرج عنه على بن ابي طالب و من بحضرته من الصحابة.»<sup>۲</sup> این در کتاب المحلی ابن حزم نگاه کنید، جلد هشتم، صفحه ۳۹۸ از این چاپی که بنده نقل کردم. اجماعی که صدیقه طاهره با او بیعت نکرده باشند و از دنیا رفته باشند، این اجماعه؟ این خلافت رسول الله؟ این امامت مسلمینه؟ لعنت الله علی کل اجماع خرج منه علی.

دلیل دومی که اقامه می کنند، می بینند اجماع که نشد، اجماعی نبوده. در خلاصه داستان سقیفه بنی ساعده، خب این که دیگه به نظرم حتی افراد کوچه و بازارم می دونند که اختلاف شد بین صحابه، بین انصار و مهاجرین. دو دسته شدند، یک دسته طرفداری کردند، یک دسته مخالفت کردند. و سعد بن عباده و یارانش با حال قهر از جلسه رفتند بیرون که حتی اونایی که هم بودند هم تمام نشد. و در روز سقیفه، سقیفه بنی ساعده در داخل آن جلسه کتک کاری شده و حتی دست به اسلحه کشیدند. اجماع کجا؟ کدام اجماع؟ می گویند خیلی خوب، «اهل حل و عقد» اختیار کردن ابوبکر را. نه، اجماع نبوده. اهل حل و عقد اختیار کردند او را برای خلافت و جانشینی پیغمبر اسلام. بسم الله، اولاً بفرمایید اهل حل و عقد کیا هستند؟ این اولاً. ثانیاً آیا اهل حل و عقد اینها وکالت داشتند از سایر مسلمین یا ولایت داشتند بر سایر مسلمین تا اختیار کنند کسی را به چون مناسبت؟ کی به اونا این اجازه را داده بود؟ صلاحیت را داده بود؟ اهل حل و عقد یعنی ریش سفیدان، یعنی اونایی که دور و بر پیغمبر اکرم ۶ بودند و در مسائل حساس احیاناً مورد مشورت حضرت قرار می گرفتند. کارها را اونا انجام می دادند. اهل حل و عقد اینا اسمشون را می گزارند «اهل حل و عقد». اینا اختیار کردند، انتخاب کردند. کی به اینا گفته بود انتخاب بکنند؟ آیا وکالت داشتند از ناحیه مسلمین تا روز قیامت خلیفه معین بکنند؟ جانشین رسول الله توسط اهل حل و عقد معین بشه؟ و اینا کیا هستند؟ اینا چند نفرند؟ چه صفاتی و شروطی را باید داشته باشند؟ و اگر بینشون اختلاف افتاد، در اون فرض حکم کیه؟

<sup>۱</sup> - مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا. سوره نساء/ ۸۰

<sup>۲</sup> - ابن حزم، علی بن احمد، المحلی، ج ۹، ص ۳۴۵.

من ندیدم کسی راجع به مسئله اهل حل و عقد به خوبی دکتر دمیجی بحث کرده باشد. دکتر دمیجی کتابی داره به نام «الامامة العظمی»، دارم این کتاب را. مفصل این موضوع را بحث کرده. و نگاه کنید ببینید مثل این آقای سلیمان بن عوده که در عبدالله بن سبأ گیر افتاده، اون هم در اهل حل و عقد گیر افتاده و مبتلا شده. خب، قیل به اینکه پنج نفر، قیل به اینکه ده نفر، قیل به اینکه پانزده نفر، قیل به اینکه سه نفر کافیه، قیل به اینکه یک نفر کافیه. عجب! که خلیفه المسلمین با بیعت یک نفر تعیین بشه تا روز قیامت برای همه مسلمین با بیعت یک نفر. خب، اینا کیا هستند؟ آیا علی بن ابیطالب علیه السلام، طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص، ابودر و سلمان و ... اینا اهل حل و عقد نیستند؟ اینا کجا بودند؟

یک راه دیگه اینا باز فکر کردند که خلافت را درست کنند. می گن شورا. از راه شورا خلافت را درست می کنیم. شما هیچ فکر کردید که شورا از کجا پیدا شد؟ اساساً شورا در اسلام از کجا پیدا شد؟ هیچ فکر کردید؟ من در این زمینه رساله نوشتم، چاپ شده. اصلاً شورا از کجا پیدا شد؟ شورا وقتی پیدا شد که خلیفه و امام را از راه شورا معین کنیم. اون وقتی بود که خبر رسید به خلیفه دوم در زمان خلیفه دوم. خبر رسید که عمار بن یاسر و زبیر و بعضی از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام دور هم جمع شده بودند در منا، در موسم حج. دور هم جمع شده بودند، انجا گفتند که اگر عمر از دار دنیا بره، ما دیگه با علی علیه السلام بیعت خواهیم کرد، انجا با هم قرار گذاشتند. خبر رسید به خلیفه دوم که چنین جلسه ای بوده در منا. خواست سخنرانی کند، عبدالرحمن بن عوف مانعش شد. گفت نه، اینجا جای این حرفها نیست، اینجا مردم متفرقه زیاد هستند. بگذار این داستان بین خود صحابه در مدینه مطرح بشه. وقتی برگشت به مدینه. در اولین خطبه ای که در صحیح بخاری این خطبه در تاریخ طبری در منابع دست اوله، اونجا گفت: « شنیدم گفته شده است که: **لومات عمر** بایعت فلانا.» شنیدم چنین گفته شده. اگر بدون مشورت، یعنی مشورت من، بدون نظارت من، یعنی بدون دخالت من و هم فکری من و همکاری من بخواهید کسی را، بیعت بکنید، هم بیعت کننده به قتل می رسه، هم بیعت شونده. نخیر، باید شورا بشه. یعنی با من باید مشورت کنید، باید من را در جریان بگذارید، من در جریان باشم. این را نمی گوید، معنای کلامش اینه: شورا. اون عنوانش شورا است. خدا رحمت کنه علامه عسکری را. در یک جلسه من در خدمت ایشان که بودم، ما با ایشان جلسه زیاد داشتیم. ایشان گفتند به این که اساساً آمدن عثمان بعد از خلیفه دوم از اول مقرر بوده. اصلاً از اول بین خودشون. و من در همین جا در همین مؤسسه این مطلب را با منابعش ذکر کردم که آقایان تصمیم گرفته بودند که نگذارند امامت و خلافت در خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله باشد. «تعباً قریش» این را خلیفه دوم گفته این در کتاب انساب الاشراف بلاذری و منابع معتبر دیگه. قریش هرگز اجازه نخواهد داد که نبوت و امامت در بنی هاشم باشه. باید تقسیم بشه. بین خودشون، جلسه گذاشتند، دو تا نامه نوشتند، دو تا معاهده و با هم امضا کردند که تقسیم بشود بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، امامت و خلافت و ولایت بعد از پیغمبر اکرم تقسیم بشه بین قبائل قریش. اول گفتند بعد گفتند علی، بعد گفتند بنی امیه، بعد گفتند بنی زهره. بنی زهره کیا هستند؟ اینا رو خیلی ها برایشون تازگی داره این مطالب. بنی زهره یعنی عبدالرحمن بن عوف، یعنی سعد بن ابی وقاص. قرار بوده بعد از عثمان اینها به خلافت برسند. و معاویه آمد سر کار،

بعد از عثمان. سعد بن ابی وقاص را مسموم کرد، کشت و عبدالرحمن بن عوف را روایت دیدم که عثمان مسموم کرده. هدف چی بود؟ هدف این بود که خلافت در بنی امیه باقی بماند و همین طور هم شد. ابوسفیان چی گفت؟ ابوسفیان در جلسه گفت: «قسم به اون کسی که ابوسفیان به اون قسم می خورد، نمی گوید خدا. نه بهشتی هست، نه جهنمی هست، نه آخرتی و نه دینی. خلافت را از دست ندید. خلافت را مثل یک توپ، توپی که بچه ها بازی می کنند، همچنان دست به دست بین خودتون بگردونید.» یعنی خلافت بین بنی امیه باقی بماند. لذا سعد بن ابی وقاص را مسموم کردند و از بین بردند، عبدالرحمن بن عوف را مسموم کردند و از بین بردند و خلاف عهدهی که گذاشته بودند، عمل کردند. قرار بود که خلافت بین خاندان های قریش، قبائل قریش، به مرور و به نوبت بچرخد. خلافت ماند تا صد و سی سال بعد از هجرت که عباسی ها آمدند و ان ها بودن که بر علیه بنی امیه قیام کردند. حکومت به دست عباسیون افتاد و بنی هاشم، یعنی اهل بیت پیغمبر اکرم ۶، معزول شدند.

این بود اختیار اهل حل و عقد. راهی که تصویر کردند برای انتخاب خلیفه، راه دومینه که افضلیت یا راه چهارم، نمی دونم. افضلیت ابوبکر، ابوبکر افضل بوده. این باید ثابت بشه. اولاً افضلیت یعنی چه؟ ملاک افضلیت چیه؟ ملاک افضلیت رو قرآن به دست ما داده. قرآن می گوید: «وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْفَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»<sup>۱</sup> «آن هایی که در راه خدا جهاد کردند، ان ها افضلند.» بسم الله، سیره خلیفه اول و دوم و سوم رو مطالعه کنید، ببینید جهاد فی سبیل الله می بینید. قرآن به ما می گوید: «علم دلیل افضلیته.» «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup> کدومشون چیزی از علم داشتن؟ حتی الفاظ قرآن رو هم نمی دونستند. در منابع دست اول آمده که از خلیفه اول لفظی از الفاظ قرآن رو پرسیدند که آقا این لفظ معنیش چیه؟ گفت: «نمی دونم.» لفظ عربیه، خودش هم که عرب بود، گفت: «نمی دونم.»

«وَفَاكِهَةً وَأَبًّا»<sup>۳</sup> کلمه ی اب چیه؟ نمی دونم. «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۴</sup> اینها ملاک های قرآن. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۵</sup> دلیل افضلیت تقواست. اون هایی که تقواشون بیشتر باشه، اینها رو قرآن داره می گه.

خب، بعد به خود آقای خلیفه اول مراجعه کنیم، ببینیم خودش رو افضل می دونه یا نه. در منابع دست اول آمده: «اقیلونی، اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم.» تعارف کرده، شوخی کرده. «دست بردارید از من، من از خلافت معفو و معذور بدارید. فلست بخیرکم.»

به نظر شما خود خلیفه دوم، خلافت خلیفه اول رو قبول داشته؟ «ان بیعه ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها» خلافت ابوبکر شر بوده اصلاً. این بی مطالعه بوده، بی خود بوده، خلافت او. این در منابع دست اول، در خود بخاری.

۱ - نساء/۹۵.

۲ - زمر/۹.

۳ - عبس/۳۱.

۴ - زمر/۹.

۵ - حجرات/۱۳.

بخاری از نظر او نا اگر نگم در عرض قرآن، یعنی یه پله پایین تر از قرآن. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...»<sup>۱</sup> از من بپرسید تا من در اختیارتون هستم، تا وقتی زنده هستم، از من به قول بنده استفاده کنید. اون کلمه لفظ قرآن رو نمی دونسته، احکام شرعیه رو ازش می پرسیدن در زمان خلافتش. اون وقت رو می کرد به آقایون که اونجا نشسته بودن: «شما چیزی از پیغمبر اکرم خبر دارید؟ در این مسئله شما چیزی از پیغمبر اکرم در این مسئله شنیدید؟» نگاه کنید در منابع، کلمه به کلمه اونچه که می گویم مدرک دارم، خدا شاهد هست. کدوم اولویت؟ اولویت کجاست؟

آن وقت ابن عبدالبر قرطبی در کتاب «الاستیعاب فی معرفه الاصحاب»، ابن عبدالبر بزرگه در قرن چهارم پنجم بوده، می گوید: «فلانی، فلانی، فلانی، فلانی.» اسم هاشون رو میاره، می گه همه اینها قائل بودن به اولویت علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان رسول الله ص. افضل الناس بعد از پیغمبر اکرم، علی بن ابی طالب علیه السلام. اسم هاشون رو میاره، کی قائل بوده به اولویت فلانی و فلانی و فلانی. تا از طریق اولویت ما خلافت آقایون رو بپذیریم. وقتی می بینید که نه اجماع درست شد، نه اختیار اهل حل و عقد درست شد، نه اولویت درست شد، یکی از این راهها درست نشد. وقتی نگاه کنید در کتابشون می گن: «هر کسی که آمد با زور اسلحه غلبه پیدا کرد و توانست که حکومت رو به دست بگیره، ولایت مسلمین رو به دست بگیره، او خلیفه رسول الله هست و امام المسلمین هست.» یک عنوانی دارند به نام «القهر و الغلبه». وقتی اولین کسی که این حرف رو زده کیه؟ می گن احمد بن حنبل این حرف رو زده که هر کسی که آمد سر کار، او خلیفه المسلمین. ولی احمد از خودش نگفته، این حرف در اصل از کیه؟ از عبدالله بن عمر. عبدالله پسر عمر در قضیه قیام اهل مدینه بر علیه یزید گفت: «ما صبر می کنیم بینیم اگر اینا سرنگون کردند یزید رو، من از یزید دست برمی دارم. ولی اگر یزید اینا رو سرکوب کرد، من از خلافت یزید و بیعت با او دست برنمی دارم. نحن مع من غلب، نحن مع من غلب. ما با اون کسی هستیم که غلبه پیدا بکنه، زورش بیشتر باشه.»

این سیر علمی خلافت، خلفای ثلاثه ایست که نه از کتاب و سنت باشد، بلکه به تبعیت از صحابه رسول الله باشد. ان شاء الله در جلسه آینده دیگه وارد موضوع امامت و مهدویت خواهیم شد. اینا مقدماتی بود که ضرورت داشت گفتنش.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

<sup>۱</sup> - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد: ج ۱، ص ۲۶۸. سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي أَلَّا تَسْأَلُونَنِي مِنْ عِنْدِهِ عِلْمَ الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ الْأَنْسَابِ .



## جلسه سوم

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خير خلقه و أشرف بريته محمد و آله الطاهرين، لا سيما بقيه الله في الأراضين، و لعنت الله على أعدائه أجمعين.

چند مقدمه عرض کردم که اهل تحقیق دنبال کنند. مطالبی که عرض می‌کنم، به این دلیل است که هر یک از این مقدمات، خود موضوعی مستقل و قابل تحقیق و بحث است. تمام آنچه که عرض می‌کنم، مستند و حاصل سال‌ها کار است. مطالب به‌گونه‌ای که بنده عرض می‌کنم و خواهم کرد، در جای دیگری پیدا نمی‌شود. بنابراین، باید به این مطالب اهمیت داده شود و کسانی که طالب این مطالب هستند و آمادگی برای تحقیق دارند، باید این مطالب را پیگیری کنند.

بنده می‌دانم که ممکن است سؤالاتی باقی بماند. برخی از مطالبی که عرض می‌کنم یا خواهم کرد، ممکن است نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد. کسانی که انگیزه دارند، طبیعتاً پیگیری می‌کنند و چه بهتر که این پیگیری حضوری باشد، چون بسیاری از مطالب در حضور بهتر قابل تفهیم و تفاهم هستند.

از اینجا به بعد وارد بحث می‌شویم. عنوان بحثی که از بنده خواسته شده، «امامت» و «مهدویت» است. همان‌گونه که قبلاً عرض کردم، دلیل ما کتاب و سنت است. منظور ما از کتاب، همین قرآن موجود است که الان در اختیار مسلمین است و به جز این قرآن، قرآن دیگری وجود ندارد. اگر کسی بخواهد درباره حجیت این قرآن حرفی بزند، خود را مفتضح کرده است. مراد ما از سنت، کلام پیغمبر اکرم ۶ است. البته سنت شامل قول، فعل و تقریر است، اما عمدتاً قول پیامبر ۶ مد نظر است.

و اگر از دلیل عقلی استفاده کنیم، دلیل عقلی که در این مباحث مطرح است، قانون تقدم فاضل بر مفضول و قبح تقدم مفضول بر فاضل است. باز هم در این قانون عقلی، نیاز به روایات داریم. بنابراین، عمدتاً در مباحثمان به روایات باید مراجعه می‌کنیم.

برای اثبات امامت، چند راه داریم:

۱. ابتدا آیات قرآن را ذکر کنیم، چون قرآن مقدم بر سنت است، سپس احادیث را ذکر کنیم و در مرحله بعد، به دلیل عقلی استدلال کنیم.

۲. دلایل خود را تقسیم کنیم: برخی از کتاب و سنت، دلایلی داریم که نص بر امامت هستند و نص، کلامی است که قابل تأویل و توجیه نیست. می‌توانیم ابتدا دلایلی که نص بر امامت هستند را مطرح کنیم، سپس دلایلی که دلالت بر عصمت دارند، چون عصمت شرط امامت است، مانند خود نبوت. سپس به دلیل عقلی استدلال کنیم.

۳. ابتدا دلایلی که دلالت بر امامت همه اهل‌بیت: دارند را مطرح کنیم، مانند امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه: و مهدویت، سپس دلایلی که بر امامت شخص امیرالمؤمنین علیه السلام داریم، مانند حدیث غدیر.

راه‌های مختلفی وجود دارد، اما راه اخیری که عرض کردم، متناسب‌تر با عنوان بحث ماست. عنوان بحث ما «امامت و مهدویت» است. بنابراین، احادیثی را استدلال می‌کنیم که هم دلالت بر امامت داشته باشند و هم بر مهدویت.

مقدمتاً باید عرض کنم که ما در مباحث امامت، چون امامت را اصلی از اصول می‌دانیم، به دلایلی استدلال می‌کنیم که قطعی باشند. نمی‌شود به دلیل غیرقطعی برای اثبات یک اعتقاد قطعی استدلال کرد. امامت یک اعتقاد قطعی است و نمی‌شود به دلایل غیرقطعی آن را اثبات کرد. بنابراین، باید توجه داشته باشیم که دلایلی که اقامه می‌کنیم، قطعی باشند.

به عنوان مثال، برای قیامت و روز قیامت، نمی‌توانیم به دلیل غیرقطعی استدلال کنیم، چون قیامت اصلی از اصول است. اما خصوصیات قیامت، مانند وجود صراط و میزان، را می‌توان با دلایل غیرقطعی اثبات کرد.

دلایلی که اقامه می‌کنیم، گاهی یک دلیل است که به تنهایی دلالت دارد و گاهی چند دلیل را در کنار هم قرار می‌دهیم تا به نتیجه قطعی برسیم. اما این دلایل باید قطعی باشند. چند دلیل قطعی در کنار هم قرار می‌گیرند تا نتیجه قطعی به دست آید. چون بحث امامت است، دلیلش باید قطعی باشد و نتیجه‌ای که گرفته می‌شود نیز باید قطعی باشد.

مسئله امامت و این که امامت در دوازده امام است که امام اول، امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام و امام دوازدهم امام زمان و مهدی امت است، از مباحثی است که در کتب علمای اهل سنت، هم قدما و هم معاصرین، مطرح شده است. ما در جای خودش ثابت کرده‌ایم. شاید در ادامه بحث‌هایمان در اینجا هم عرض کنم که به هر حال، در این عالم باید همیشه امامی وجود داشته باشد تا حجت خدا بر این امت تمام شود. این حجت الهی در هر زمان باید وجود داشته باشد.

از اینجا وارد بحث می‌شویم. کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام داریم که این کلام قطعی است. هم ما این کلام را از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌ایم و هم دیگران در کتاب‌های معتبر خود روایت کرده‌اند. وقتی یک کلام مورد اتفاق طرفین باشد، جای شک و تردید نخواهد بود. کلام امیرالمؤمنین علیه السلام این است:

« لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا مَا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا لِنَلَا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. »<sup>۱</sup>

یعنی خداوند متعال در این عالم باید حجتی بر مردم داشته باشد. این حجت یا ظاهر است و مردم او را می‌بینند، یا غایب است و مردم او را نمی‌بینند یا اگر ببینند، نمی‌شناسند.

این کلام در منابع معتبر دو طرف وجود دارد. مثلاً در شرح حافظ ابن حجر عسقلانی بر کتاب بخاری، که مهم‌ترین شرح بر کتاب بخاری است، این کلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده و به آن استدلال شده است.

از این کلام اجمالاً استفاده می‌کنیم که در هر زمانی باید خداوند متعال حجتی بر خلقش داشته باشد. این حجت ممکن است ظاهر باشد یا غایب. این کلام امیرالمؤمنین را ما به عنوان امام اول خود می‌پذیریم و اهل سنت نیز به دلیل این که او یکی از خلفای چهارگانه و از اصحاب بزرگ پیامبر اکرم ۶ است، می‌پذیرند.

دکتر ناصر قفاری در کتاب « اصول مذهب الشیعة الإمامیة الإثنی عشریة »، جلد دوم، صفحه ۶۶۱، می‌گوید:

«وقتی عبدالله بن سبأ آمد، امامت علی را برای شیعیان بدعت گذاشت و این امامت را ساخت. بعد از عبدالله بن سبأ، برخی آمدند و امامت را در خاندان رسول الله ادامه دادند و آخرین آنها را مهدی این امت قرار دادند. بنابراین، امامت دوازده امام برگشت به عبدالله بن سبأ و یهودی‌ها این امامت و مهدویت را ساختند.»

این ادعاها را دکتر ناصر قفاری و برخی معاصرین مطرح کرده‌اند. آن‌ها اسم هشام بن حکم و مؤمن الطاق را می‌آورند و از آن‌ها به عنوان شیطان و طاق تعبیر می‌کنند. این دو نفر از اصحاب ائمه ما هستند که در مباحث اعتقادی تخصص داشتند. از این دو نفر بسیار بدگویی می‌کنند، همان‌گونه که از زرارة بن أعین بدگویی می‌کنند.

حالا این عبارت را بخوانیم:

«دکتر قفاری می‌گوید: هشام بن حکم و شیطان و طاق و اتباع آن‌ها همان کسانی هستند که نظریه‌های ابن سبأ را درباره علی زنده کردند و سپس آن‌ها را گسترش دادند و به آخرین افراد خاندان رسول الله رساندند. بنابراین، امامت دوازده امام ساخته عبدالله بن سبأ است که توسط هشام بن حکم و مؤمن طاق انجام شد.»

حالا توجه کنید: سه دلیل قطعی برای شما می‌خوانم و راویان این دلایل را بیان می‌کنم. این دلایل را یکی یکی توضیح می‌دهم و نتیجه‌ای که از این سه دلیل می‌گیریم را عرض می‌کنم.

دلیل اول: پیغمبر اکرم ۶ فرمودند:

<sup>۱</sup> - عوالی اللثالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة ، جلد ۴ ، صفحه ۱۲۷ .

«باید در هر زمانی امامی وجود داشته باشد که وظیفه مردم این است که او را بشناسند و از او اطاعت کنند. اگر کسی از دنیا برود و امام زمانش را نشناسد، مرگ او مرگ جاهلیت و گمراهی خواهد بود.»

این مضمون حدیثی است که علمای ما از امیرالمؤمنین علیه السلام، از امام زین العابدین داریم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تا امام رضا علیه السلام، ائمه ما این مطلب را از پیغمبر اکرم ۶ روایت کرده‌اند. این فرمایش از پیغمبر اکرم، از صحابه پیغمبر اکرم ۶ را ما خودمان روایت کرده‌ایم. این کلام را از سلمان، مقداد، ابوذر، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عباس و دیگران از صحابه پیغمبر اکرم ۶، علمای ما روایت کرده‌اند.

به کتاب‌هایی که این روایت در آن‌ها وجود دارد، فقط اشاره می‌کنم. هر کس خواست مراجعه کند. این روایات در «قرب الاسناد» هست، در کتاب «محاسن برقی» هست، در «بصائر الدرجات» هست، در تفسیر عیاشی هست، در کتاب «کافی» شیخ کلینی آمده، در کتب شیخ صدوق وجود دارد، در کتاب «الغیبة» نعمانی هست، در کتاب «اختصاص» هست، در «الافصاح فی الامامة» شیخ مفید آمده، و در کتاب «دلایل الامامة» طبری هست، در کتاب «کنز الفوائد» آمده. این حدیث را علمای ما روایت کرده‌اند. در کتاب «مناقب ابن شهر آشوب» این حدیث وجود دارد، در کتاب «وسائل الشیعة» شیخ حر عاملی این حدیث وجود دارد، و در کتاب‌های دیگر از کتاب‌های ما از پیغمبر اکرم ۶ به وسیله ائمه اطهار: و به وسیله جمعی از صحابه رسول الله ۶ این حدیث روایت شده.

وقتی به کتب اهل سنت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم این حدیث را آن‌ها هم روایت کرده‌اند: از ابوذر غفاری، از عبدالله بن عباس، از عبدالله بن عمر بن خطاب، از عامر بن ربیع، از معاذ بن جبل، از ابوهریره، از معاویه بن ابی سفیان، و جمعی دیگر از صحابه. آن‌ها روایت کرده‌اند از پیغمبر اکرم ۶ به وسیله این‌ها و از تابعین که آن طبقه بعد از صحابه هستند. جمعی کثیر از تابعین، کسانی هستند که این حدیث را روایت کرده‌اند، مثل زید بن اسلم، عبدالله بن عامر، عاصم بن عبدالله، شریک بن عبدالله نخعی، زیاد بن رباح و دیگران: قتاده و سلیمان بن مهران اعمش. این‌ها روایت کرده‌اند این حدیث را. مخصوصاً عرض کردم برای این که قطعیت حدیث معلوم شود. تأکید می‌کنم و تعمد دارم به قول خودمان که این‌ها را کاملاً و مفصلاً بگویم تا کسی در سند مناقشه نکند.

اما این حدیث را می‌بینید در کتب اهل سنت، کتب دست‌اولشان: در «مسند ابی داود الطیالسی» که در سال ۲۰۴ وفاتش هست، در «مسند ابن الجعد»، در «طبقات کبری» محمد بن سعد، در کتاب «المصنف» تألیف ابن ابی شیبه، در «مسند اسحاق بن راهویه»، در «مسند احمد بن حنبل»، در «صحیح بخاری» این حدیث وجود دارد، در «صحیح مسلم» وجود دارد، در کتاب «سنن ابن ابی عاصم» آمده، در کتاب «سنن کبری» نسائی، در «مسند ابویعلیٰ موصلی»، و در کتاب‌های دیگر این حدیث آمده که بنده اسامی آن کتاب‌ها را ذکر می‌کنم: در کتاب «صحیح ابن حبان»، در «معجم ابوالقاسم طبرانی»، در «حلیة الاولیاء»، و در کتاب‌های دیگر این حدیث آمده.

عمدتاً هم می‌دانید این‌ها خیلی اعتقاد به کتاب بخاری و مسلم دارند که این حدیث در این دو کتاب موجود است. این حدیث به چند لفظ روایت شده، اما محتوا یکی است. مضمون این الفاظ فرق نمی‌کند:

- «من مات و لم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهلية»: هر کسی از دنیا برود و امام زمانش را نشناسد، مرگ او مرگ جاهلیت خواهد بود.

- به لفظ دیگری آمده: «من مات بغير امام»: هر کسی از دنیا برود که امامی را معتقد نباشد و بیعت با امامی نکرده باشد، مرگ او مرگ جاهلیت است.

- «من مات و ليس عليه طاعة مات ميتة جاهلية»: کسی از دنیا برود و خودش را متعهد به اطاعت از امامی نداند، مرگ او مرگ جاهلیت است.

- «من مات و لا بيعه عليه مات ميتة جاهلية»: هر کسی در هر زمانی باید بیعت امام آن زمان را در زمنه اش داشته باشد.

این حدیث آنقدر مهم است که دقیقاً باید گفت و دانست. هم اعتقاد است، هم حدیث است، هم تاریخ است، هم شناخت صحابه است. به اصطلاح، صحابه‌شناسی است.

این حدیث باعث شد که وقتی اهالی مدینه منوره بر علیه یزید قیام کردند، عبدالله بن عمر اعتراض کرد و گفت: «من شنیدم رسول الله ۶ می‌فرماید: هر کسی از دنیا برود و بیعتی نداشته باشد، مرگ او مرگ جاهلیت است.» این حدیث آنقدر مهم است که حتی عبدالملک بن مروان بعد از یزید، با حجاج بن یوسف بیعت کرد و گفت: «من امشب نمی‌توانم بدون بیعت بخوابم، زیرا اگر بدون بیعت بخوابم، مرگ من مرگ جاهلیت خواهد بود.»

این حدیث در «مسند احمد» آمده است:

«حدثنا اسود بن عامر، أخبرنا أبو بكر، عن عاصم، عن أبي صالح، عن معاوية، قال: قال رسول الله: من مات بغير امام، مات ميتة جاهلية.»

این حدیث در کتب دیگر به سندهای معتبر روایت شده است. این حدیث از احادیثی است که دیگر شک و شبهه‌ای در آن نمی‌توان داشت که چنین مطلبی را پیغمبر اکرم ۶ فرموده‌اند.

تا اینجا حدیث اول را فهمیدیم: در هر زمانی باید امامی وجود داشته باشد که اگر او را نشناسیم، معتقد نباشیم و بیعت نکنیم و از دنیا برویم، مرگ ما مرگ جاهلیت خواهد بود.

حدیث دوم: پیغمبر اکرم فرمودند:

«من که از دنیا می‌روم و دو چیز بین شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و خاندان خودم. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»<sup>۱</sup> شما تا وقتی از این دو پیروی کنید، گمراه نخواهید شد. و این دو (قرآن و عترت) از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت.»

این حدیث را ما «حدیث ثقلین» می‌نامیم. شرح این حدیث را ان‌شاءالله در جلسات آینده بیان خواهیم کرد. فعلاً می‌خواهیم بگوییم که آن امامی که در حدیث اول فرمودند باید در هر زمانی باشد، این امام از اهل‌بیت است.

این حدیث را از علمای شیعه، جمع کثیری روایت کرده‌اند از پیغمبر اکرم: در کتاب «سلیم‌بن‌قیس» هست، در کتاب تفسیر «علی‌بن‌ابراهیم» هست، در کتاب «کافی» هست، در «بصائر الدرجات» هست، در «کفای‌الاثار» هست، در «امالی» شیخ صدوق، در «خصال» شیخ صدوق، در «عیون‌الخبار» شیخ صدوق، در «کمال‌الدین» شیخ صدوق، در «معانی‌الخبار» شیخ صدوق، در کتاب «الارشاد» شیخ مفید، در کتاب «الامالی» شیخ طوسی هست، در کتاب «مناقب ابن‌شهر آشوب» هست، و در کتاب‌های دیگر علمای ما به سند این حدیث را از پیغمبر اکرم ۶ روایت کرده‌اند.

عرض کردم این حدیث را مفصلاً بیان خواهیم کرد در جای خودش. بحث زیادی دارد. اهل سنت در قرن‌های مختلف، در هر قرن جمع‌ای از بزرگان‌شان این حدیث را روایت کرده‌اند. یعنی وقتی می‌بینیم در قرن دوم، قرن سوم، قرن چهارم، قرن پنجم، قرن ششم، قرن هفتم، قرن هشتم و... در هر قرن جمع‌ای روایت کرده‌اند، این حدیث را اصطلاحاً می‌گویند «متواتر»، یعنی قطعیت صدور این حدیث دیگر جای شبهه نخواهد بود.

حالا در قرن دوم، در قرن اول که خود صحابه هستند، در قرن دوم سعید بن مسروق ثوری، ابواسحاق سبعی، ارکین بن ربیع (یا رکین)، ابو حیان تمیمی، سلیمان اعمش، محمد بن اسحاق مدنی و جمع‌ای دیگر روایت کرده‌اند.

در قرن سوم باز جمع‌ای روایت کرده‌اند، از جمله مثلاً: ابوبکر بن ابی‌شیبه، احمد بن حنبل، مسلم بن حجاج، ابوداؤد صاحب سنن، سلیمان سجستانی، ابو عیسی ترمذی، ابن ابی‌عاصم شیبانی، ابوبکر بزار، ابوجعفر متین و... این‌ها جمع‌ای از بزرگانی هستند که در قرن سوم روایت کرده‌اند.

در قرن چهارم: نسائی صاحب سنن، ابویعلی موصلی، ابوجعفر طبری صاحب تفسیر، ابن خزیمه، ابوعوانه، ابوجعفر قهاری، ابن عبدربه، ابن عقده و...

در قرن پنجم: حاکم نیشابوری روایت کرده این حدیث را، ثعلبی روایت کرده، ابونعیم روایت کرده، خطیب بغدادی و جمع‌ای دیگر.

در قرن ششم: بیهقی را داریم، ابن قیسرانی را داریم، بغوی، زمخشری صاحب تفسیر، ابن عساکر صاحب تاریخ دمشق و جمع‌ای دیگر.

۱ - إثبات الهداء بالنصوص و المعجزات ، جلد ۲ ، صفحه ۱۹۱.

نگاه کنید، در هر قرنی اسامی عده‌ای از بزرگان را می‌آورند تا کسی شک نکند. این حدیث همچنان قرن به قرن، این‌ها از همدیگر روایت کرده‌اند تا رسیده به صحابه و تا به پیغمبر اکرم ۶. در قرن هفتم هم همین‌طور، در قرن هشتم هم همین‌طور، جمعی از بزرگان روایت کرده‌اند. نمی‌شود در سند این حدیث کسی مناقشه کند.

در «مسند احمد» آمده این حدیث: «انی تارک فیکم خلیفتین» به لفظ خلیفتین آمده، به لفظ ثقلین آمده، عرض کردم که به الفاظ دیگر هم آمده، به لفظ حبلین هم آمده. این‌ها را بنده دیدم، ولی عرض کردم عجله نباید کرد. همه این‌ها را در جلسه‌ای که اختصاص به این حدیث خواهیم داد، مفصلاً عرض خواهم کرد.

آنچه که می‌خواهیم از این حدیث فعلاً استفاده کنیم، این است که آن امامی که در حدیث اول فرمودند باید در هر زمانی باشد، این امام از اهل بیت است. کاملاً این حدیث دلالت دارد بر این مطلب. و در شرح این حدیث در کتب دست‌اول حدیثی‌شان آمده، تصریح دارند. این‌ها را خواهیم خواند برای شما که این حدیث دلالت دارد بر این که امام از اهل بیت: باید باشد در هر زمانی، و این امام ادامه دارد؛ یعنی این امامت ادامه دارد تا روز قیامت. خودشان نوشته‌اند در کتبشان. این‌ها را برای شما خواهم خواند.

بنابراین چه شد؟

حدیث اول: در هر زمانی باید امامی باشد.

۲ حدیث دوم: این امام از اهل بیت پیغمبر اکرم ۶ باید باشد.

حدیث سوم: چون تا اینجا معلوم نشد که امام‌ها چند نفر هستند؟ تعدادشان چند است؟ این معلوم نشد. حدیث سوم این است:

«الائمة بعدی اثنا عشر»: امامان بعد از من دوازده نفر هستند.

بنابراین، این سه حدیث را که کنار هم بگذاریم، نتیجه چه خواهد شد؟ عرض خواهم کرد:

حدیث سوم: «الائمة بعدی اثنا عشر»: امامانی که بعد از من خواهند آمد، دوازده نفر هستند. نه یازده، نه سیزده، دوازده نفر.

از علمای ما این حدیث را بسیاری روایت کرده‌اند: نعمانی در کتاب «الغیبة»، صدوق در کتاب «خصال»، ابوالصلاح حلبی در «تقریب‌المعارف»، شیخ طوسی در کتاب «الغیبة»، مرحوم طبرسی در کتاب «اعلام‌الوری»، ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب آل ابی‌طالب» و در کتاب‌های دیگر از کتاب‌های ما این حدیث وجود دارد.

اما از اهل سنت، این حدیث را تا آنجایی که در آن زمان وسائل امروزی نبود، بنده تحقیق کردم و کار کردم. حدوداً چهل صحابی این حدیث را روایت کرده‌اند. از منابع اهل سنت خودم استخراج کردم. الان با وسائلی که امروزه هست، آقایون می‌توانند کار کنند و شاید خیلی بیشتر از این هم باشد.

علما این حدیث را از اهل سنت روایت کرده‌اند: در قرن دوم جمعی، در قرن سوم باز جمعی، در قرن چهارم، پنجم، ششم و تا قرن دوازدهم. بنده اسامی بزرگان را دارم که این حدیث را روایت کرده‌اند.

نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که در هر زمانی باید وجود داشته باشد یک امامی که بر مردم واجب است که او را بشناسند، از او اطاعت کنند و با او بیعت کنند. این امام از اهل بیت است، از غیر اهل بیت نیست. از زمانی که پیغمبر اکرم ۶ از دنیا رفتند تا روز قیامت، دوازده امام هستند. نه یازده، نه سیزده، دوازده امام.

این سه حدیث قطعی هستند و نتیجه‌ای که از آن‌ها گرفته می‌شود نیز قطعی است. ما الان نتیجه‌گیری می‌کنیم:

۱. مطلب اول: امامت بعد از پیغمبر اکرم ۶ در اهل بیت است، نه در غیر اهل بیت:.

۲. مطلب دوم: ما الان در زمانی هستیم که زمان امام دوازدهم علیه السلام است. ما باید معتقد باشیم به امامت امام دوازدهم که ملقب به مهدی است و این امام الان موجود و در قید حیات است.

«من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة»: هر کسی از دنیا برود و امام زمانش را نشناسد، مرگ او مرگ جاهلیت خواهد بود.

بنابراین، عنوان بحث ما این بود: امامت و مهدویت. نتیجه این شد که از سه حدیث قطعی، هم امامت اهل بیت: به اثبات رسید و هم مهدویت به اثبات رسید.

حالا اگر کسی می‌تواند بر این استدلالی که من کردم اشکال کند، بسم الله. یا در سند باید اشکال شود، یا در دلالت و مفاد و معنای این حدیث، یا در نتیجه. خارج از این‌ها نیست. در سند که نمی‌شود اشکال کرد، سند قوی است. در نتیجه هم نمی‌شود اشکال کرد.

در بحث مهدویت، بنده باید مطرح کنم و این مطلب را تکمیل کنم که حرف‌های راجع به مهدویت در کتبشان دارند. اصل مهدویت را و این که در این امت مهدی وجود دارد، نمی‌توانند منکر شوند. برخی از بزرگان خودشان گفته‌اند که درباره مهدی حدود دو هزار حدیث داریم. خودشان گفته‌اند و احدی منکر وجود مهدی در این امت نشده است. فقط نسبت می‌دهند به یک نفر که او از خودشان است و خیلی هم به او حمله می‌کنند. همه به او حمله می‌کنند.



بنابراین، در این امت باید مهدی وجود داشته باشد و این مهدی از اهل بیت: باید باشد. یک حدیث جعلی ساخته‌اند که:

«لا مهدی إلا عیسی بن مریم»: مهدی فقط عیسی بن مریم است.

همه می‌گویند این حدیث باطل است. حالا این کسی که تعصب داشته تا این اندازه، در مقابل این همه حدیث، یک چنین چیزی جعل کرده است.

مباحثی به دنبال می‌آید که این مهدی که قرار است از اهل بیت باشد، از کدام اهل بیت است؟ آیا از فرزندان امام حسین علیه السلام است یا از فرزندان امام حسن علیه السلام؟ چون ما اهل بیت دیگری نداریم و قرار است مهدی از اهل بیت باشد. از فرزندان کدام یک از این دو برادر؟ آیا از فرزندان امام حسن است؟ یا از فرزندان امام حسین؟ اگر از فرزندان امام حسین علیه السلام باشد، نتیجه این می‌شود که امام مهدی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و امام دوازدهم شیعه است.

این مطالب در رابطه با مهدویت باید بعداً مورد بحث قرار بگیرد. بنده اجمالاً اصل امامت اهل بیت را و اصل وجود مهدی که باید اعتقاد به وجودش داشته باشیم، باید بیعت کنیم و او را واجب‌الوجود بدانیم و این که او زنده و موجود است. این‌ها را باید معتقد باشیم. این امام دوازدهم، امام زمان ماست.

اما بحث تفصیلی راجع به امامت اهل بیت از یک طرف و راجع به امامت امام زمان و مهدویت آن حضرت از طرف دیگر، هر کدام می‌طلبند جلسات اختصاصی داشته باشیم. این جلسه، جلسه اختصاصی نبود؛ جلسه ترکیبی بود هم امامت و هم مهدویت. به این ترکیبی که بنده عرض کردم، توجه داشته باشید تا معلوم شود که امامت و مهدویت ما برمی‌گردد به پیغمبر اکرم ص و اگر برگشت به پیغمبر اکرم ص، برگشته به خدای تعالی. ما از ابن سبأ و غیر ابن سبأ اعتقادی نداریم. مذهب ما مبتنی بر کتاب و سنت است. فقط این که به ما تهمت می‌زنند و این اتهامات در کتاب‌هایشان نوشته می‌شود، این‌ها را عرض کردم که هم خودشان را مفتضح می‌کنند و هم در قیامت باید پاسخگو باشند. البته ما هم وظیفه داریم که این مطالب را تحقیق کنیم. این مطالب را اولاً خودمان خوب بفهمیم تا ایمانمان تقویت شود و ثانیاً بتوانیم از این مذهب و مکتب دفاع کنیم.

این بود خلاصه بحث امروز ما. ان شاء الله در مباحث آینده، فکر می‌کنم اول از یک آیه شروع کنیم یا همین حدیث ثقلین را شروع کنیم و به جمیع جهاتش رسیدگی کنیم. البته عرض کردم بخشی از وقت‌مان را باید اختصاص دهیم برای مباحث مهدویت. این سه حدیث کاملاً شرح داده شود، توضیح داده شود و بفهمیم که در طول تاریخ چند مهدی درست کرده‌اند. آن‌ها چند تا؟ حتی در این زمان هم ممکن است مهدی‌ها را درست کنند. این برای این است که اعتقاد ما را خراب کنند یا مثلاً «الائمة بعدی اثنا عشر» این ور و آن ور می‌روند. این اثنا عشر را بخواهند معین کنند که چه کسانی هستند تا منطبق نشود بر اعتقاد شیعه امامیه اثنی عشریه. این‌ها را به حول و قوه الهی برای شما توضیح خواهم داد.

### جلسه چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خير خلقه و أشرف بريته محمد و آل الطاهرين، لا سيما بقيه الله في الأرضين، و لعنت الله على أعدائهم أجمعين .

بحث امروز من یکی از دلایل مهم و محکم امامت اهل بیت علیهم السلام است. اما از آنجایی که موضوع بحث بنده یکی از سه حدیثی است که در جلسه گذشته مطرح کردم، لازم است چند دقیقه در خصوص آن دو حدیث دیگر هم توضیحاتی ارائه دهم، سپس به این حدیث که عبارت است از حدیث ثقلین بپردازم .

در بحث گذشته عرض کردم که سه حدیث داریم که این سه حدیث قطعی هستند و نتیجه قطعی به ما می‌دهند. حدیث اول، حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» بود. اگر کسی بگوید که این لفظ قطعی نیست، ما عرض می‌کنیم که مدعای ما قطعیت محتوای این الفاظ است، نه لفظ خاص. اما برخی از متکلمین مثل سعدالدین تفتازانی در کتاب کلامی خود تحت عنوان «عقاید نسفیه»، این حدیث را آورده و به همین لفظ استدلال کرده‌اند. حافظ جلال‌الدین سیوطی نیز حدیث کتاب قواعد تفتازانی را تخریج کرده است. وقتی به تخریج این حدیث در کتاب سیوطی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که آدرس صحیح مسلم را داده است. شما در صحیح مسلم یا این لفظ وجود دارد یا منظور او محتوای حدیث است، نه خود لفظ. ما هم به محتوا استدلال کرده‌ایم، نه به لفظ خاص .

توجه به این نکته ضروری است که اگر کسی بعداً بگوید این لفظ قطعی الصدور نیست، ما پاسخ می‌دهیم که به خصوص این لفظ استدلال نکرده‌ایم. حالا شما تخریج جلال‌الدین سیوطی را نگاه کنید. آنچه که من در ذهن دارم این است که در برخی کتب نقل شده از ملا علی قاری هروی، که او نیز از محدثین متأخر است، در کتاب «مرقاء المفاتیح شرح مشکاة المصابیح»، این حدیث را به مسلم نسبت داده‌اند. حالا یا همین لفظ را نسبت داده‌اند یا محتوا و مضمون آن را به مسلم نسبت داده‌اند. به هر حال تأکید می‌کنم که استدلال ما به محتوای واحد این احادیث است که از چند لفظ استخراج می‌شود. در خصوص حدیث اول همین قدر کافی است.

در خصوص حدیث «الائمة بعدی اثنا عشر»، کسی در سند این حدیث مناقشه نکرده است و عرض کردم که این حدیث قطعی و صدورش مسلم است. بحث این است که این دوازده نفر چه کسانی هستند؟ ما برای تکمیل بحث قبلی مان چاره‌ای نداریم که این قسمت را هم بررسی کنیم .

علمای اهل سنت، چه متکلمین و چه محدثین، حاضر نیستند اقرار کنند که این دوازده نفر ائمه اثنی عشر هستند که ما قائل به آنها هستیم. از طرف دیگر، آنها باید این حدیث را شرح دهند و بیان کنند که منظور پیغمبر اکرم ۶ از این دوازده نفر چیست. عرض کردم چون نمی‌خواهند به حقیقت امر اقرار کنند، خیلی این طرف و آن طرف رفته‌اند. آن مقداری که همه‌شان متفق‌القول هستند، خلفای اربعه هستند. خلفای اربعه چهار نفر هستند، پس هشت نفر باقی می‌ماند. بنی‌امیه بعد از خلفای اربعه، چهارده نفر بودند. این‌ها آمدند و حکومت کردند. عباسیون هم حدود ۵۰۰ سال حکومت کردند و سی و هفت نفر بودند. بعد از چهارده خلیفه، حاکم کی بود؟ معاویه بود. از معاویه شروع می‌شود تا زمانی که حکومت بنی‌عباس سقوط کرد در قرن هشتم. این‌ها سی و هفت نفر بودند. ما هشت نفر لازم داریم. بیایید ببینید چه اختلاف شدیدی بین آنها هست در انتخاب این هشت نفر. چون نمی‌خواهند به حقیقت اقرار کنند، برخی از آنها امام حسن مجتبی علیه‌السلام را اضافه کرده‌اند، اما بعضی اضافه نکرده‌اند. اگر امام حسن علیه‌السلام اضافه شود، پنج نفر می‌شوند. برخی از آنها عمر بن عبدالعزیز را اضافه کرده‌اند. اگر او را هم اضافه کنیم، شش نفر می‌شوند. حالا شش نفر باقی‌مانده را چه کار کنیم؟

حافظ قاضی عیاض و حافظ ابن حجر عسقلانی، نه امام حسن علیه‌السلام را آورده‌اند و نه عمر بن عبدالعزیز را. پس این آقایان محتاج هشت نفر هستند. حالا هشت نفر چه کسانی هستند؟ علاوه بر چهار خلیفه، دوازده نفر می‌شوند. حالا ما تمام دوازده نفر را می‌گوییم: ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه‌السلام. بعد دقت کنید: معاویه، یزید بن معاویه، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک. بنابراین چهار خلیفه و هشت نفر از اموی‌ها که دو تا معاویه و یزید هستند و بقیه مروانی‌ها. اما امام حسن علیه‌السلام نیست، یزید هست. اما عمر بن عبدالعزیز که این قدر از او تجلیل می‌کنند، خودشان او را نیاورده‌اند.

این نظر جمعی از آنهاست که از جمله ابن حجر. و جمعی دیگر مثل ابن حجر هیتمی صاحب کتاب «الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه»، جلال‌الدین سیوطی و بعضی از شراح کتاب ترمذی مثل مبارک‌پوری که از علمای هند بوده و شرحی بر صحیح ترمذی دارد، این‌ها چه گفته‌اند؟ این دوازده نفر از نظر این‌ها ابوبکر، عمر، عثمان، علی و حسن، معاویه، عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز. اینها از عباسیین نیز آوردند: مهتدی عباسی، الطاهر، آخرین کیست؟ دوازدهم کیست؟ المهدی من آل محمد. پس امام زمان یکی از دوازده امامی است که فرمودند: «الائمة بعدی اثنا عشر». امام زمان که ما می‌گوییم، آنها البته نمی‌گویند امام زمان، آنها می‌گویند المهدی. این شد یازده نفر. من حساب کردم، بنابر قول این آقایان، یازده نفر می‌شوند. اما دوازدهم کیست؟ ندارند. نگفتم یا من ندیدم.

نگاه کنید، ابوبکر بیهقی، که او هم خیلی بزرگ است و صاحب کتاب «السنن الکبری» و شاگرد حاکم نیشابوری است، خیلی بزرگ است. می‌گویند ابوبکر بیهقی است که مذهب شافعی را نگه داشت. او هم یک نظریه دیگر دارد. افرادی را معرفی می‌کند. ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود «البدایه و النهایه» شدیداً به بیهقی حمله می‌کند و اشکال

می کند و رد می کند. ابن کثیر می گوید: لازمه کلام شما این است که علی بن ابی طالب هم نباشد. خلفای دوازده گانه به خاطر این که اهل شام قبول نکردند امیرالمؤمنین را. ظاهری که بیهقی ارائه می دهد، می گوید این دوازده امام هستند که امت بر امامت آن ها اجماع کرده اند، یعنی همه قبول کرده اند. ابن کثیر می گوید: خب این لازمه شما این است که علی را قبول نکنیم. آیا می شود؟ یکی از خلفای چهارگانه را از ائمه دوازده گانه خارج کنیم به دلیل این که اهل شام قبول نکردند امامت امیرالمؤمنین را و عمر بن عبدالعزیز را، در حالی که می گویند عمر بن عبدالعزیز خامس الخلفاء الراشدین است، یعنی چنین لقبی به او می دهند. عمر بن عبدالعزیز را خارج کرده اند. بیهقی این کار را کرده و ابن کثیر به بیهقی انتقاد شدید کرده است .

پس این اختلافات وجود دارد. خودشان هم متحیر هستند که چگونه این حدیث را شرح دهند و مصادیق این حدیث را معین کنند. از آن جهت که نمی خواهند اقرار به آنچه ما می گوئیم بکنند. حالا دقت کنید، جمعی از بزرگان چون این اقوال را هیچ کدام را نپسندیدند، می گویند: ما نمی دانیم معنای این حدیث چیست. نمی خواهند اقرار کنند به حقیقت .

حافظ ابن العربی مالکی، هم فقیه است، هم مفسر است، هم متکلم است. او می گوید: «لم أعلم للحدیث معنی»، معنای این حدیث را نفهمیدم. چون نمی خواهند اقرار کنند. شرحی دارد بر کتاب ترمذی، در آنجا به این عبارت مطلب را تمام می کند و می گذرد. حافظ ابن بطلال، شرح او بر صحیح بخاری چاپ شده و موجود است. در شرح خود می گوید: «لم أعلم أحداً فی هذا الحدیث بشیء معین»، ندیدم کسی برای من این حدیث را درست معنا کند .

حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی حنبلی، که از علمای بزرگ قرن ششم است، او می گوید: «قد أطلت البحث»، خیلی بررسی کردم. به قول ما: «عن معنی هذا الحدیث»، خیلی جستجو کردم، خیلی دنبال کردم معنای این حدیث را پیدا کنم. «و تطلبت مضانه»، هر جایی که احتمال می دادم معنای این حدیث ذکر شده باشد، رفتم و نگاه کردم. «وسهلت عنه»، به قول من به هر کسی رسیدم پرسیدم که معنای این حدیث چیست؟ «فلم أقع علی المقصود»، پیدا نکردم مقصود پیغمبر اکرم را. نمی خواهند بگویند، نمی خواهند اقرار به حقیقت بکنند .

و ما با این سه حدیث که به همدیگر مرتبط کردیم، درست معنا کردیم این حدیث را و معین کردیم افراد امامان دوازده گانه را بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، از کلام خود پیغمبر اکرم ۶.

این جا یک نکته ای هست که گفتنش برای اهل تحقیق خوب است و آن این است که در موارد متعددی من یافتم، چون من عمری در این امور گذرانده ام، در موارد متعددی یافتم که وقتی پیغمبر اکرم ۶ مطلبی را گفتند که در مذاق آقایان مطلب درستی نبود، برخلاف میلشان بود یا می خواستند مطلبی بگویند که پیغمبر اکرم ۶ فهمیدند چه می خواهند بگویند، حضرت شروع می کردند به سر و صدا کردن در محضر حضرت. این سر و صدا کردن باعث می شود که کلام پیغمبر اکرم ۶ شنیده نشود .

نگاه کنید، حدیث دوات و قلم را، این یکی از مواردش است. در حدیث دوات و قلم آنجا هست که سر و صدای بی‌خودی و هیاهو کردن، عمداً هیاهو می‌کنند که فضا پر از سر و صدا باشد و معلوم نشود که حضرت چه می‌خواهند بگویند یا اصلاً ایشان چیزی نگویند. این یکی از روش‌هایشان بوده و این مطلب ریشه دارد در قرآن که مشرکین این چنین بودند .

ای کاش آیه اش را حفظ کرده بودم، ای کاش آن را حفظ کرده بودم که پیغمبر اکرم برای این که مطلبشان شنیده نشود و دیگران نفهمند ایشان چه می‌خواهند بگویند، سر و صدا می‌کردند. مشرکین این‌طور بودند و این آقایان فعل مشرکین را و کار آن‌ها را با پیغمبر اکرم اعمال می‌کردند. این را در جلسه آینده برای شما می‌آورم ان‌شاءالله.<sup>1</sup>

پیغمبر اکرم ۶ در جلسه‌ای که فرمودند: «الائمه بعدی اثنا عشر»، سر و صدا شد، هیاهو شد و معلوم نشد حضرت بقیه کلامشان چه بود. بعد از قول پیغمبر اکرم ۶ نقل کرده‌اند که حضرت فرمودند: «کلهم من قریش». و حال این که حضرت فرمودند: «کلهم من بنی هاشم»، دو جور نقل شده است. آن که معروف و مشهور است، «کلهم من قریش» است و آن که مشهور و معروف نیست، «کلهم من بنی هاشم» است. نگذاشته‌اند که این «کلهم من بنی هاشم» معروفیت پیدا کند و شهرت پیدا کند. و این «کلهم من بنی هاشم» درست است، به دلیل این که پیغمبر اکرم ۶ به اسناد معتبر در کتاب‌های دست‌اولشان فرمودند که خداوند متعال از قریش برگزید بنی هاشم را. «اختار من قریش بنی هاشم و اختارنی من بنی هاشم». ائمه ای که بعد از پیغمبر اکرم مورد تأیید پیغمبر اکرم ۶ هستند، آن‌ها کسانی هستند که برگزیدگان از قریش هستند و آن‌ها بنی هاشم هستند. با وجود بنی هاشم، نوبت به قریش نمی‌رسد، به مقتضای این احادیث کثیری که خودشان دارند در منابع معتبرشان: «إن الله اختار عرباً، ثم اختار من العرب قریشاً، ثم اختار من قریش بنی هاشم، ثم اختارنی من بنی هاشم». منابع این حدیث در کتاب «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي مَنَاقِبِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ» مفصلاً آمده است .

بنابراین، آقایون کسان دیگر را معرفی می‌کنند و مختلف می‌شوند و همدیگر را رد می‌کنند یا اقرار می‌کنند به این که نفهمیدیم، نفهمیدیم معنای این حدیث چیست؟ نفهمیدیم. نمی‌خواهند بگویند آن چه پیغمبر اکرم ۶ اراده کرده‌اند. نمی‌خواهند بگویند .

و اما حدیث ثقلین، این حدیث را از یکی دو تا از منابع معتبر اول بخوانم. حاکم نیشابوری به سندش روایت می‌کند از زید بن ارقم که می‌گوید: «خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى انتهينا إلى غدیر خم فأمر بروح فكسح

1 - فصلت / ۲۶. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ (۲۶). کافران گفتند: گوش به این قرآن فرا ندهید، و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا بیرون

فی یوم ما أتى علينا يوم كان أشد حرا منه ...». خیلی هوا گرم بود. دستور دادند که آن مکانی که می‌خواهند حضرت اجتماع کنند، آنجا تمیز شود و آماده شود. در روزی که ما چنین گرمایی را ندیده بودیم. بعد حضرت خطبه خود را شروع کردند: «فحمد الله و أثنى عليه و قال: يا ايها الناس إنه لم يبعث نبى قط إلا معاش نصف ما عاش الذى كان قبله». حضرت اشاره می‌کنند که انبیاء معمولاً عمرشان چقدر بوده و این که عمر من دارد تمام می‌شود. دعوت خواهم شد و لبیک خواهم گفت. و انى تارك فيكم ما لن تضلوا بعده. از بین شما بروم، دو چیز بین شما باقی می‌گذارم که اگر به این دو چیز عمل کنید و پیروی کنید، «لن تضلوا»، لن در لغت عرب برای ابد است، تا ابد گمراه نخواهید شد. کتاب الله عز وجل، کتاب خدا قرآن مجید. ثم قام فاخذ بيدي على فقال يا ايها الناس من اولى بكم من انفسكم قالوا الله و رسوله اعلم ، قال من كنت مولاة فعلى مولاة». این حدیث، امامت اهل بیت را می‌رساند و امامت امیرالمؤمنین را به طور قطعی اثبات می‌کند. امام اول از اهل بیت، در کنار قرآن مجید قرار دارد.

در حدیث دیگری آمده است که پیغمبر اکرم ۶ در روز جحفه، بعد از بازگشت از حجة الوداع، رو به مردم کردند و فرمودند: «ألا تسمعون؟» گفتند: بله. فرمودند: «من از شما زودتر از این دنیا خواهم رفت و از شما زودتر وارد حوض کوثر خواهم شد.» سپس فرمودند: «كيف تخلفوني في الثقلين؟» مواظب باشید که با ثقلین بعد از من چگونه رفتار خواهید کرد. شخصی بلند شد و گفت: یا رسول الله، ثقلین چیست؟ فرمودند: «کتاب الله و عترتی». سپس فرمودند: «این دو از هم جدا نمی‌شوند تا زمانی که بر من وارد شوند. پس جلوتر از قرآن و عترت حرکت نکنید که هلاک می‌شوید و از آن‌ها عقب نمانید که هلاک می‌شوید. و چیزی به اهل بیت یاد ندهید، زیرا آن‌ها از شما داناترند.»

سپس دست علی را گرفتند و فرمودند: «من كنت مولاة فعلى مولاة. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.» این حدیث شریف قطعی و صدورش مسلم است. اسامی صحابه‌ای که این حدیث را روایت کرده‌اند، که ما در زمان‌هایی که این دستگاه‌های امروزی نبوده‌اند، پیدا کرده‌ایم، عبارتند از: امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی، سلمان، ابوذر، عبدالله بن عباس، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری، ابویوب انصاری، ابوشریح خزاعی، ابوقدامة انصاری، ابولیلی انصاری، ضمهر بن اسلمی، عامر بن لیلی، حضرت زهرا (سلام الله علیها)، ام سلمه، ام هانئ (خواهر امیرالمؤمنین) و دیگران. این‌ها جمعاً حدود چهل نفر هستند که ما پیدا کرده‌ایم.

جمعی از علمای اهل سنت نیز این حدیث را روایت کرده‌اند، از جمله: ابن اسحاق صاحب سیره نبوی، محمد بن سعد صاحب طبقات کبری، ابن ابی شیبه صاحب المصنف، احمد بن حنبل صاحب مسند، مسلم صاحب صحیح، ابن ماجه صاحب سنن، ابوداود صاحب سنن، ترمذی صاحب سنن، ابن ابی عاصم صاحب کتاب السنه، ابوبکر بزار صاحب مسند، نسائی صاحب سنن، طبری صاحب تاریخ و تفسیر، طبرانی صاحب المعجم الکبیر، حاکم نیشابوری صاحب المستدرک، خطیب بغدادی صاحب تاریخ بغداد، ابن عساکر صاحب تاریخ دمشق، ابونعیم اصفهانی صاحب تاریخ اصفهان، ابوزکریا نووی شارح صحیح مسلم، فخر رازی صاحب تفسیر، شمس‌الدین ذهبی و دیگران.

مطالبی که قبلاً عرض کنم که برای اهل تحقیق ضروری است. مطلب اول این است که ما در زمان‌هایی که این وسائل امروزی نبوده‌اند، تحقیق کردیم که پیغمبر اکرم ع این کلام را - *إني تارك فيكم الثقلين* - در کجا فرموده‌اند. چهار مورد پیدا کرده‌ایم:

۱. بعد از فتح مکه، هنگامی که پیغمبر اکرم ع به شهر طائف رفتند.

۲. در *حجّة الوداع*، در روز غدیر خم.

۳. در عرفات، هنگام سخنرانی برای مردم.

۴. در افاق خودشان، در آخرین لحظات عمر شریفشان.

این چهار مورد را بنده پیدا کرده‌ام. حالا بگردید و ببینید که آیا پیغمبر اکرم ع در موارد دیگر هم این مطلب را گفته‌اند یا نه. چرا این حدیث را در جاهای مختلف و در مواقع حساس مثل غدیر خم، یا روز عرفه یا ساعت‌های آخر عمر شریف خودشان تکرار کرده‌اند؟

مطلب دوم این است که در منابع یافته‌ام که محدثین بزرگ می‌گویند این وصیت پیغمبر اکرم ع است. معنای وصیت این است که تا روز قیامت همه مسلمین باید به این حدیث عمل کنند. این وصیت اختصاص به صحابه آن روز ندارد. ابن حجر هیتمی می‌گوید: «*وقد جاءت الوصية الصريحة بحقهم في عدة أحاديث ، منها حديث إني تارك فيكم ...*». حافظ سخاوی می‌گوید: «*قد جاءت الوصيه صريحة با اهل بیت...*» حافظ سمهودی می‌گوید: «*في حديث صلى الله عليه و آله: الامّة على التمسك بعده بكتاب ربهم و أهل بیت نبیهم و ان یخلفوه فیهما بخیر و سوال من یرد علی الحوض عنهما وصیته بأهل بیته*». تمام اینها به خاطر این بوده که می‌خواستند وصیت کنند. بنابراین کلمه وصیت اساساً خود حدیث ثقلین وارد شده «*أوصیکم بکتاب الله و عترتی*» در برخی منابع. جستجو کنید پیدا می‌کنید. این هم مطلب دومی که می‌خواستم عرض کنم.

حالا می‌آییم ببینیم این حدیث چه دلالت‌هایی دارد. اولین دلالت این حدیث این است که اهل بیت، معصوم هستند. این حدیث همان‌طور که قرآن مجید معصوم است، اهل بیت: را نیز معصوم معرفی می‌کند. چرا؟ چون اگر به کسی امر شود که از دیگری اطاعت کند بدون هیچ قید و شرطی، آن شخص باید معصوم باشد. در آیه «*أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ*»<sup>۱</sup>، امر به اطاعت خدا، رسول و اولی‌الامر شده است بدون هیچ قیدی.

شما به تفسیر فخر رازی نگاه کنید. خدا که خداست، این آیه دلالت دارد بر عصمت رسول الله. امر شده به اطاعت حضرت به نحو اطلاق. فخر رازی می‌گوید این آیه دلالت دارد بر این که اولی‌الامر باید معصوم باشند. چرا؟ به خاطر این که امر به اطاعت به نحو مطلق شده است. به شما امر شده از والدین‌تان اطاعت کنید، نشده؟ یا شده؟ اطاعت

۱ - نساء/۵۹.

والدین امر شده، اما قرآن چه می‌گوید؟ «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...»<sup>۱</sup>. این آیه با قید است. پس والدین معصوم نیستند. اگر این قید نبود، والدین باید معصوم می‌بودند. حالا که معصوم نیستند، والدین. توجه کنید چه می‌گوییم؟ اساساً اگر به اطاعت کسی به نحو مطلق امر شود، باید معصوم باشد، و الا تناقض لازم می‌آید. این تناقض را فخر رازی بیان کرده و درست هم هست. اگر او هم نگفته بود، ما می‌گفتیم. فخر رازی گفته که اگر معصوم نباشد، او امر می‌کند به یک گناه. از طرفی به ما گفته‌اند اطاعت کن، امر او را به نحو مطلق. از طرفی گفته‌اند امرش به آن گناه نباید اطاعت شود. پس اطاعت بکن و اطاعت نکن، این شد تناقض. این هم برهانش.

در این حدیث شریف که حدیث ثقلین است، به الفاظ مختلفش. امر شده امت به این که تابع قرآن باشند و تابع اهل‌بیت: باشند، به نحو مطلق، بدون هیچ قیدی. شما می‌توانید بگویید قرآن معصوم نیست؟ «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»<sup>۲</sup>. عترت آمده در کنار قرآن. هر دو واجب‌الاطاعه هستند به نحو مطلق. پس این حدیث دلالت دارد بر عصمت اهل‌بیت:.

یکی از ادله عصمت اهل‌بیت:، آیه تطهیر است. یکی دیگر از ادله عصمت اهل‌بیت:، آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»<sup>۳</sup> است. نگاه کنید در تفاسیر: «کونوا مع الصادقین»، محمد و اهل‌بیت:، یکی دیگر از ادله عصمت اهل‌بیت:، حدیث «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»<sup>۴</sup> است. این دلیل بر عصمت است. دلیل بر عصمت امیرالمؤمنین، حدیث «مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَ الْوَصِيُّ الْأَكْبَرُ مَنْزِلَتُهُ مِنِّي مَنْزِلَةُ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»<sup>۵</sup> است. ادله عصمت اهل‌بیت: و امیرالمؤمنین<sup>۶</sup> از کتاب و سنت است.

پس این حدیث دلالت دارد بر عصمت اهل‌بیت: و ثانیاً این حدیث دلالت دارد بر اعلمیت اهل‌بیت: چرا؟ چون پیغمبر اکرم<sup>۶</sup> فرمودند: هر چه که گفتند، از آن‌ها قبول کنید، پیروی کنید، عمل کنید. «وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»<sup>۶</sup>. در همه امور دینی و دنیوی باید تابع اهل‌بیت: باشید، بدون هیچ قیدی. هر چه که گفتند، به سند صحیح و معتبر از آن‌ها به ما رسیده، به مقتضای این حدیث برای ما حجت است.

۱ - لقمان/۱۵.

۲ - فصلت/۴۲.

۳ - توبه/۱۱۹.

۴ - بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام ، جلد ۱ ، صفحه ۲۹۷ .

۵ - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام ، جلد ۳۷ ، صفحه ۲۶۰ .

۶ - کتاب سلیم ، جلد ۲ ، صفحه ۶۱۳ .



مطلب سوم این است که این حدیث دلالت دارد بر افضلیت اهل بیت: قانون این که نمی‌شود غیر افضل بر افضل تقدم پیدا کند، قاعده‌ای قرآنی دارد. « أَقْمَنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى! ». بنده دو قانون عقلی را برگرداندم به قرآن: یکی قاعده لطف و دیگری قانون قبح تقدم مفضول بر فاضل .

مطلب چهارم این است که این حدیث دلالت دارد بر خلافت اهل بیت: چرا؟ به خاطر این که در تعداد کثیری از روایت‌های این حدیث آمده است: «إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله و عترتي». نگاه کنید به مسند احمد و غیر مسند احمد. این‌ها را شما حالا به راحتی می‌توانید پیدا کنید .

در بعضی از منابع دیدم: «إني تارك فيكم حبلين: كتاب الله و عترتي». این حدیث اشاره به آیه «واعتصموا بحبل الله ولا تفرقوا» دارد. حافظ ابن حجر مکی در کتاب «الصواعق المحرقة» می‌گوید :

« وفي أحاديث الحث على التمسك بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم ... ثم أحق من يتمسك به منهم إمامهم و عالمهم علي بن أبي طالب». پس این حدیث دلالت دارد بر خلافت امیرالمؤمنین عليه السلام و دلالت دارد بر امامت و خلافت اهل بیت: تا روز قیامت .

حافظ ابن حجر مکی در ادامه می‌گوید : « و في أحاديث الحث على التمسك بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسك به إلى يوم القيامة» باید کسی از اهل بیت تا روز قیامت وجود داشته باشد که بتوان به او تمسک کرد، کسی که بتوان از او پیروی کرد، کسی که بتوان از او اطاعت کرد. این حدیث دلالت دارد که تا روز قیامت از اهل بیت: یک فردی باید وجود داشته باشد. اهل بیت امان اهل زمین هستند، همچنان که ستارگان امان اهل آسمان‌ها هستند».

حافظ سمهودی چه می‌گوید؟ می‌گوید: «إن ذلك يفهم وجود من يكون اهلا لتمسك به من أهل البيت والعترت الطاهرة في كل زمان إلى قيام الساعة». یعنی باید فردی از اهل بیت باشد تا روز قیامت که بتوان به او تمسک کرد و از او پیروی کرد. تا معنای حدیث تمام بشود و تمام نمی‌شود. قرآن عزیز نیز همین‌طور است. قرآن هم باید از آن پیروی کنند مسلمانان تا روز قیامت.

همین مطلب را حافظ منابی در کتاب « فیض القدير شرح الجامع الصغير» و حافظ زرقانی مالکی در کتاب « شرح المواهب اللدنیة» و دیگران نیز با همین عبارات از این حدیث استفاده کرده‌اند که باید در هر زمانی کسی باشد و این مؤید همان حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه» است.

ملا علی قاری در کتاب «المراقات» می‌گوید: «أن أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت و أحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم، المطلعون على سيرته، الواقفون على طريقتة، العارفون بحكمه و حكمته...»

یعنی اهل بیت بهتر می‌دانند در خانه پیغمبر اکرم چه خبر است. ملا علی قاری می‌گوید ما باید تابع اهل بیت باشیم، چون آن‌ها می‌دانند پیغمبر اکرم چه آورده، چه خواسته، چه چیزی را امر کرده و چه چیزی را نهی کرده است. باید از آن‌ها تبعیت کنیم. و لذاست که اینا شدنِ عدلِ قرآن؛ خودش می‌گه «... و بهذا يصلح ان يكونوا عدلا لكتاب الله سبحانه» یعنی هم ردیف قرآن باشند.

یکی از تفاسیر معتبر اهل سنت، تفسیر «تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان» از نظام‌الدین نیشابوری است. این‌ها نیشابوری هستند. در آن زمان، نیشابور حوزه علمیه مهمی در شرق اسلامی بود. در آن زمان، حوزه علمیه اهل سنت در طرف مشرق، همان جایی بود که امام رضا علیه‌السلام وقتی آمدند، اهالی نیشابور دور حضرت را گرفتند. همین آقایان علمای بزرگشان، ما اسم‌های آن‌هایی که دور امام رضا را گرفتند و از ایشان خواستند حدیثی بشنوند، داریم.

این نیشابوری در ذیل آیه مبارکه چه کلام لطیفی دارد. انصافاً خیلی‌ها از این مطلب غافل هستند. در قرآن مجید آیه‌ای داریم: «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ»<sup>۱</sup>، «و چگونه ممکن است شما کافر شوید با اینکه (در دامن وحی قرار گرفته اید و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود، و پیامبر او در میان شماست؟!» مگر می‌شود با وجود تمام براهین وجود خداوند متعال و رسول‌الله در میان شما، کافر شوید؟

سپس این صاحب تفسیر سؤال می‌کند: پیغمبر اکرم که از دنیا رفتند، پس «و فیکم رسوله» تمام شد؟ پاسخ می‌دهد: بله، حضرت از دنیا رفتند، اما اهل بیتشان هستند. اهل بیت در کنار آیات خداوند متعال قرار دارند. «نور سرهی» با وجود عترتش، خودش هستش. عترت او مقام او را دارند و به همین دلیل فرمودند: «إني تارك فيكم ثقلين».

دو بحث باقی می‌ماند و این اینکه آیا آقایون محدثین شبهه‌ای دارند؟ یک شبهه در سند دارند و اینکه برخی می‌گویند این حدیث را بخاری روایت نکرده است. اشکال آن‌ها در سند حدیث این است که اگر بخاری روایت نکرده باشد، چه می‌شود؟ کی گفته که هر حدیثی را بخاری روایت نکرده باشد، صحیح نیست؟

سلام؛ مطلب دوم این است که پیغمبر اکرم<sup>۶</sup> فرمودند: «كتاب الله و عترتی اهل بیته». شما چرا می‌گویید فقط علی، زهرا، حسن، حسین و دوازده امام؟ چرا فقط این‌ها را می‌گویید؟ عبارت اهل بیت، زنان رسول الله را هم شامل می‌شود. عموی رسول الله، عباس را هم شامل می‌شود. چرا شما اهل بیت را به این محدود می‌کنید؟ به کلمه «عترت» در لغت عرب مراجعه کنید، ببینید عترتی آیا شامل غیر از حضرت زهرا، حسنین، امیرالمؤمنین و اهل بیت معصومین: می‌شود؟ نگاه کنید، عنوان اهل بیت که در آیه تطهیر آمده، آیا زنان رسول الله را شامل می‌شود؟ همان عنوان اهل بیت است. عایشه روایت می‌کند که وقتی آیه تطهیر نازل شد، پیغمبر اکرم آن کسا را آوردند و روی

۱- آل عمران/۱۰۱.

حاضرین انداختند. عایشه می گوید: من هم خواستم بروم زیر کساء، ولی پیغمبر اکرم راه ندادند. پس اهل بیته عترتی، زنان رسول الله را شامل نمی شود، عموی رسول الله را شامل نمی شود و سایر اقوام را هم شامل نمی شود.

برخی اشکال می کنند که حدیثی داریم که می گوید: «إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی». اما این حدیث فقط در کتاب موطأ مالک آمده و سندش معتبر نیست. علاوه بر این، ما هم سنت را می گوییم. وقتی می گوییم «کتاب الله و عترتی اهل بیته»، منظور سنتی است که از طریق اهل بیت به ما رسیده است. منافاتی با هم ندارد.

این چند اشکال بود که مطرح کردم و فعلاً بحث مهمی در این حدیث باقی نمانده است.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خير خلقه و أشرف بريته محمد و آله الطاهرين، لا سيما بقيه الله في الأرضين. و لعنة الله على أعدائهم أجمعين.

دلایل امامت بلافضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام از کتاب، سنت و عقل بسیار است. ما از کتاب و سنت نسخ داریم و منظور ما از نسخ، کلامی است که قابل تأویل نیست. همچنین دلایلی بر عصمت امیرالمؤمنین داریم که عصمت شرط امامت است و دلایل فراوانی بر افضلیت ایشان داریم که افضلیت نیز شرط امامت است. ما در اثبات ادعاهای خود هرگز نیازی به روایات دیگران نداریم. استدلال ما به روایات دیگران تنها برای تقویت ایمان شیعیان است، تا اهل ولایت بدانند که اعتقاداتشان در کتاب دیگران نیز وجود دارد. از طرفی، وقتی در برابر دیگران از روایات و کتاب‌هایشان استفاده می‌کنیم، آنها سریع‌تر می‌پذیرند و برایشان قابل قبول‌تر است.

ما نیازی به روایات دیگران نداریم و آنچه از آنها ذکر می‌کنیم، تنها برای احتجاج است. به عنوان مثال، ابن روزبهان خنجی در کتابی که در رد کتاب علامه حلی نوشته، ادعا می‌کند که شیعیان به روایات و کتاب‌های اهل سنت نیازمند هستند. اما ما نیازی به کتاب دیگران نداریم. علمای ما از گذشته تا حال از کتاب‌های دیگران استدلال کرده‌اند، اما این تنها برای تقویت ایمان اهل ولایت و امکان گفتگو با دیگران است، زیرا طبیعی است که آنها کتاب‌های ما را قبول ندارند، اما کتاب‌های خودشان را قبول دارند. بنابراین، از کتاب‌های خودشان نقل می‌کنیم تا آنها را ملزم کنیم.

و این منهج بنده هم بوده در همه کارها، در همه نوشته‌های بنده و بحث‌های بنده، روش من همین بوده که البته تمام آنچه که بلد هستم از مرحوم میرحامدحسین صاحب کتاب «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي مَنَاقِبِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ» هست.

یکی از مهم‌ترین دلایل امامت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام، حدیث غدیر است. صاحب «تحفه اثنا عشریه» وقتی حدیث غدیر را می‌خواهد وارد بحث کند، می‌گوید: شیعیان این حدیث را با طمطراق ذکر می‌کنند، با طمطراق ذکر می‌کنند. این حدیث از روز اول مورد توجه اهل بیت: و مخالفین بوده است. حدیث غدیر حدیثی است که در اطراف آن از روز اول بحث بوده و تا امروز ادامه دارد. به برکت این حدیث، بسیاری تغییر عقیده داده و امامت و ولایت امیرالمؤمنین را پذیرفته‌اند. البته کسانی که اهل تعصب هستند، طرف بحث ما نیستند. ما با کسانی گفتگو می‌کنیم که آمادگی پذیرش دلیل را داشته باشند.

در حدیث غدیر، چهار جهت بحث وجود دارد:

۱. فهم متن حدیث و مشخص کردن موضوع بحث.

۲. بررسی سند حدیث و اینکه چه کسانی این حدیث را روایت کرده‌اند و نظر بزرگان اهل سنت درباره سند حدیث چیست.

۳. بررسی دلالت حدیث بر امامت بلافضل امیرالمؤمنین.

۴. بررسی اشکالاتی که از طرف دیگران بر حدیث غدیر وارد شده است.

اگر این چهار جهت را به خوبی و منصفانه بررسی کنیم، جایی برای شک و تردید در امامت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام باقی نمی‌ماند. البته این برای کسانی است که تعصب نداشته باشند.

حدیث "من كنت مولاة فهذا علي مولاة" مشهور به حدیث غدیر است، اما این عبارت قبل از روز غدیر نیز توسط پیامبر اکرم ص سال‌ها جلوتر بیان شده است. و امروزه با توجه به این وسایلی که در اختیار هست، اگر جست‌وجو کنید، پیدا می‌کنید. من یک موردش را ارائه می‌کنم که در ذیل آیه مبارکه "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ" در ذیل این آیه مبارکه شما نگاه کنید. در تفسیر الدر المنثور تألیف حافظ جلال‌الدین سیوطی، او می‌گوید: أخرج طبرانی فی الأوسط، ابوالقاسم طبرانی که از محدثین قرن چهارم است، او سه کتاب دارد: المعجم الكبير، المعجم الأوسط و المعجم الصغير. هر سه کتابش را ما داریم. الدر المنثور نقل می‌کند که طبرانی روایت کرده در کتابش و همچنین ابن مردویه اصفهانی از عمار بن یاسر نقل می‌کند که گفت: "وقتی علی علیه السلام در حال رکوع نماز مستحبی بودند، سائلی آمد و حضرت انگشتر خود را درآوردند و به او دادند. او آمد خدمت پیامبر اکرم ص و خبر داد. پیامبر ص به او فرمودند که چیزی اتفاق افتاده است. سپس آیه "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ..." نازل شد. پیامبر اکرم ص آیه را خواندند و سپس به اصحابشان فرمودند: "من كنت مولاة فعلی مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه".

این اتفاق قبل از روز غدیر خم بوده و موارد دیگری هم می‌توانید پیدا کنید. پس "من كنت مولاة فعلی مولاة" اختصاص به روز غدیر خم ندارد، اما چون روز غدیر خم دارای خصوصیتی است، این حدیث شهرت پیدا کرد به حدیث غدیر. اولاً در روز غدیر خم ده‌ها هزار نفر جمعیت حضور داشتند. دوم این‌که در روز غدیر خم بیعت گرفته شد و آمدند و تبریک گفتند به امیرالمؤمنین علیه السلام. و دیگر این‌که در روز غدیر خم اعلان عمومی شد از امامت و ولایت و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر اکرم ص. به این مناسبت شهرت پیدا کرد به حدیث غدیر: "من كنت مولاة فعلی مولاة".

حالا وارد جهاتی که عرض کردم می‌شویم. جهت اول، بیان متن حدیث بود. حدیثی که بنده استدلال می‌کنم به این ترتیب است که پیامبر اکرم ص خطبه‌ای در آن روز داشتند. این خطبه، خطبه‌ای طولانی بود. یکی از فرازهای این خطبه این است که پیامبر ص فرمودند: "ای مردم! آیا من اولی به شما از خودتان نیستم؟ آیا من اولی به شما از خودتان نیستم؟" مردم گفتند: "بله." پیامبر اکرم ص از حاضران اقرار گرفتند به اولویت خودشان. این اولویت از

کجاست؟ «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۱</sup> این آیه قرآن است. این اولویت را که اقرار گرفتند، سپس فرمودند: "فمن كنت مولاة فهذا علي مولاة". این قسمتی از خطبه رسول الله ﷺ در روز غدیر خم است که شهرت پیدا کرد به حدیث غدیر.

البته بنده این مقدمه را هم در مقام استدلال ذکر می‌کنم: "أأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟" یا "أأنت أولى بكم من أنفسكم؟" فرق ندارد. اما خود حدیث "من كنت مولاة فهذا علي مولاة" است که خود حدیث غدیر که شهرت دارد، این جمله است. و خطبه پیامبر اکرم ﷺ خطبه‌ای طولانی بود. در مسند احمد نگاه کنید، آن صحابی می‌گوید: "فخطبنا رسول الله ﷺ"، یعنی پیامبر اکرم ﷺ خطبه‌ای داشتند. در مستدرک حاکم مراجعه کنید، این عبارت آمده است: "قام خطيباً فحمد الله و أثنى عليه"، حمد و ثنای خداوند متعال را بیان کردند و موعظه و نصیحت هم کردند. پیامبر اکرم ﷺ مطالبی گفتند، سپس فرمودند: "فقال: ما شاء الله أن يقول"، این کلمه "فقال: ما شاء الله أن يقول" کنایه از طولانی بودن خطبه پیامبر اکرم ﷺ است. در مستدرک حاکم آمده است. وقتی به کتاب مجمع الزوائد و منبع الفوائد حافظ ابوبکر هيثمي مراجعه کنیم انجا عبارت جالب تره می‌گوید: "فوالله ما من شيء يكون إلى يوم الساعة إلا قد أخبرنا به يومئذ"، یعنی هر چیزی که تا روز قیامت اتفاق می‌افتد، پیامبر ﷺ به ما خبر داده‌اند.

از اهل انصاف سؤال می‌کنم، انصاف دهید. شمایی که خودتان را حفاظ حدیث می‌نامید، شمایی که خودتان را اهل سنت می‌دانید، کدام سنت؟ منظورتون سنت پیامبر اکرم ﷺ است، نه سنت دیگران. شمایی که خودتان را اهل سنت می‌دانید، چرا این خطبه را نقل نکردید؟ شمایی که حفاظ حدیث هستید، چرا نقل نکردید؟ آیا خود صحابه نقل نکردند؟ آیا طبقه بعدی نقل نکردند؟ آیا محدثین در طبقات بعد نقل نکردند؟ ننوشتند تا به دست نسل‌های بعدی برسد؟ چرا؟ ما این بحثی را که در خدمت شما هستیم، در ضمن محاکمه همه هستیم. سؤال می‌کنیم، حق داریم مطالبه کنیم. پس پیامبر اکرم ﷺ اقرار گرفتند به این‌که ولایت دارند بر امت، و مردم هم بدون هیچ تردیدی اقرار کردند. سپس فرمودند: "فمن كنت مولاة فهذا علي مولاة". این "ف" در ادبیات عرب به آن می‌گویند "فاء تفریع"، "من كنت مولاة" بر ولایت پیامبر اکرم ﷺ مترتب شد و "فهذا علي مولاة" بر ولایت رسول الله ﷺ استوار گشت. دقت کنید، این عنوان بحث ماست و موضوع بحث ماست.

در جهت دوم، که این جهت بسیار مهم است، اساساً ببینیم این حدیث را چه کسانی روایت کرده‌اند و چه کسانی روایت نکرده‌اند. قبلاً هم عرض کردم، ما در مبحث امامت و مسئله ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام به دلیل متواتر قطعی استدلال می‌کنیم. دلایل ما باید دلایل قطعی باشند و این در علم اصول و در علم حدیث مشخص شده است که دلیل قطعی چیست و چگونه می‌تواند کلامی قطعی باشد. این در جای خودش مشخص شده و ما به دلایل قطعی

استدلال می‌کنیم، چون امامت را از اصول می‌دانیم و اصول باید به دلیل قطعی ثابت شوند. اثبات هیچ اصلی از اصول به دلیل غیرقطعی ممکن نیست. این را به شما عرض می‌کنم.

ما اولاً اسامی صحابه‌ای که حدیث "من کنت مولاه" را از آنها روایت شده، فهرست می‌کنیم. آن مقداری که در دسترس هست، برایتان عرض می‌کنم اسامی‌شان را و بعد از آن نقل می‌کنیم منابع معتبر دست‌اول اهل سنت را و بزرگانی را که از قرن دوم این حدیث را روایت کرده‌اند. آن بزرگ‌ترها را اسم می‌آوریم، وگرنه اگر بخواهیم همه‌شان را اسم بیاوریم، بنده لیستی دارم که شاید پانصد نفر باشند، اما دیگر نمی‌شود همه‌شان را بگوییم. آن‌هایی که مهم‌تر هستند را عرض می‌کنم.

اما قبل از آن، بدانیم آیا در روز غدیر خم چند نفر بودند؟ در آن جلسه حاضرین چه کسانی بودند و عددشان چقدر بوده؟ نوشته‌اند که در حجة الوداع با پیامبر اکرم ۶ صد و بیست هزار نفر حضور داشتند. این را خودشان نوشته‌اند. حافظ ابن الجوزی گفته و دیگران هم گفته‌اند. به همین دلیل است که معاصرین ما، اساتید دانشگاه‌ها که کتاب‌هایشان در اختیار ماست، به این مناسبت می‌گویند عدد صحابه پیامبر اکرم ۶ صد و بیست هزار نفر بودند.

در بحث عدالت صحابه، من عبارات آنها را آوردم و متن کلامشان را ذکر کردم که مفصلاً در بحث عدالت صحابه این‌ها را بیان کردم که عدد صحابه چقدر بوده است. می‌گویند وقتی پیامبر اکرم ۶ از دنیا رفتند، صد و بیست هزار صحابه داشتند. البته اگر به کتاب‌هایشان مراجعه کنیم، حدود ده هزار نفر بیشتر اسم نمی‌آورند، اما چون در غدیر خم و یا در حجة الوداع چنین عددی حضور داشتند، می‌گویند صحابه رسول الله ۶ صد و بیست هزار نفر بودند. البته وقتی پیامبر اکرم ۶ از مکه خارج شدند، عده‌ای از آنها هر کدام به بلاد خود رفتند. برخی اهل مکه بودند که در مکه ماندند و برخی به بلاد دیگر رفتند. آن‌هایی که آمدند، در غدیر خم حضور داشتند. البته کمتر از این رقم بودند، ولی باز هم ده‌ها هزار نفر در غدیر خم به‌طور خاص حضور داشتند.

مطلب دومی که بنده زمانی که تحقیق می‌کردم، این امور را دیدم: بعضی از صحابه رسول الله ۶ اصلاً حاضر نبودند حدیث غدیر را نقل کنند. حالا یا از روی ترس بود، یا از روی خوف و تقیه بود، یا از روی حسد و عداوت با امیرالمؤمنین علیه السلام بود. نمی‌خواستند نقل کنند. خیلی‌هایشان "من کنت مولاه" را نمی‌خواستند نقل کنند. می‌خواستند نقل نکنند. و من در منابع یافتیم که این تابعین بودند - تابعین یعنی نسل دوم، شاگردان صحابه و راویان از صحابه - که رفتند و از صحابه حدیث غدیر را گرفتند. به قول ما، در این مورد بخوانم برایتان بعضی از عبارات را، تعجب می‌کنید. در حقیقت تعجب می‌کنید.

در کتاب مسند احمد، راوی می‌گوید: "رفتم خدمت زید بن ارقم - زید بن ارقم از صحابه رسول الله ۶ بود - فَقُلْتُ لَهُ: اَنَا خَتَنُ لِي حَدَّثَنِي عَنْكَ بِحَدِيثِ اَوْنِ فَامِيلٍ مِنْ بُوْدَه، بَرَادِرِ خَانَمَشِ بُوْدَه، بَرَايَ مِنْ حَدِيثِي اَزْ قَوْلِ تُوْ نَقْلِ كَرْدَه. فَيْ شَأْنِ عَلِيٍّ يَوْمِ غَدِيرِ خَمِّ، دَرْبَارَهْ اَمِيْرٍ دَرْ غَدِيْرِ خَمِّ فَعِنَّا اُحِبُّ وَ مِنْ دُوْسْتِ دَارَمِ اَنْ اَسْمَعَهْ مِنْكَ مِيْ خَوَاهِمِ مُسْتَقِيْمِ اَزْ خُوْدَتِ بَشْنُوْمِ. فَقَالَ: اِنَّكُمْ مَعَاشِرَ اَهْلِ الْعِرَاقِ فَيَكُمُ مَا فَيَكُمُ شَمَا اَهْلَ عِرَاقٍ دَرْدَسِرْ دَارِيْدُ وَ زَنْدَگِيْ بَا شَمَا مُشْكَلِ"

است. فَقُلْتُ لَهُ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْ بَعْضِنَا نَگَرَانِ نَبَاشٌ، از طرف من به تو مشکلی پیش نمی‌آید. فَقَالَ: نَعَمْ، بعد از این که اطمینان پیدا کرد، گفت: نَعَمْ كُنَّا بِلُجْحَفَ تا این جایی که می‌فرماید بعد از آن پرسید: این را خودت شنیدی از پیغمبر اکرم؟ گفتیم: انما اخبرو که به ما سمعت من دارم اون چرا که از رسول الله شنیدم برات نقل می‌کنم.

یک نفر دیگه رفته خدمت سعد ابن عبی وقاص بهش گفته: من می‌خوام از تو چیزی را بفرستم و من از تو می‌ترسم. قال: ، مطمئن باش چیزی بخوای سؤال کنی سؤال کن من عموی تو هستم. اینا برای چی چرا این طور شده؟ اگر حکمی از حکام نماز یا روزه بود این مقدمات را لازم داشت یا نه؟ یه چیز مهمیه. قال: قلت لمقام رسول الله فیکم یوم غدیر خم. اونه برای من تعریف کن.

اون یکی می‌گه رفتم خدمت ابن ابی اوفاء، اونم اصحابه رسول الله. فسألته عن حدیث فقال: انکم یا اهل الکوفه فیکم ما فیکم من از شماها نگرانی دارم. قال: قلت اصلحه کالله مطمئن باش من از اهل کوفه نیستم که تو بررسی. از من به تو خطری متوجه نمی‌شود. نگران نباش. بعد گفت: کدوم حدیثه می‌خواهی از من بپرسی؟ قلت: حدیثه یوم غدیر خم. اون شخص می‌گه به زهری گفتیم که تو چرا فضائل علی را نقل نمی‌کنی؟ زهری خیلی بزرگه محمد ابن شهاب زهری می‌گه بهش گفتیم که چرا این مطالب را نقل نمی‌کنی؟ گفت: والله عندی من فضائل علیه ما لو حدثت لقتلت. حالا زهری کیه؟ زهری از علمای دربار بنی امیه هست خیلی هم مقرب می‌گه اگر حدیثی را نقل بکنم که درباره امیرالمؤمنین باشد باید منو بکشن. منو به قتل می‌رسونن.

تا نیان، قسم ندن، التماس نکنن، پیگیری نکنند، انگار حدیث غدیر یک خصوصیت‌هایی دارد که نباید نقل بشود.

اون یکی آمده می‌گوید: جمعی نشستند بودند. گفتیم زید بن أرقم در بین شما نشستند. فقال القوم: هذا زید. فقال: أنشدک بالذی لا إله إلا هو سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول: « من کنت مولاه فعلی مولاه ، أَللّهم وال من والاه ، وعاد من عاداه » ؟ قال: نعم با قسم و آیه و التماس، حدیث غدیر رو می‌خوان در بیان از صحابه.

در این زمینه و موارد دیگه هم دارم که طول می‌کشه، وگرنه دانستن این امور لازمه برای اهل تحقیق که همه بدانند بر سر فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام چه آمده، بر سر دلائل امامتشون و ولایتشون چه آمده. این رو بدونند اهل تحقیق بدونند و چه تصرفاتی شده و چقدر دست بردند در احادیث غیر از احادیثی که نقل نکردند و تعدد داشتند نقل نکنند.

این دلیل بر این است که حدیث غدیر و کلام پیغمبر اکرم در اون روز، "من کنت مولاه" با اون مقدمه‌ای که خوندم، دلالت داره بر یک معنای بزرگی، یک شأن عظیمی. این نیست که یک فرعی از فروع فقهیه باشد، یک مسئله شرعی باشد از مسائل صوم و صلوات.

از اون طرف، کتاب‌هایی در سندهای حدیث غدیر نوشته شده، اون کتاب‌ها الان در اختیار ما نیست. شما ببینید، یک قدری انصاف بخرج بدید، ببینید کتاب‌های محدثین بزرگ حتی اون کتاب‌های فکاهی شون چاپ میشه،



کتاب‌های داستان‌های بی‌خودی شون چاپ میشه. اون وقت کتابی قطور، طبری نوشته صاحب تاریخ، محمد ابن جلیل، طبری صاحب تفسیر و تاریخ در اسانید حدیث غدیر نوشته شده؛ این کتاب تا زمان سید ابن طاووس وجود داشته، ایشون می‌گن این کتاب رو من دارم. چی شده از اون تاریخ به بعد نیست این کتاب؟ چرا نیست؟ و این خودش بابیه‌ها. اگر من بخوام وارد این بحث بشم، خیلی طول می‌کشه. نه در حدیث غدیر فقط کتاب‌های دیگری که شما بگردید ببینید، کتاب "احداث" ابوالحسن معینی چرا چاپ نمیشه؟ حافظ ابولفرج ابن الجوزی کتابی داره در این که پیغمبر اکرم پشت سر ابوبکر نماز نخوندند. چون اونا روایت دارند که پیغمبر اکرم پشت سر ابوبکر نماز خواندند. حافظ ابولفرج ابن الجوزی، متوفای سال ۵۹۷ قمری، اثبات کرده که پیغمبر اکرم پشت سر ابوبکر نماز نخوندند. این نسخه چاپ نشد و نشد و نشد. بنده قبل از انقلاب این نسخه را پیدا کردم در یک جا، خودم چاپش کردم و حال این که کتاب "أخبار الحمقى و المغفلين"، تحلیف ابوالفرج ابن جوزی چاپ شده. خدایی انصاف داشته باشیم.

حافظ ابولعباس ابن عقده کتاب نوشته، اسانید حدیث غدیر را جمع‌آوری کرده. سید ابن طاووس می‌گه من این کتاب را دارم، خصوصیاتش هم می‌گه در چه تاریخی نوشته شده و روایان حدیث غدیر هم اسم‌هاشون را میاره از صحابه رسول الله. ابن طاووس قرن هشتم بوده، چی شده این کتاب کجا رفته؟ حافظ ابولعباس ابن عقده در قرن چهارم بوده، این کتاب را نوشته. اون وقت همشون می‌گن به این که بله داره، ابن عقده همچین کتابی داره.

شما نگاه کنید، حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری می‌گوید بله، حدیث غدیر را ابن عقده جمع‌آوری کرده در یک کتابی. پس معلوم میشه تا زمان ابن حجر عسقلانی، قرن هشتم، این کتاب بوده در اختیار ایشون. و اما حدیث "من کنت مولا" اخرجه ترمذی و نسائی و هو کثیر طرق جداً و قد استوعبها ابن عقده فی کتاب مفرد و کثیر من اسانیها صحاح و حسان. کلام ابن حجر در فتح الباری بخاری .

جالب اینه که همین ابن حجر عسقلانی کتابی داره در احوالات صحابه بنام چی؟ "الاصابه فی معرفت الصحابه". بله، اون وقت مدرک نداره برای این که فلانی از صحابه رسول الله هست، مدرک نداره الا کتاب ابن عقده. کتاب ابن عقده را مدرک قرار داده برای این که فلان ابن فلان از صحابه رسول الله هست که ابن عقده او را از روایان حدیث غدیر در کتابش آورده.

ابن تیمیه در "منهاج السنن" می‌گه بله، بله، ابن عقده کتابی تحریف کرده در طرق حدیث غدیر. بله، وقت صنف ابوالعباس ابن عقده مصنفاً فی جمع طرقه. خب این کتاب ابن عقده، اونم کتاب طبری. کتاب طبری سید ابن طاووس می‌گن نزد من هست.

این کتاب خوب دقت کنید ذهبی چی می‌گه؟ حافظ ذهبی در کتاب "تذکره الحفاظ" می‌گوید که «الف محمد بن جریر فیه کتاباً قال الذهبی: وقفت علیه، فاندھشت لکثرت طرقه» مدهوش شدم از کثرت طرق حدیث "من کنت مولا". این گوینده‌اش کیه؟ شمس‌الدین ذهبی، اونو خیلی معتبر می‌دونند.

ابن کثیر دمشقی می‌گوید: «کتابی دیده‌ام که در آن احادیث غدیر خم در دو مجلد جمع‌آوری شده است.» همچنین ابن کثیر دمشقی در کتاب تاریخ خود، «البدایه و النهایه»، به این موضوع اشاره کرده است. دیگران نیز درباره این کتاب صحبت کرده‌اند، اما سوال این است که این کتاب کجاست و چه سرنوشتی داشته است؟ چرا چنین کتاب‌هایی که حاوی علوم ارزشمند هستند، منتشر نمی‌شوند؟

ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»، که یکی از کتاب‌های مهم رجالی است، می‌گوید: «ابن جریر طبری در کتاب خود، احادیث بسیاری را جمع‌آوری کرده و آنها را با اسناد معتبر نقل کرده است.» همچنین شمس‌الدین ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» می‌گوید: «من طرق حدیث غدیر را جمع‌آوری کرده‌ام.» با این حال، بسیاری از آثار ذهبی از بین رفته‌اند، اما این رساله اخیراً در تهران پیدا شده است. شک کردم این رساله در کتابخانه مجلس یا کتابخانه دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی، که از محققان برجسته بود، این کتاب را پیدا و تحقیق کرد. این کتاب درباره طرق حدیث غدیر نوشته شده است.

سوال این است که چرا چنین کتاب‌هایی چاپ نمی‌شوند؟ در حالی که کتاب‌های دیگر به راحتی منتشر می‌شوند. حدیث غدیر برای ما بسیار مهم است، زیرا یکی از اصول اثبات امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. ما باید به این حدیث از نظر علمی رسیدگی کنیم و بفهمیم که در روز غدیر خم چه اتفاقی افتاد و چه گفته شد و چه کردند و با این حدیث چگونه رفتار شد در طول تاریخ. کسانی که این حدیث را حفظ کرده‌اند، در درجه اول خود اهل بیت: بودند، از جمله خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام، خود حضرت زهرا(س) و خود ائمه اطهار:.

بنده بخشی از روایات حدیث غدیر را از اهل بیت: در یک جا جمع کرده‌ام و رساله‌ای در این زمینه نوشته‌ام. یکی از کتاب‌های دست‌اول ما، «قرب الاسناد» است که نویسنده آن از علمای قرن سوم هجری است. در این کتاب، روایتی از صفوان جمال نقل شده است که می‌گوید: قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْوَلَايَةِ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالذَّوْحَاتِ فِي غَدِيرِ خُمٍ فَمَمَّنَ، ثُمَّ نُودِيَ: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ رَبِّ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ، وَعَادٍ مِنْ عَادَاهُ. ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ يَبَايَعُونَ عَلِيًّا فَبَايَعَهُ لَا يَجِبِي أَحَدٌ إِلَّا بِإِيعَهُ، لَا يَتَكَلَّمُ مِنْهُمْ أَحَدٌ»<sup>۱</sup>

این روایت در کتاب‌های قدیمی مانند «تفسیر عیاشی» و «رجال کشی» نیز آمده است. مرحوم شیخ صدوق نیز در قرن چهارم هجری این حدیث را با سند مفصلی نقل کرده است. در این حدیث آمده است که رسول الله ص در روز غدیر خم از مردم بیعت گرفتند و به آن‌ها دستور دادند تا به علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام دهند.

۱ - قرب الإسناد ، جلد ۱ ، صفحه ۵۷ .

این روایت در کتاب‌هایی مانند «کافی» نیز وجود دارد. امروزه با وجود ابزارهای تحقیقاتی پیشرفته، کار تحقیق بسیار آسان‌تر شده است. در یکی از روایات آمده است که پیامبر اکرم<sup>ع</sup> فرمودند: «حدیث غدیر را نقل کنید و به امامت علی<sup>علیه السلام</sup> قائل شوید تا در روز قیامت مرا شرمنده و خجل نکنید.»

از میان صحابه‌ی پیامبر<sup>ع</sup>، بسیاری حدیث غدیر را نقل کرده‌اند، از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، علی<sup>علیه السلام</sup>، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، عباس، حسن بن علی(ع)، حسین بن علی(ع)، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن مسعود، عمار بن یاسر، ابوذر، سلمان فارسی، اسعد بن زراره - البته این اسعد بن زراره غفلت نسه، کسی بعداً به من نسبت نده. اسعد بن زراره از کسانی است که قبل از غدیر خم روایت کرده حدیث غدیر را، نه این که خودش در روز غدیر حضور داشته. اسعد بن زراره می‌گویند قبل از غدیر خم به مدت‌ها از دنیا رفته است - و فاطمه بنت رسول الله<sup>ع</sup>، عایشه بنت ابی بکر، ام سلمه، ام هانی بنت ابی طالب، فاطمه بنت حمزه ابن عبدالمطلب و بسیاری دیگر. این حدیث از طریق این صحابه به ما رسیده است.

حدیث غدیر حدیث متواتر بنده انشاءالله اسامی بزرگان محدثین در قرون مختلف را براتون عرض خواهم کرد و اقرار جمعی از بزرگان حفاظ به این که «من کنت مولا حدیث متواتر» که دیگر حدیث قطعی و این عرض کنم که جهت سند حدیث تمام خواهد شد تا بعد برسیم به جهات دیگر.

و صلی الله علی محمد و آله طاهرین

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على خير خلقه و أشرفه بريته محمد و آله الطاهرين،  
لا سيما بقيه الله في الأرضين، ولعنة الله على أعدائهم أجمعين.

بحث ما در حدیث غدیر بود که عرض کردم. در رابطه با حدیث غدیر، مباحثمان را به چهار فصل تقسیم کردیم. فصل اول عبارت بود از متن حدیث، و فصل دوم عبارت است از سند حدیث. در سند حدیث، اسامی صحابه‌ای که حدیث "من كنت مولا فهذا علي مولا" از آنها روایت شده را عرض کردم. همچنین عرض کردم که جمعی از بزرگان مثل حافظ ذهبی، حافظ ابن کثیر دمشقی، حافظ جلال الدین سیوطی و دیگران، اقرار میکنند به متواتر بودن حدیث "من كنت مولا فهذا علي مولا". بنابراین، این حدیث تا اینجا قطعیتش ثابت میشود.

برای اینکه بدانیم راویان این حدیث از بزرگان ائمه حدیث و حفاظ حدیث از اهل سنت چه کسانی هستند، از هر قری تا قرن دوازدهم، نامهای عده ای از بزرگان را ذکر میکنم. در قرن اول که قرن خود صحابه است. محمد بن اسحاق صاحب سیره نبویه، حدیث "من كنت مولا" را روایت کرده است. معمر بن راشد از بزرگان تابعین است، و اسرائیل بن یونس سبعی کوفی، شریک بن عبدالله قاضی، و کیع بن جراح رواسی، عبدالله بن نمیر الهمدانی و دیگران، جمعی از راویان حدیث "من كنت مولا" در قرن دوم هستند.

در قرن سوم، اسامی جمعی از راویان را ذکر میکنم: محمد بن ادريس شافعی که امام فرقه شافعی است، الاسود بن عامر الشامی معروف به شادان، عبدالرزاق صنعانی، حسین بن محمد مروزی، الفضل بن دکین، ابو نعیم کوفی، سعید بن منصور خراسانی که خودش مسند و سنن دارد، ابن ابی شیبہ عبسی، عبیدالله بن عمر قواریری، اسحاق بن راهویه، عثمان بن ابی شیبہ، احمد بن حنبل، هارون بن عبدالله، ابو موسی حمال، محمد بن مثنی، ابو موسی عنزی، ابوعلی حسن بن عرفه عبدي، حجاج بن یوسف معروف به بن شعیب بغدادی، حسن بن علی عامری، ابن ماجه قزوینی صاحب سنن، بلاذری صاحب کتاب انساب الاشراف، ابن قتیبہ، ترمذی صاحب سنن، ابن ابی عاصم صاحب کتاب السنه، عبدالله بن احمد بن حنبل که بسیار از او تجلیل میکنند و میگویند که از پدرش اعلم و بزرگتر از نظر علمی است، ابی بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق الأزدي البزار صاحب مسند.

در قرن چهارم، نسائی صاحب سنن، ابو یعلی موصلی صاحب مسند، محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ و تفسیر، ابوالقاسم بغوی، حکیم ترمذی، طحاوی ابو جعفر طحاوی، ابن عبد ربه قرطبی، حسین محاملی، ابن عقده، ابو حاتم صاحب صحیح، سلیمان بن احمد ابو القاسم طبرانی صاحب المعجم الكبير، المعجم الأوسط، المعجم الصغير، دارقطنی که بسیار محدث بزرگی است در بغداد.

در قرن پنجم، اولین کسی که نامش را ذکر میکنیم، حاکم نیشابوری است که وفاتش در سال ۴۰۵ هجری است. عبدالملک خرکوشی، احمد بن عبدالرحمن فارسی شیرازی، ابن مردویه اصفهانی، ابو اسحاق ثعلبی که از بزرگترین مفسران است، ابو نعیم اصفهانی، ابو بکر بیهقی شافعی، خطیب بغدادی، حافظ ابوالحسن واحدی صاحب تفسیر و حدیث، و جمعی دیگر در این قرن روایت کرده اند.

در قرن ششم، ابو حامد غزالی صاحب کتاب احیاء العلوم، بغوی، ابو الحسن رزین بن معاویه عبدری صاحب الجمع بین الصحاح الستة، زمخشری صاحب تفسیر، خطیب خوارزمی حنفی، ابن عساکر دمشقی، ابو موسی مدینی اصفهانی.

در قرن هفتم، فخر رازی حدیث "من کنت مولا" را روایت کرده است. ابن اثیر جزری، ضیاء الدین مقدسی، یوسف بن محمد ابو الحجاج معروف به ابن شیخ، محب الدین طبری مکی.

در قرن هشتم کسانی روایت میکنند که بزرگ هستند: یوسف مزی، ابو الحجاج شمس الدین ذهبی حافظ معروف، خطیب تبریزی صاحب کتاب مشکاة، یافعی معروف که هم مورخ است و هم از عرفا. ابن کثیر دمشقی و دیگران.

در قرن نهم، ابن الجزری روایت میکند که حافظ معروف است و از بزرگان علماء قرائات است و کتابهایی در قرائات قرآن دارد. همچنین مقریزی مورخ معروف، ابن حجر عسقلانی، بدرالدین العینی حنفی صاحب کتاب عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، ابن روزبهان خنجی شیرازی معروف.

و در قرن دهم، حافظ سمهودی، حافظ سیوطی، ابن حجر مکی، ملا علی متقی و دیگران؛

در قرن یازدهم: ملاعلی قاری هروی، مناوی صاحب کتاب فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، نور الدین حلبی صاحب سیره نبویه،

و در قرن دوازدهم، جمعی از بزرگان روایت کرده اند که مهمترین آنها پدر صاحب تحفه اثنا عشریه، ولی الله دهلوی است که حدیث "من کنت مولا" را روایت کرده است.

تا قرن دوازدهم، حدیث "من کنت مولا" متواتر است. احمد بن حنبل حدیث "من کنت مولا" را هم در کتاب مسندش و هم در کتاب فضائل الصحابه به سندهای متعدد روایت کرده است. یک سندش را میخوانم: حدثنا عبدالله، حدثنی ابي، حدثنا عفان، حدثنا أبو عوانة، عن المغيرة، عن أبي عبيدة، عن ميمون أبي عبدالله قال: قال زيد بن أرقم، و أنا أسمع، نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بوادي خم، زيد بن أرقم ميگوید: با پیغمبر اکرم بودیم، رسیدیم به خم، یعنی غدیر خم. پس پیغمبر اکرم امر به صلاه کردند که جماعت شوند برای نماز. پس نماز را به جماعت خواندند. سپس پیغمبر اکرم خطبه داشتند و چیزی روی سرشان انداختند که سایه باشد از جلوی آفتاب. سپس فرمودند: الستم تعلمون؟ آیا میدانید؟ الستم تشهدون؟ شهادت نمیدهید؟ انی اولى بكل مؤمن من نفسه. گفتند: بله. فرمودند: فمن کنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

به سند دیگر روایت کرده است: محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن ميمون أبي عبد الله قال: -كنت عند زيد بن أرقم ف جاء رجل من أقصى الفسطاس فسأله عن داء فقال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ألت أولى بالمؤمنين من أنفسهم قالوا بلى قال من كنت مولاه فعلى مولاه.<sup>۱</sup>

در کتاب مناقب نیز روایت کرده است: این بار از براء بن عازب از صحابه معروف روایت کرده است: قال: كنا مع رسول الله في سفر، فنزلنا بغدير خم، فنادی فينا الصلاة جامعة، بعد فصلت الظهر، و أخذ بيدي علي، فقال: الستم تعلمون أنى أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى. قال: الستم تعلمون أنى أولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى. قال فأخذ بيدي علي، فقال: اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. فلقية عمر، فقال: هنيئاً لك يا بن أبى طالب، أصبحت مولاً لكل مؤمن و مؤمنة.

در روایت دیگری نقل میکند: احمد بن حنبل به سندش که امیر المؤمنین در کوفه زمانی که آمدند به کوفه، بالای منبر فرمودند: «أَشْهَدُ أَنَّ كُلَّ مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ مَا سَمِعَ لَمَّا قَامَ»<sup>۲</sup> میخوامم و درخواست میکنم به تعبیر من، از کسانی که شنیدن کلام رسول الله بلند شوند و بگویند شهادت دهند. پس سی نفر از مردم بلند شدند و شهادت دادند. «فَشَهَدُوا حِينَ أَخَذَ بِيَدِهِ، فَقَالَ: أ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالنَّاسِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ..»<sup>۳</sup>

باز روایت میکند از شخص دیگری که او میگوید: پیغمبر اکرم فرمودند: من كنت مولاه فعلى مولاه. قال سعيد بن جبیر: و أنا سمعت مثل هذا عن ابن عباس، و کتمته، از ترسش، چون سعید بن جبیر شاگرد ابن عباس بود و حجاج او را تعقیب میکرد. تحت تعقیب حجاج بود که فرار کرده و به ایران آمده در آن زمان و مدت مخفی بوده که بالاخره برگشته و دستگیرش کردند و به شهادت رساندند به خاطر امیر المؤمنین و تشیعیش. لذا تقیه میکرد و میگفت: وکتمته، من از ابن عباس شنیدم اما نقل نکردم.

این را بخوانم که جالب است که راوی میگوید: در خدمت امیر المؤمنین عليه السلام نشسته بودیم در کوفه، جمعی آمدند، فقالوا: السلام عليك يا مولانا، السلام عليك يا مولانا. به این عبارت سلام کردند به امیر المؤمنین: السلام عليك يا مولانا، یعنی ما بنده تو هستیم، شما مولای ما هستید. حضرت فرمودند: كيف اكون مولاكم و انتم قوم عرب؟ شما که عرب هستید، شما که از موالی نیستید، شما کسانی نیستید که به اسارت به دست آمده باشید در جنگها و

۱ - المسند للإمام أحمد بن حنبل الجزء الرابع، ص ۴۹۵.

۲ - إثبات الهداة بالخصوص و المعجزات ، جلد ۳ ، صفحه ۲۸۸.

۳ - همان

غزوات، شما که عرب هستید، کیف اکون مولاکم؟ گفتند: سمعنا رسول الله يقول يوم غدیر خم: من کنت مولاہ فہذا علی مولاہ. راوی میگوید: من رفتم بینم اینها کی هستند، معلوم شد کہ نفراتی از انصار هستند، فیہم أبو ایوب الانصاری.

این حدیث را بعد منابش را نیز عرض خواہم کرد. این ہم بخشی از روایات حدیث غدیر بود کہ خواندم برایتان و تا اینجا جہت دوم تقریباً تکمیل شد، یعنی جہت سند و متن را خواندیم. آنچه کہ مہم است از حالا بہ بعد، یعنی مہم حالا نمیگویم مہم یا مہمتر، چون اصل حدیث باید قطعیتش تمام شود کہ آن مہم است در درجہ اول. بہ ہر حال، کیفیت استدلال بہ حدیث غدیر بر امامت امیر المؤمنین شیعیان از قدیم الایام، بزرگان ما چگونہ بہ این حدیث استدلال کردند بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علیہ السلام بلافصل بعد از پیغمبر اکرم ص.

لطفاً باید توجہ کنید، خوب التفات بفرمایید و منصفانہ بہ مطالب گوش دهید. تمام تأکید بر کلمہ "مولا" است. ہر کس کہ من مولای او ہستم، این "مولا" بہ چہ معنی است؟ کلمہ "مولا" در لغت عرب بہ چند معنی وارد شدہ است: بہ بندہ مولا میگویند، بہ مالک این بندہ مولا میگویند، بہ کسی کہ محبوب باشد مولا میگویند، بہ ہمسایہ مولا میگویند، بہ خویشان نزدیک مولا میگویند. در لغت عرب و همچنین در معنی دیگر ہم کلمہ "مولا" آمدہ است.

یکی از معانی "مولا" اولی بودن است. این اولی بودن مورد ادعای علماء شیعہ است تا بہ امروز کہ "من کنت مولاہ فہذا علی مولاہ" یعنی ہر کس کہ من اولی ہستم بہ او، از او علی، اولی است بہ او، از خودش. ترجمہ کنیم اینطور میشود. پس یکی از معانی "مولا" اولی است.

علمای ما از روز اول و دانشمندان بزرگ ما میگویند کلمہ "مولا" در حدیث غدیر بہ این معنی است، نہ بہ آن معنی دیگر. پس میشود علی امیر المؤمنین علیہ السلام اولی بہ مردم از خود مردم. و این معنی ولایتش، معنی امامتش، یعنی معنی وجوب اطاعتش. علمای ما استدلالشان بہ این صورت است.

اہل سنت در کتابہایشان کہ میخواہند از خلافت شیخین دفاع میکنند و منکر امامت بلافصل امیر المؤمنین بشوند، بہ این استدلال اشکال میکنند و میگویند: نہ، کلمہ "مولا" در این حدیث بہ معنی اولویت نیست تا امامت تمام شود، بلکہ بہ معنی محبت است، بہ معنی نصرت است. ہر کس کہ مرا دوست دارد، علی را دوستش داشته باشد. ہر کس کہ یار من است، یار علی باشد. و اولویت نیست مراد پیغمبر اکرم ص. ہر کس کہ من محبوب او ہستم، علی ہم باید محبوب او باشد. بنابراین، شیعیان کہ ادعا میکنند کہ "مولا" در این حدیث بہ معنی اولویت است، باید ثابت کنند. باید ثابت کنند بہ عبارت علمی، لفظ "مولا" مشترک لفظی است. وقتی مشترک لفظی شد، پس بایستی شما قرینہ بیاورید کہ مراد پیغمبر اکرم کدام یک از این معانی است. مشترک لفظی است.

خوب التفات بکنید، یک مقداری جنبہ استلزامی دارد و من کوشش میکنم توضیح بدہم و مطلب را روان کنم کہ استلزام نباشد.

خیلی توجه بفرمایید که ما در لغت عرب خودمان، بنده هم بچه نجف و کربلا هستیم، ما در لغت عرب دو جور مشترک داریم: یک مشترک معنوی داریم، یک مشترک لفظی داریم. و این از خصوصیات لغت عرب است.

مشترک معنوی چیست؟ مشترک معنوی آن است که لفظی برای یک معنی وضع شده باشد در لغت و مفهوم آن لفظ فقط این معنی است. فقط. اما وقتی این لفظ در چند مورد مختلف استعمال شده، آن معنی واحد در آن مورد مختلف اشتراک شده، لحاظ شده.

مثال میزنم برایتان: نظیر آن که کلمه "انسان" در لغت عرب وضع شده برای چه؟ وضع شده برای این موجودی که اسمش انسان است. الان در مقابل سایر حیوانات، انسان نیست؟ این انسان حسن آقا دارد، حسین آقا دارد، علی آقا دارد، محمد آقا دارد، بکر دارد، عمر دارد، زید دارد، خالد دارد، اینها افراد هستند. خیلی دقیق؟ اما وقتی به این افراد نگاه میکنیم، در همه این افراد انسانیت موجود است. پس آن معنی که لفظ انسان برایش وضع شده در لغت عرب اشتراک شده در همه این افراد. چقدر ما انسان داریم؟ چند میلیارد آدم الان موجود است؟ همه اینها انسان هستند. اما لفظ انسان وضع شده برای چه؟ حیوان ناطق. الانسان حیوان ناطق. این معنی اشتراک شده لحاظ شده در همه این افراد. در همه این چند میلیارد آدم انسانیت موجود است. در تک تک این افراد شعبیه ای از انسانیت هست. این را من مثال دادم برای مشترک معنوی.

حالا ما ادعای اولمان ادعای اولمان این است که لفظ "مولا" مشترک معنوی است. یعنی چه؟ یعنی این لفظ در لغت عرب برای یک معنی بیشتر نیامده و آن اولویت است. در موارد مختلف، بنده، آقا، برادر، عموزاده، همسایه، معانی مختلفی که ذکر شده، در همه اینها این اولویت لحاظ شده و اشتراک شده. الان این بنده به چه کسی اولی است؟ مالکش. خودش به چه کسی باید خدمت کند و اولویت دارد؟ مالکش. این محبوب من، من او را دوست دارم، او محبوب من است، من اولی به او هستم، او اولی است به من از آن کسی که به او محبت ندارد. یک نحوی اولویت بین ما هست. یکی از معانی "مولا" همسایه است. همسایه ها با همدیگر اولویت دارند به همدیگر برسند، خدمت کنند، کمک کنند تا دیگری که همسایه نیست. پس این اولویت که معنای واحدی است که لفظ "مولا" برای اولویت وضع شده است، این معنای واحد در همه این موارد استعمال موجود است. این مشترک معنوی است.

ما ادعا میکنیم که یک معنا بیشتر ندارد "مولا" و آن اولویت است. پس اولویت تمام شد. پس "من کنت مولاه فهذا علی مولاه" آن "مولا" یعنی علی اولی به مؤمنین من نفسهم. یعنی امامت و ولایت.

حالا اگر صبر کنید، بیان خواهم کرد که خود "مولا" بودن پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> یعنی چه؟ چرا پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> به مردم گفتند: ایها الناس الست أولى بکم من أنفسکم؟ این را برای چه گفتند؟ این را الان داشته باشید، عرض خواهم کرد.

بنابراین، اولین حرفی که ما میزنیم این است که لفظ "مولا" مشترک معنوی است، یک معنا بیشتر ندارد. حالا اگر سؤال کنید که نه، خیلی لفظ "مولا" مشترک معنوی نیست، لفظ "مولا" معانی متعددی دارد، شما باید ثابت کنید که مراد پیغمبر اکرم این معناست، نه بقیه معانی که میشود مشترک لفظی.



مشترک لفظی میدانید چیست در لغت عرب؟ مثلاً کلمه "عین" در لغت عرب یک مرتبه وضع شده برای چشم، یک مرتبه وضع شده برای طلا، نقره، یک مرتبه وضع شده برای چشمه آب. چند مرتبه وضع شده و هر مرتبه یک معنا. حالا اگر شما بگویید: من این "عین" را دیدم. از شما میپرسند که این "عین" دیدی؟ چشم دیدی؟ چشم انسان را دیدی؟ چشم سرش؟ یا چشمه دیدی؟ یا آن طلای را دیدی؟ چه دیدی؟ باید ثابت کنید چرا؟ چون مشترک لفظی است. شنونده متحیر میماند. شما باید برایش ثابت کنید که منظور شما کدام یک از این معانی است که این لفظ وضع شده برای آن معانی. پس شنونده یک چیزی بفهمد.

پس اگر "مولا" شد مشترک لفظی، کلام پیغمبر اکرم چه شد؟ کلام پیغمبر اکرم مجمل شد. از کلام مشترک پیغمبر اکرم ما چیزی نفهمیدیم. چرا؟ چون شیعیان میگویند اولویت، غیر شیعیان میگویند نصرت، میگویند محبت. پس کلام پیغمبر اکرم چه شد؟ بنابراین، حضرت چه فرمودند؟ مطلبی را فرمودند که محل اختلاف است. مردم نفهمیدند حضرت چه فرمودند؟

خیلی خوب، ما میپذیریم که لفظ "مولا" مشترک معنوی نیست. به اصطلاح خودمان از ادعای اولمان دست برمیداریم. میپذیریم ادعای شما را که مشترک لفظی است. شما از ما میخواهید ثابت کنیم که "مولا" در حدیث غدیر به این معناست، نه به معانی دیگر. باید ثابت کنیم.

اولین راه ثابت کردن معنای یک لفظ و یک کلام این است که باید ببینیم شنوندگان چه فهمیدند از این کلام. خود صحابه چه فهمیدند؟ آیا خود صحابه ای که در جلسه بودند از کلمه "من کنت مولا فهدنا علی مولا" اولویت را فهمیدند یا محبت را فهمیدند؟ ایها الناس ای کسانی که مرا دوست دارید، علی را دوست داشته باشید. ای کسانی که مرا یاری دادید، بعد از این علی را یاری بدهید. این است منظور پیغمبر اکرم. باید ببینیم حاضرین اینطور فهمیدند.

حالا گوش دهید و منصفانه گوش دهید. همین الان از مسند احمد خواندیم که خلیفه دوم آمد گفت: بخ بخ لک یا علی، أصبحت مولا کل مؤمنین و مؤمنه. همین الان خواندیم دیگر. خوب این مناسبت چیست؟ دو کلمه را خوب دقت کنید. اولاً "بخ بخ" یعنی چه؟ "بخ بخ" همان "به به" است که ما میگوییم به فارسی "به به به به". خوب پس این "به به" لابد چیز مهمی است. داریم تبریک میگوییم "به به". این یک مطلب است. مطلب دوم: "أصبحت" شما الان چنین هستی که مولا کل مؤمنین و مؤمنه. اگر به بنای محبت بود، به معنای نصرت بود، این که از قبل بود که علی محبوب مردم بود، مورد نصرت مردم بود، خودش هم نصرت میداد مردم را. چیز تازه‌ای نبود. "أصبحت" تبریک دارد، میگوید "أصبحت".

ما این کلام را از خلیفه دوم الان خواندیم از مسند احمد. این را ابن ابی شیبه هم روایت کرده، ابو اسحاق ثعلبی هم روایت کرده، ابو سعد خرکوشی روایت کرده، عبدالله فرزند احمد بن حنبل روایت کرده، خطیب خوارزمی، محب الدین طبری، خطیب تبریزی، ابن الکثیر دمشقی، مقریزی معروف صاحب تاریخ و دیگران این کلام را از خلیفه دوم

روایت کرده اند که "بخ بخ لک یا علی، بخ بخ لک یا بن ابی طالب، أصبحت مولا کل مؤمن و مؤمنه". پس یکی از حاضرین آمد تبریک گفت و یک مطلب جدیدی "أصبحت". بنابراین، خود حاضرین اینطور فهمیدند از "من کنت مولا". خوب میرویم به سراغ حسان بن ثابت. حسان بن ثابت شاعر پیغمبر اکرم است. حسان بن ثابت کسی است که واقعه اسلام را به صورت شعر درآورده، به نظم درآورده. همان جا در همان جلسه در حضور پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> در حضور همه صحابه شعری را انشاء کرد. در آنجا چه گفت؟ در آن شعر گفت: فقال له: قم یا علی فأنی رضیتک من بعدی اماما و هادیا. پس اگر حسان بن ثابت عرب در جلسه که شاعر پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> است، "من کنت مولا" را این چنین تعبیر کرد و چنین به شعر درآورد و در حضور خود حضرت شعرش خواند و صحابه هم شنیدند، حالا دیگر ما شک کنیم در معنای "مولا". بزرگانی از قبیل ابو نعیم اصفهانی، حافظ جلال الدین سیوطی و دیگران این شعر حسان بن ثابت را روایت کرده اند. از خودمان نگفتیم، در منابع خودشان شما میدانید. سعد بن عبادہ بزرگ طایفه خزرج از انصار در مدینه منوره فرزندی دارد به نام قیس. قیس بن سعد بن عبادہ، احوالاتش را نگاه کنید در کتاب اسد الغابۃ ابن حجر عسقلانی نگاه کنید، در سایر کتب نگاه کنید، ببینید چقدر از این شخص تجلیل میکنند. و قیس بن سعد بن عبادہ به همین معنا شعر گفته. حاضر بوده در جلسه، همین الان خواندیم به روایت احمد بن حنبل که ابو ایوب انصاری و جمعی از صحابه پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> از مدینه آمدند و وارد کوفه شدند و به امیر المؤمنین<sup>علیه السلام</sup> گفتند: السلام علیک یا مولانا. حضرت فرمودند: چگونه من مولای شما باشم؟ گفتند: سمعنا رسول الله یقول: من کنت مولا فهدا علی مولا.

ابو ایوب انصاری عربی صحابی اهل مدینه و دیگران که سلام کردند به امیر المؤمنین به این لفظ. پس اینها اولویت را از "من کنت مولا" فهمیدند، نه محبت و نصرت را. لذا حضرت به شان گفتند: چگونه من مولای شما باشم و حالی که شما عربید؟ "مولا" به کسی آن زمان گفته میشده که از کشورهای دیگر از بلاد دیگر آمده باشند، ساکن کوفه شده باشند یا ساکن کجا شده باشند، مخصوصاً آنهایی که در جنگها به عنوان اسیر می آمدند، اینها موالی بودند که اینها را خرید و فروش میکردند.

علاوه بر همه اینها، شما ببینید در منابع دست اول آقایان مثل تفسیر ابو اسحاق ثعلبی که شیخ المفسرین لقب شیخ المفسرین بهش میدهند، ابو اسحاق ثعلبی او تفسیری دارد در ذیل آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ». <sup>۱</sup> آنجا دارد که یک عربی از همین صحابه پیغمبر اکرم سعی می کند اسمش را هم نیاورند، سعی میکنند اسمش را مخفی کنند، معرفیش نکنند. آمد گفت: شما به ما گفتید اسلام بیاورید، آوردیم. گفتید به شما ایمان پیدا کردیم، خیلی خوب ایمان پیدا کردیم. گفتید نماز بخوانید، خواندیم. گفتید روزه بگیرید، روزه گرفتیم. گفتید به حج بروید، رفتیم. حالا دیگر آمدی بسر عمویت رو هم بر ما آقا کردی، فضلته علینا. او را بر ما مسلط کردی. آیا این از خودت است یا از خداست؟ حضرت قسم خورده و الله الذی لا إله إلا هو این تکلیف است. این مطلب از خداست. به تعبیر من تکلیف من بوده که ابلاغ بکنم وگرنه مطلب از خداست. برگشت گفت: اللهم إن کان ما یقول محمد حقاً فأمطر علینا حجاره

۱ - معارج/۱.

من السماء. این خودش را نفرین کرد. فی المجلس سنگی آمد خورد تو کله این آقا از آن جای دیگر آمد بیرون. آیا نازل شد؟ " سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ". خب این عرب، این صحابی که اسمش را سعی میکنند نگویند، این چه فهمید از "من کنت مولاه" که آمد اینجور با پیغمبر اکرم برخورد کرد و اینچنین حرف زد: یا محمد، آنچه الان گفتمی و علی را بر ما مسلط کردی، از خودت بود یا از خدا بود؟ علی را بر ما مسلط کردی. این اولویت است.

مطلب دومی که می‌خواهم عرض کنم این است که گفتم صبر کنید، مطلبی را خواهم گفت و این نقطه تفسیری است، یک نقطه قرآنی که پیغمبر اکرم <sup>ؐ</sup> به مردم فرمودند: «ایها الناس الست اولی بکم من أنفسکم؟» گفتند: «بله». این مناسبت چیست؟ خب اینها اهل قرآن بودند، دیگر اینها اهل قرآن بودند، همه‌شان «الست اولی بکم من أنفسکم؟» را یادآوری کردند. اینها را به آن آیه مبارکه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ...»<sup>۱</sup> مرتبط کردند. «الست اولی بکم من أنفسکم؟» گفتند: «بله». فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه.»

پس چه شد؟ پس «من کنت مولاه» غیر از اولویت شد. حالا این مطلب را که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» است، نگاه کنید به تفاسیر، به هر تفسیری مراجعه کنید، خواهید دید که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» اینطور تفسیر کردند، همه‌شان که پیغمبر اکرم <sup>ؐ</sup> هر چه بگویند بر مردم واجب است که اطاعت کنند، هر چند برخلاف میلشان باشد.

در بعضی از کتاب‌هایشان آمده، جالب است، در بعضی از کتاب‌هایشان نوشته‌اند که اگر در زمان قحطی و خشکسالی یک کسی قرص نانی پیدا کرد، این قرص نان را به هر قیمتی خرید، اگر این قرص نان را نخورد از گرسنگی می‌میرد، پیغمبر اکرم <sup>ؐ</sup> به او فرمودند: «قرص نان را نخور، بده به فلانی.» باید اطاعت کند امر پیغمبر اکرم <sup>ؐ</sup> را، نان را بدهد به او، از گرسنگی هم بمیرد.

معنای «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» این است. نوشته‌اند در کتاب‌هایشان. من از خودم نمی‌گویم، می‌گویند تا این اندازه اولویت دارد پیغمبر اکرم <sup>ؐ</sup> بالمؤمنین من أنفسهم که اگر در زمانی که نان گیر نمی‌آید و همه از گرسنگی دارند می‌میرند، اگر فردی قرص نانی پیدا کرد، پیغمبر اکرم <sup>ؐ</sup> به او بفرمایند: «نخور این قرص نان را بده به فلانی.» باید بدهد به فلانی از گرسنگی بمیرد. می‌خواهید اطلاعات کنید، این است معنای «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». همین معنا را «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». این دیگر قرآن است. این هم تفاسیر خودشان مراجعه کنید.

می‌خواهید به تفسیر ابن ابی حاتم نگاه کنید، می‌خواهید به تفسیر بیضاوی نگاه کنید، می‌خواهید به تفسیر جلالین نگاه کنید، می‌خواهید به تفسیر بغوی نگاه کنید، می‌خواهید به تفسیر ابن کثیر نگاه کنید، به هر تفسیر نگاه کنید. این را الان از احمد بن حنبل خواندیم، اما نه فقط احمد، ابن ابی شیبه دارد، ابن ماجه دارد، ابوبکر بزار دارد، نسائی

دارد، ابو یعلیٰ موصلی دارد، طبرانی دارد، دارقطنی دارد، سمعانی دارد، ابن کثیر دارد، همه‌شان دارد. دیگر کسی نمی‌تواند خدشه کند.

در کدام یک از این عرائض من، این مقدمات می‌توانید مناقشه کنید؟ به قول ما می‌توانید بحث کنید، اشکال کنید در کدام یک از این مقدمه‌ها؟ هیچ کدام قابل اشکال نیست. نتیجه هم تمام است. آنوقت در روز غدیر خم خودشان نوشته‌اند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup> این محبت علی است، این نصرته یا چیز دیگری است فوق این حرفا که اگر ابلاغ نکنی «فما بلغت رسالته». این در منابع خودشان است که در روز غدیر این آیه نازل شد.

علاوه بر این که یادتان باشد در جلسه قبل عرض کردم کسانی از صحابه رسول الله<sup>ص</sup> کتمان کردند حدیث غدیر را. کسانی از ترسشان کتمان کردند، کسانی از روی حسد و بغضشان کتمان کردند، نقل نکردند. اگر پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> گفته بودند که علی را دوست داشته باشید، این کتمان کردن داشت. مواردی از این قبیل برایتان گفتم. خود امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> در کوفه همین الان خواندیدیم، همین الان خواندیدیم که در کوفه فرمودند بالای منبر مسجد کوفه، منبر رفته بودند، گفتند: «ایها الناس هر کس من کتم مولا را روز غدیر خم شنیده بلند شود شهادت بده.» سی نفر بلند شدند شهادت دادند. چند نفر حاضر نشدند شهادت بدهند، سرشان را انداختند پایین. حضرت رو کردند به اینها گفتند که شماها چرا جواب ندادید؟ شما که بودید روز غدیر. یکی از آنها گفت: «یادم رفته.» حضرت این چند نفر را نفرین کردند، گفتند: «خدایا اگر اینها دروغ می‌گویند، اینها را مبتلا کن به یک دردی.» همه‌شان مبتلا شدند به یک مریضی که شهرت پیدا کردند در بین مردم به این که علی اینها را نفرین کرده است. این در منابع محترمشان است. از جمله انس بن مالک، انس بن مالک مبتلا شد به پیسی، تمام صورتش، لکه‌های پیسی تمام. طبعاً وقت امامه شو می‌آورد پایین. نوشته‌اند این از خودم نمی‌گویم. خب اینها امامه داشتند، امامه شو می‌آورد پایین که دیده نشود این پیسی‌ها در این حال دیده می‌شده، به شهرت پیدا کرده به این که علی او را نفرین کرد چون دروغ گفت که «یادم رفته.» اگر این دروغ می‌گوید مبتلا کن به یک دردی که شهرت پیدا کند به دروغ‌گویی و همین‌طور شد. چرا اخفا کردن؟ اگر محبت بود که محبت اخفا کردن نداشت که اگر به یک معنای دیگری بود از معنای مولا که اخفا کردن ندارد که

و یکی از مطالب مهم این است که صاحب «تحفه اثنا عشریه» یک آدم سنی متعصب کتابی نوشته به نام «تحفه اثنا عشریه» مکرر این کتاب را چاپ کرده‌اند و به عربی هم ترجمه‌اش کرده‌اند. چقدر چاپ شده این کتاب. در آنجا می‌گوید اساساً کلمه مولا به معنای اولویت اصلاً نیامده است. در صورتی که در سوره حدید نگاه کنید کلمه مولا آمده «... هِيَ مَوْلَاكُمْ...»<sup>۲</sup> همه مفسرین نوشته‌اند «هی اولی بکم». مولا را به معنای اولویت.

۱ - مائده/۶۷.

۲ - حدید/۱۵.

علاوه بر این که می‌خواهید اسامی علمای لغت عرب را که کلمه مولا را به معنای اولی گفته‌اند، اسامی‌شان را لیست کنم برایتان؟ لیست اسامی را بیاورم شاید سی تا اسم من داشته باشم از قدمای علمای لغت تا برسد به این کتاب «قاموس»، کتاب «تاج العروس» و امثال ذالک که می‌گویند مولا به معنای اولی آمده است در لغت عرب.

چرا منکر می‌شوند؟ بعد از همه این حرف‌ها شما نگاه کنید در کتب. همین حدیث غدیر به لفظ دیگری آمده «من کنت ولیه فعلی ولیه». شما ولی آقازاده‌هایتان نیستید؟ ولی فرزندان‌تان نیستید؟ ولایت ندارید به فرزندان‌تان؟ یعنی هر چه امر کنید آنها نباید اطاعت کنند؟ یعنی شما تصرفات‌تان درباره آنها نافذ نیست؟ نسبت به اولاد‌تان؟ «من کنت ولیه» همچنان که ولی مردم هست؟ این است در روز غدیر خم گفتند به این لفظ هم روایت شده «من کنت مولا» و کی روایت کرده؟ خود احمد بن حنبل به این لفظ روایت کرده، نسائی به این لفظ روایت کرده، ابن ماجه، بغوی صاحب تاریخ، حاکم نیشابوری، ابن کثیر دمشقی و دیگران حدیث غدیر را به این لفظ روایت کرده‌اند. این که دیگر کلمه مولا نیست که شما بگویید مولا چند معنا دارد؟ بله؟ تا حالا می‌گفتید مولا چند معنا دارد؟ بسم الله این لفظ الان در کتب معتبر دست اول شما موجود است.

پس تعیین شد، مشخص شد معنای مولا در حدیث غدیر از فهم خود صحابه حاضرین، آنها این طور فهمیدند، از قول شعرها این چنین فهمیدند، از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه و از دیگران و دیگران و این حدیث که آمد مؤید حالا می‌خواهند اشکال کنند در حدیث غدیر.

بعضی از اهل تعصب می‌گویند این حدیث سندش ضعیف است، همه‌شان رد می‌کنند. این حرف را خودشان می‌گویند. خیر، بی‌خود نگو این حدیث صحیح است. ابن کثیر دمشقی نقل می‌کند از حافظ ذهبی که ذهبی گفته «من کنت مولا فهذا علی مولا» خیلی مهم است. یقین دارند پیغمبر ص گفته اند.

دیگر می‌شود مناقشه سندی کرد در حدیث؟ حدیث غدیر حدیثی که بیش از صد تا صحابی ما پیدا کردیم که این حدیث را خودشان روایت کرده‌اند. اسامی علما را هم الان در قرون مختلف برایتان خواندم. اشکال دیگری که کردند همین کلمه مولا بود که الان صحبت کردیم. اشکال دیگری که کردند این است که در آخر پیغمبر اکرم ص دعا کردند «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». خوب باشه. حضرت دعا کردند این چه دلالتی دارد؟ چه ربطی به «من کنت مولا فهذا علی مولا» دارد؟ حضرت مطالب زیادی را روز غدیر خم گفتند. «من کنت مولا فهذا علی مولا» را گفتند، قبلش مطلب گفتند، بعدش مطلب گفتند، دعا هم کردند. چه ربطی دارد؟

بله یک مطلب باقی می‌ماند که در کتاب‌هایشان هست و آن این است که در قبل از غدیر خم پیغمبر اکرم ص دو تا لشکر فرستادند به یمن. فرمانده یک لشکر خالد بن ولید بود، فرمانده لشکر دیگر علی بن ابی طالب (ع) بود. حضرت فرمودند: «شما هر جا که در یک جا جمع شدید فرمانده کل علی بن ابی طالب (ع) است.»

آن وقت بعضی از صحابه مثل بُریده بن حُصیب اَسَلَمی می‌گوید: «من چون با علی خوب نبودم، دشمنی داشتم با علی، رفتم در لشکر خالد بن ولید قرار گرفتم که او هم دشمن علی بود.» معلوم می‌شود در زمان خود پیغمبر اکرم

۶ دشمنی با علی (ع) وجود داشته در بین صحابه و دشمنی با علی (ع) هم علامت نفاق است. بنابراین جمع کثیری از کسانی که دورور پیغمبر اکرم ۶ بودند منافق بودند. اصلاً می‌گوید: «من رفتم در لشکر خالد برای خاطر این که علی را بغض داشتم و خالد با علی دشمن بود با او رفتم.» وقتی اینها رفتند وارد یمن شدند، با اهل یمن درگیر شدند. در آنجا امیرالمؤمنین (ع) از غنائم خمس برداشت. بنابر احادیثی که خودشان نقل می‌کنند در منابع قدیمشان خمس را امیرالمؤمنین (ع) از غنائم برداشتند و در بین غنائم یک جاریه جوانی بود.

آن وقت خالد بهانه‌گیری کرد، نه این که دشمنی داشت، بهانه‌گیری کرد، فوراً نامه نوشت به پیغمبر اکرم ۶ به مدینه از یمن نامه فرستاد که علی در غنائم جنگی تصرف کرده، و با این جاریه رابطه کذایی برقرار کرده. نامه نوشت به خیال خودش نقطه ضعفی برای امیرالمؤمنین (ع) پیدا کرده باشد. اینها رفتند نامه را رساندند به پیغمبر اکرم ۶. حضرت نامه را که برایشان خوانده شد، خود روایت می‌گوید می‌گوید که رگ‌های گردنشان زخیم شد، برجسته شد و این علامت غضب پیغمبر اکرم ۶ بود. صورتشان هم سرخ شد. فرمودند: «از علی چه می‌خواهید شما؟ چرا با علی دشمنی دارید؟ چرا؟» «علی منی و انا من علی» حالا اینها چه می‌گویند؟ می‌گویند حدیث غدیر را پیغمبر اکرم ۶ برای این گفتند که در یمن قبل از واقعه غدیر به تعبیر ما سوتفاهم شده بود بین علی (ع) و خالد بن ولید. می‌خواستند حضرت این سوتفاهم را برطرف کنند. ربطی به اولویت و امامت و خلافت و ولایت ندارد.

اصلاً توجه کردید؟ خیلی خلاصه کردم این قضیه را به عنوان یک اشکال بر حدیث غدیر و بنده در خصوص این داستان، داستان یمن و آن چه اتفاق افتاد بین امیرالمؤمنین (ع) و خالد بن ولید در این خصوص کتابی نوشته‌ام، چاپ شده است. آنهایی که لازم دارند و می‌خواهند در این موضوع تحقیق کنند به آن کتاب مراجعه کنند.

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على خير خلقه و أشرف بريته محمد و آله الطاهرين، لاسيما بقيه الله في الأرضين، و لعنت الله على أعدائهم إلى يوم الدين.

از بنده خواسته شده که راجع به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشريف) و مهدویت صحبت کنم. و این مسئله از مهم ترین مسائل عالم اسلام است و از قدیم الایام مورد بحث و تحقیق بوده است. بنده در نوشتجات خودم به این مسئله پرداخته ام و فکر می کنم تا اندازه خوبی توانسته ام به محققین کمک کنم تا راجع به این موضوع بتوانند فکر کنند و تحقیق کنند. عرائضی که عرض خواهم کرد، خلاصه ای از مجموع گفتارها و نوشتارهای بنده در این موضوع.

بحث درباره حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشريف) یک وقت در دایره خودمان هست به عنوان اینکه شیعه هستیم و اهل تشیع هستیم، و یک وقت در عالم اسلام به طور عام، از عالم تشیع و غیر تشیع.

قسمتی از مباحث مربوط به المهدی (علیه السلام) مربوط به شخص خود حضرت و آنچه که متعلق به وجود حضرت و اثبات وجود ایشان است. قسمت دوم مسائلی است که اکثراً مربوط به داخل خودمان است که در عالم تشیع باید مورد بحث قرار بگیرند.

اما قسمت اول را بنده سر فصل هایی را یادداشت کرده ام که عرض می کنم:

۱. المهدی در اسلام و اعتقاد مسلمین
۲. المهدی در قرآن
۳. المهدی در سنت
۴. المهدی از این امت است، از امت اسلام است
۵. المهدی از اهل بیت رسول الله ﷺ است
۶. المهدی از نسل علی و زهرا (علیهما السلام) است
۷. المهدی از نسل سید الشهداء امام حسین (علیه السلام) است
۸. المهدی فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) است
۹. المهدی متولد شده است

۱۰. المهدی موجود است

۱۱. المهدی امام دوازدهم شیعیان است

۱۲. المهدی و شبهات و اشکالات و سؤالات

که باید پاسخ داده شود تا مطلب تکمیل شود.

### اما آن سؤالات و اشکالات:

۱. آیا امام حسن عسکری (علیه السلام) فرزند داشتند یا نه؟

۲. مسئله طول عمر حضرت

۳. مسئله غیبت حضرت و اینکه امام در حال غیبت چه فایده‌ای برای دین و امت دارد

۴. آیا ملاقات با حضرت ممکن است یا نه؟

۵. آیا حضرت ازدواج کرده‌اند و اولاد دارند یا نه؟

۶. در کجا زندگی می‌کنند؟

۷. چه زمانی ظاهر می‌شوند و وقت ظهورشان کی است؟

۸. حوادث قبل از ظهور حضرت که تعبیر می‌شود به علائم ظهور، علائم ظهور چیست؟

۹. حضرت چه نوع حکومتی تأسیس خواهند کرد و چگونه حکومت خواهند کرد با توجه به وضعیت جهان امروز؟

۱۰. رجعت یعنی چه؟

۱۱. حوادث بعد از امام زمان چه خواهد شد؟

۱۲. وظیفه ما شیعیان در زمان غیبت حضرت چیست؟ ما چه وظایفی در برابر ایشان داریم؟

این‌ها عمده موضوعاتی است که مربوط به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مهدویت است بعد از تمام شدن مباحث قبلی.

اما اینکه در اسلام ما مهدی داریم و در اعتقاد مسلمین مهدی وجود دارد یا نه، مهدی هر که بخواهد باشد، آیا اصلاً ما شخصی را به عنوان المهدی داریم؟ در اسلام چنین چیزی هست؟ اینکه پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> خبر داده باشند که در



آینده شخصی به این عنوان می‌آید، «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»<sup>۱</sup> اختلافی بین مسلمین وجود ندارد.

منظور من از مسلمین فعلاً شیعه و اهل سنت است. اختلافی وجود ندارد که ما المهدی داریم. گمان می‌کنم زیدیه هم داشته باشند این اعتقاد را. گمان می‌کنم حالا باز نگاه کنید.

راجع به المهدی، خود بزرگان اهل سنت کتاب‌های زیادی نوشته‌اند از قدیم‌الایام، از زمان‌های دور. مثلاً ابوبکر احمد بن زهیر (ابی خيثمه) که متوفای سال ۲۷۹ هجری است، کتابی دارد در روایات مربوط به المهدی. نعیم بن حماد مروزی کتابی دارد متوفای سال ۲۲۸ هجری و کتابش چاپ شده به نام "الفتن". ابوالحسین ابن المنادی متوفای سال ۳۳۶ هجری، ابونعیم اصفهانی کتابی دارد در خصوص المهدی. او از علمای قرن پنجم است. ابوالعلاء عطار همدانی متوفای سال ۵۶۹ هجری، عبدالغنی مقدسی متوفای سال ۶۰۰ هجری، ابن عربی صاحب کتاب "الفتوحات"، سعدالدین حموی - یا حمویه-، ابوعبدالله الکنجی الشافعی، یوسف ابن یحیی المقدسی، ابن قیم الجوزیه، ابن کثیر الدمشقی، جلال‌الدین سیوطی، ابن حجر مکی، متقی هندی صاحب کتاب "کنز العمال"، ملاعلی قاری صاحب کتاب "مرقاء المفاتیح شرح مشکاة المصابیح"، قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی، احمد ابن صدیق الغماری متوفای سال ۱۳۸۰ قمری. این‌ها اجمالاً اسامی کسانی است که راجع به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کتاب نوشته‌اند و اخبار المهدی را جمع‌آوری کرده‌اند.

احادیث المهدی را از صحابه‌ای که روایت کرده‌اند، باز جمع کرده‌اند. خود امیرالمؤمنین (علیه السلام)، صدیق طاهره حضرت زهرا (علیها السلام)، امام حسن مجتبی (علیه السلام)، امام حسین سیدالشهداء (علیه السلام)، عبدالله ابن مسعود، ابوذر غفاری، ابویوب انصاری، عبدالله ابن عباس، عمار ابن یاسر، ابوسعید خدری، حذیفه ابن الیمان، عبدالرحمان ابن عوف، عمر ابن الخطاب، عثمان ابن عفان، طلحة ابن عبیدالله، جابر ابن عبدالله انصاری، ام سلمه ام‌المؤمنین و حتی عایشه، از این‌ها احادیث المهدی در کتب روایت شده است.

جمعی از بزرگان محدثین آقاییون، به صراحت می‌گویند که روایات وارده درباره المهدی در حد تواتر هستند، بلکه فوق تواتر، یعنی قطعی الصدورند قطعاً. از جمعی کسانی که اقرار به این معنا می‌کنند، حافظ جمال‌الدین مزنی، قرطبی صاحب تفسیر قرطبی که الان از منابع ماست در بحث‌هایمان، ابن قیم الجوزیه، ابن حجر عسقلانی، جلال‌الدین سیوطی، ابن حجر مکی، ملاعلی متقی هندی صاحب "کنز العمال"، احمد بن زینی دحلان صاحب "سیره نبویه"، این‌ها قائل به تواتر احادیث المهدی هستند.

ما در مطالعاتمان ندیده‌ایم که سیره از اهل سنت منکر المهدی باشد، الا ابن خلدون و همه رد کرده‌اند نظر او را. همه‌شان برعلیهش صریحاً حرف زده‌اند و رد کرده‌اند نظر ابن خلدون را.

۱ - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام ، جلد ۳۶ ، صفحه ۲۱۵ .

جمعی کثیری را یافتیم که این‌ها به صراحت می‌گویند احادیث المهدی صحیح هستند، صحیح هستند، نمی‌شود مناقشه سندی کرد. مثلاً ترمذی صاحب سنن، ابوبکر بیهقی صاحب سنن، الفراء البغوی ملقب به محی السنه صاحب کتاب "مصابیح السنه"، ابن الاثیر جزری، شمس‌الدین ذهبی، نورالدین هیثمی صاحب کتاب "مجمع الزوائد و منبع الفوائد" که از منابع معتبر است، این‌ها می‌گویند در احادیث المهدی نمی‌شود مناقشه سندی کرد.

بنابراین در اصل اینکه ما در اسلام مهدی داریم و باید معتقد باشیم، وگرنه لازم می‌آید که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را تکذیب کرده باشیم، اصل این اعتقاد جای بحث و ارزیابی ندارد.

اما اینکه در قرآن آیا المهدی داریم یا نداریم؛ ما آیات بسیاری داریم در قرآن مجید که این آیات تفسیر شده‌اند و یا تأویل شده‌اند و گفته‌اند مراد و مقصود المهدی است. به چند آیه اشاره می‌کنم و هم از منابع شیعه نقل می‌کنم و هم از منابع سنی نقل می‌کنم که ما المهدی فی قرآن داریم.

ملاحظه کنید آیه مبارکه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup> شیخ طوسی در تفسیرشان در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام نقل می‌کنند: قال ابو جعفر (علیه السلام): "إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ إِمَامِ زَمَانِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ. لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ تَا حَالًا تَحْقِيقًا يَبْدَأُ نَكْرَهُ اسْتِ؛ اسْلَامِ عَالَمٍ يَبْدَأُ اسْتِ، تَا الْآنَ كَمَا تَحْقِيقًا يَبْدَأُ نَكْرَهُ اسْتِ. بَسْ وَفَتَى تَحْقِيقًا يَبْدَأُ مِ كُنْدُ؟ يَكُونُ عِنْدَ أَمْدَنِ إِمَامِ زَمَانِ."

همین معنی را ابوالحسن واحدی که از مفسرین بزرگ است در کتاب التفسیر بسیط جلد ۱۰ صفحه ۳۹۱ گفته است: قال سدی. سدی هم فقیه، هم مفسر و هم محدث است. قال سدی: "ذَلِكَ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ، لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ، أَوْ أَدَّى الْخَرَجَ". مطلب امام باقر علیه السلام را آن‌ها هم می‌گویند.

این کلام سدی را شما می‌توانید در تفسیر فخر رازی در ذیل این آیه ببینید، می‌توانید در کتاب تفسیر ابن الجوزی، در تفسیر قرطبی، در تفسیر ابوالحیان اندلسی، همه این‌ها این مطلب را آورده‌اند و قبول کرده‌اند که این آیه مبارکه مربوط است به المهدی و در زمان ایشان لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ تحقیق پیدا خواهد کرد.

باز نگاه کنید ببینید سعید ابن جبیر، سعید ابن جبیر شاگرد ابن عباس و از بهترین شاگردان ابن عباس است. ابن عباس دو تا شاگرد خیلی معروف دارد، یک شاگردش سعید ابن جبیر است، شاگرد دومش اکرمه است. اکرمه بربری، اکرمه بربری می‌گویند از خوارج بوده، او هم شرحی دارد، یه وقتی لازم شد باید بگویم. این دو تا شاگرد معتبر ابن عباس هستند. ولی ما سعید ابن جبیر را قبول داریم. او در ذیل این آیه مبارکه می‌گوید: "هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ عَتْرَةِ فَاطِمَةَ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ".

آیه دوم در سوره زخرف: "وَإِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ".<sup>۱</sup> این آیه در ذیل این آیه نقل می‌کنند از مقاتل ابن سلیمان. مقاتل ابن سلیمان از بزرگان مفسرین اهل سنت است. این‌ها چند تا مفسر بزرگ دارند، مجاهد دارند، مقاتل دارند و همین اکرمه را دارند و این‌ها جمعی هستند که مفسرین بزرگ اهل سنت هستند در طبقه تابعین که شاگردان صحابه هستند.

قال مقاتل ابن سلیمان و من شایعه من المفسرین، نه تنها مفسرین دیگر که با او موافقت کرده‌اند در ذیل این آیه گفته‌اند: " هو المهدی یکون فی آخر الزمان و بعد خروجه یکون قیام الساعة و اماراتها ". این مطلب از مقاتل ابن سلیمان و مفسرینی که از او تبعیت کرده‌اند، هم در کتاب "الصواعق المحرقة علی اهل الرفض والضلال والزندقه" ابن حجر هیتمی هست و هم در کتاب حافظ گنجی شافعی هست و در جای دیگر. همین مطلب را از علمای ما مرحوم علی بن عیسیٰ اربلی در کتاب "کشف الغمّة فی معرفة الائمة" نقل کرده از مقاتل ابن سلیمان.

آیه دیگر در سوره بقره، «... لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ...»<sup>۲</sup> نگاه کنید به تفسیر طبری، به تفسیرش جامع البیان نگاه کنید.

آیه چهارم. « وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ »<sup>۳</sup> در سوره قصص، شیخ طوسی در تبیانشان می‌نویسند: جمعی از علمای ما نقل کرده‌اند این آیه در شأن حضرت مهدی است تا آخر عبارت ایشان.

آیه پنجم در سوره نور «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»<sup>۴</sup>، خداوند متعال وعده داده است الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ که این‌ها روی زمین حکومت خواهند کرد و حکومت زمین به دست این‌ها خواهد افتاد و این‌ها هستند که دین را، آن دینی را که خدا قبول کرده، "الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ"، آن دین را در این عالم پیاده خواهند کرد و به اجرا خواهند گذاشت. این وعده الهیه، اولاً وعده الهی قابل تخلف نیست، ثانیاً آن دینی که "الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ"، کدام دین است؟ دقت کنید این فائده را دوستان داشته باشند. آن‌هایی که در زمانی حکومت خواهند کرد و دینی را که خدا مورد رضای خدا وعده داده که به اجرا گذاشته خواهد شد، کدام دین است؟ "الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ"، همان آیه روز غدیر را یادتان بیفتد: "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

۱- زخرف/۶۱.

۲- بقره/۱۱۴.

۳- قصص/۵.

۴- نور/۵۵.

لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا<sup>۱</sup>. دین روز غدیر خم پیاده خواهد شد. این آیه مبارکه در کتاب "الغیبه" نعمانی که از منابع قدیم ماست روایت کرده به سند تا می‌رسد به امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند که این آیه نازل شده در باره امام عجل الله تعالی فرجه الشریف.

پنج تا آیه خواندم و فکر می‌کنم کافی است. بنابراین المهدی در قرآن داریم، در منابع شیعه و سنی. البته در این خصوص کتاب نوشته شده، یعنی آیات قرآن مجید که تفسیر شده و یا تأویل شده به امام زمان، کتاب‌های خاصی دارد، مخصوصاً کتاب تعریف شده از جمله سید هاشم بحرانی کتابی دارد در همین زمینه.

**اما در سنت، المهدی در سنت،** احادیثی که از پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> در خصوص المهدی داریم، بعضی از محققین گفته‌اند بیش از هزار حدیث و نزدیک به دو هزار حدیث از پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> داریم در خصوص المهدی. بعضی از محققین معاصرین، حتی از غیر اهل شیعه، غیر اهل تشیع، بنده دیدم بعضی از مقالات را که صدها روایت از پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> می‌گویند داریم و حتی بعضی‌شان می‌گویند بیش از هزار روایت داریم. بعضی می‌گویند بین هزار و دو هزار روایت داریم.

معروف این روایات و مشهورترینش همین حدیث است که: "يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجوراً". ما دعا می‌کنیم، الان ما که شیعه هستیم برای فرج حضرت دعا می‌کنیم، چه می‌خواهیم از خداوند متعال؟ برای چه حضرت فرج‌شان را می‌خواهیم؟ دو چیز عمده است، اول اینکه عدالت در زمین پیدا بشود، کل این عالم را عدالت بگیرد، دومی که دین خداوند متعال به آن جوری که بوده و پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> آورده‌اند، پیاده بشود و در عالم. ما در زیارت نامه و دعاها مان همین را از خداوند متعال می‌خواهیم. این حدیث "يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ" در منابع شیعه و سنی فراوان است که در اثنای بحث شاید بعضی از احادیث را بخوانم. ان شاء الله تعالی.

و اما اینکه یادآوریتان کنم که قبلاً سه حدیث متواتر برایتان خواندم و از این سه حدیث متواتر قطعی، وجود المهدی را و اینکه خصوصیتی برای آن حضرت وجود دارد برایتان عرض کردم در همین جلسات. حالا باز هم شاید احادیثی بخوانم ان شاء الله تعالی و عرض کردم کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شده و جمع‌آوری شده احادیث.

بحثی که شروع می‌شود از اینجا به بعد این است که المهدی از این امت است، المهدی که می‌آید و عالم را اصلاح می‌کند و عدالت را اجرا می‌کند از این امت است، از امت اسلام است، همان المهدی که "يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا". بحث از اینجا شروع می‌شود که کسانی نمی‌توانند تحمل کنند این حقایق را، چون مسئله المهدی یکی از امتیازات اهل بیت است، یکی از امتیازات شیعه است که پیروان اهل بیت هستند و بعضی از اهل تعصب نمی‌توانند تحمل کنند. حالا یک کسی پیدا شده گفته المهدی که پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> بشارت داده‌اند و خبر داده‌اند، حضرت عیسی<sup>علیه السلام</sup> است. این حدیث در سنن ابن ماجه است و در جای دیگر وجود ندارد. این حدیث می‌گوید: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ

۱ - مائدة/۳.

الأعلى، عن الشافعي، عن حديث محمد بن خالد الجندی عن أبان بن صالح، عن الحسن، عن أنس - رضي الله عنه - عن النبي - صلى الله عليه وآله - وسلم -، قال: " لا يزداد الأمر إلا شدة، ولا الدنيا إلا إِدْبَاراً، ولا الناس إلا شحاً، ولا تقوم الساعة إلا على شرار الناس، ولا مهدي إلا عيسى بن مريم عليه السلام ". ادرس بدم سنن ابن ماجه در جلد ۲ صفحه ۱۳۴۰ به این سندی که الان خواندم و غیر از این سند، سند دیگری وجود ندارد برای این مسئله که المهدی عیسی بن مریم است.

راوی این حدیث کیست؟ خواندم، خوب دقت کنید: یونس بن عبد الأعلى تا می‌رسد سند به محمد بن خالد الجندی، او به دو واسطه نقل می‌کند از أنس بن مالک که او از پیغمبر اکرم<sup>۶</sup> چنین چیزی شنیده است. بسیار خوب، ما رسیدگی می‌کنیم ببینیم این سند چگونه است. در کتاب "تهذیب الکمال فی أسماء الرجال" که یکی از بزرگ‌ترین کتاب‌های جرح و تعدیل اهل سنت در رجال حدیث است، جلد ۲۵ صفحه ۱۵۱، آن چاپی که من نقل می‌کنم، حالا اگر چاپی دیگری باشد؛ عنوان کرده، این شخص را، محمد بن خالد الجندی از صنعانی اهل یمن بوده، اذان گو بوده، عن أبان بن صالح عن الحسن عن أنس حدیث: "لا مهدي إلا عيسى بن مريم"، روا له ابن ماجه این حدیث را. قال أبو بكر بن زياد: هذا حدیث غریب. قال الحافظ أبو بكر البیهقی: هذا حدیث تفرد به محمد بن خالد الجندی. قال أبو عبد الله الحافظ: محمد بن خالد رجل مجهول. این عبارت کی بود؟ حافظ مزی. حافظ ذهبی، محمد بن خالد الجندی عن أبان بن صالح روا عنه الشافعی. قال الأزدي: منكر الحدیث. قال أبو عبد الله الحاكم: مجهول. گوش بدید این عبارت را: قالت حدیثه: "لا مهدي إلا عيسى بن مريم"، خبر منکر، خبر منکر. این کلام کیست؟ ذهبی در کتاب "میزان الاعتدال" در جلد ۳ صفحه ۵۳۵. حافظ ابن حجر عسقلانی چی می‌گوید؟ در کتاب "تقریب التهذیب" در علم رجال: محمد بن خالد الجندی بفتح الجیم والنون المؤذن مجهول. این سند تا اینجا. ولیکن ما باز هم دنبال می‌کنیم. خوب گوش بدید، می‌خواهم ارزیابی کنم که ما در مباحث اعتقادی مان باید حداکثر دقت را به خرج بدهیم. اعتقادش شوخی نیست و از آن طرف باید یاد بگیریم این دقت چگونه باید باشد که من همیشه به دوستانم و به عزیزانم از طلاب خودم تأکید می‌کنم که باید با یک رویه پیش بریم که اصلاً مو لا درزش نرود و برای احدی امکان مناقشه باقی نماند. حالا گوش بدید، اولین روی کی بود؟ یونس بن عبد الأعلى بود، در احوالاتش در کتاب "تهذیب الکمال فی أسماء الرجال" آمده « و روی حافظ أبو القاسم فی تاریخ دمشق به اسناده عن أحمد بن محمد بن رشدين قال: حدثني أبو الحسن علي بن عبيد الله الواسطي قال: رأيت محمد بن إدريس الشافعي في المنام فسمعتة يقول: كذب عليّ يونس في حدیث الجندی، ما هاذنا من حدیثی ولا حدثت به ولا حدثت به. كذب عليّ يونس». این در کتاب "تهذیب الکمال" در جلد ۲۵ صفحه ۱۵۰.

پس هم اول سند حالش این طور است، یونس بن عبد الأعلى، هم آخر سند محمد بن خالد الجندی این طور است. معلوم می‌شود که یک کسانی نمی‌توانند و نمی‌تایند حقایق را و فضائل و مناقب اهل بیت را و امتیازات عالم تشیع را نمی‌توانند تحمل کنند.

و اما اینکه عیسی که الان هست، عیسی قطعاً الان قید حیات است، قطعاً وجود دارد، اما در یک کره دیگر است، در آسمان هاست. عیسی در زمان امام زمان همان اول کار ينزل إلى الأرض و يصلی خلف المهدي. و لذا ما در مباحثمان گفتیم که وقتی حضرت عیسی بیاید و پشت سر المهدي نماز بخواند، آیا دیگر نصرانی، ارمنی، یهودی باقی می ماند که شک کند در حقانیت المهدي؟ آیا دیگر در آن زمان کسی قیام می کند از آن ها بر علیه حضرت المهدي؟ مگر آن هایی که دیگر عیسی را قبول نداشته باشند. اینکه عیسی ينزل إلى الأرض و يصلی خلف المهدي از امور مسلمه است. شما نگاه کنید در کتاب بخاری و مسلم آمده، در هر دو کتاب آدرسش را دارم: عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فَيَكُفُّكُمْ وَ إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ». این در بخاری است، در مسلم است، در مسند أحمد داریم که عیسی بن مریم می آید نماز برگزار می شود، به او گفته می شود: "تقدّم، تقدّم یا روح الله"، فبقول: "لا، ليقدم إمامكم". آدرس بدهم: صحیح بخاری جلد ۴ صفحه ۱۴۳، صحیح مسلم جلد ۱ صفحه ۹۴، مسند أحمد بن حنبل جلد ۳ صفحه ۳۶۸. آن چاپ هایی که من نقل کردم، آن وقت باز اینجا یک کسانی شیطنت می کنند، عیسی نمی آید پشت سر المهدي نماز بخواند. از خودشان نمی توانند ببینند. آن وقت جلال الدین سیوطی می گوید: "هذا من أعجب العجب"، اینکه کسی انکار کند آمدن عیسی را، « هذا من أعجب العجب فان صلاة عیسی خلف المهدي ثابتة في عدة أحاديث صحيحة باخبار رسول الله صلى الله عليه وآله - وسلّم، وهو الصادق المصدق الذي لا يخلف خبره». نگاه کنید کتاب "الحاوی للفتاوی" جلال الدین سیوطی را در جلد ۲ صفحه ۱۶۷. آن هایی که منکرند، حالا چند نفرند، من نمی دانم. سیوطی می گوید: "هذا من أعجب العجب"، من می گویم: "لا لیس من أعجب العجب"، چرا؟ چون قلب خرابه، باطن خرابه، این عناد با اهل بیت؛ نمی توانند تحمل کنند. بنابراین المهدي از این امت است، المهدي عیسی بن مریم نیست، عیسی بن مریم می آید پشت سر المهدي نماز می خواند.

خب حالا که از این امت شد، آیا المهدي از کدام خاندان است؟ از کدام قبیله است؟ از کدام بیت در عالم اسلام است. پیغمبر اکرم<sup>۶</sup> می فرمایند: "لَنْ تَنْقُضِيَ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي ...". این در مسند أحمد بن حنبل، در سنن أبی داود، در سنن ترمذی و کتب دیگر. پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) که خبر از مهدي می دهند، مقیدش می کنند: "من أهل بيتي". در همین سنن ابن ماجه: "المهدي منا أهل البيت". در مسند أحمد: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): "قال لا تقوم الساعة حتى تمتلئ الأرض ظلما و عدوانا، ثم يخرج رجل من أهل بيتي أو عترتي فيملأها قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و عدوانا". حاکم نیشابوری دارد که حدیث صحیح علی شرط شیخین، ذهبی در "تلخیص المستدرک" هم گفته بله صحیح.

پس بنابراین المهدي از اهل بیت است. خب حالا که از اهل بیت شد، اهل بیت پیغمبر اکرم<sup>۶</sup> کیا هستند؟ ما در آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...»<sup>۱</sup> در آنجا ثابت کردیم که اهل بیت این کلمه اهل البيت یک اصطلاح قرآنی و حدیثی است که هرگاه گفته شد: قال رسول الله<sup>۶</sup> اهل البيت، یعنی علی و فاطمه و حسن و

حسین: نتیجه‌تاً المهدی می‌شود از اولاد علی و فاطمه، از اهل بیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله). آن وقت نگاه کنید در کتاب سنن ابی داود، در مستدرک حاکم، در سنن ابن ماجه و منابع دیگر، أم سلمه گفته، أم سلمه را ما خیلی احترام می‌کنیم، أم المؤمنین أم سلمه عن النبی صلی الله علیه وآله: "المهدی من عترتی من ولد فاطمة". این حدیث در مستدرک هست و تصحیحش هم کرده‌اند و در منابع دیگر هم وجود دارد.

حالا باز نگاه کنید، آیا آروم می‌نشینید دیگر هم؟ حدیث جعل کرده‌اند که المهدی از فرزندان عباس است. عمومی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله). ببینید نمی‌گذارند حقایق به آن جوری که هست به دست مردم برسد، نمی‌گذارند مردم به آن جوری که خدا و رسول خواسته مردم ایمان پیدا کنند و اعتقاد صحیح داشته باشند. پیدا شده اند کسانی از آخوندهای درباری زمان بنی عباس می‌گویند المهدی که خدا فرموده و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خبر داده، او از فرزندان عباس است. این مطلب کجاست؟ مطلب را در تاریخ بغداد یافته‌اند. خطیب بغدادی نقل کرده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به زوجه عباس که أم الفضل است به او فرمودند: "به این که شما دارای فرزندی خواهی شد و این فرزند پسر به دنیا که آمد بیارش من بینمش." و این بچه به دنیا آمد و آوردندش خدمت حضرت، حضرت دعا کردند این بچه را فرمودند که المهدی از فرزندان این پسر است. در تاریخ بغداد خطیب بغدادی آدرس بدهم: جلد ۲ صفحه ۶۳.

آن وقت چیزی نگذشته که بنی عباس آمدند و حکومت به دست گرفتند و یک المهدی پیدا شد. این المهدی کیست؟ فرزند منصور دوانیقی است. آن وقت در احوالاتش نوشته‌اند که چه آدم ظالمی بوده، آدم جائری بوده، آدمی بوده که گناهان کبیره ازش سر زده و در سال ۱۶۹ مرده است. اینها آخوندهای درباری سنی زمان بنی عباس. دیدم کتابی جلال‌الدین سیوطی نوشته به نام «الاساس فی مناقب بنی العباس» همش دروغ، جل کرده. آخوندهای زمان بنی عباس و پول می‌گرفتند برای اینکه تقرب پیدا کنند و اینها حدیث جعل می‌کرده‌اند.

پس بنابراین المهدی شد من المسلم در عالم اسلام، نه خارج از امت اسلام، از اهل بیت، نه خارج از اهل بیت و از فرزندان علی و فاطمه. حالا بحث می‌شود که آیا از فرزندان امام حسین یا امام حسن. باز اینجا شیطنت می‌کنند، که از فرزندان امام حسن یا امام حسین. آن وقت حدیث نقل کرده‌اند. ما این حدیث را هم تحقیق کرده‌ایم بهش رسیده‌ایم. آن وقتی که بنده حال داشتم، سنین جوانی و ارزیابی می‌کردم که کارهای سابق را نمی‌توانم انجام دهم، آن زمان همه اینها را تک تک رسیدگی کرده‌ام. نگاه کنید این حدیث را تحریف کرده‌اند برای اینکه اهل بیت را اذیت کنند، شیعه را اذیت کنند.

در سنن ابی داود و از کتاب سنن ابی داود صاحب کتاب "مشکاة المصابیح" آورده‌اند. در مشکاة المصابیح می‌گوید: عن ابی إسحاق، خوب دیگر دقت کنید، قال قال علی و نظر إلى ابنه الحسن، فقال: إن ابني هذا سيد، كما سماه النبی صلی الله علیه وسلم، سیخرج من صلبه رجل یسمى اسم نبیکم، یشبهه فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق، ثم ذکر القصة وزاد: یملاً الأرض عدلاً كما ملئت جوراً. رواه أبو داود ولم يذكر القصة». این حدیث برمی‌گردد به کجا؟

به سنن ابي داود. در سنن ابي داود خوب دقت كنيد در جلد ۲ صفحه ۳۱۱. ابي داود ميگويد: براي من حديث نقل شده از هارون بن المغيرة قال: اخبرنا عمرو بن ابي قيس عن شعيب بن خالد عن ابي اسحاق قال: قال علي ونظر ابي ابن الحسن ... خوب اولاً ابي داود مي گويد حدثت. اين حديث را كي براي نقل کرده، معلوم نيست. حديثي براي من نقل شده، اما كيست آن قائل، آن راوي كيست؟ اسم نمي آورد. آخر سند ابي اسحاق است. اين ابي اسحاق كيست؟ ابي اسحاق السبيعي، ابي اسحاق السبيعي مي گویند در زمان اميرالمؤمنين (عليه السلام) به دنيا آمده، اينكه حضرت را ملاقات کرده باشد، حديثي از حضرت نقل کرده باشد، مي گویند دروغ است، مي گویند صحت ندارد، همچنين چيزي نيست. دقت كنيد اينها را. حتي اگر كسي هم نگفته بود، اگر كسي هم از علمای آنها نگفته بود، بنده وقتي تحقيق کردهام به اين نتيجه رسيده‌ام. اما باز مي آورم كلام آنها را كه ديگر شك و شبهه باقي نماند.

حافظ منذري، حافظ منذري از محققين اهل سنت است، نه صرفاً محدث باشد، محدث محقق است. مي گويد: "هذا منقطع، ابي اسحاق رأى علياً رؤيةً فقط". همينقدر حضرت را ديده، سنش انقدر بوده كه بغلش کرده‌اند مادرش برده حضرت را ديده، سنش بيشتر از اين اقتضاء نمي کرده در زمان اميرالمؤمنين. پس چي «نظر ابي ابن الحسن و قال...»، اين كي جعل کرده؟

در حاشيه مشكاه نگاه كنيد: "أسناد الحديث ضعيف". خب حالا نظر ابي ابن الحسن و حضرت فرمودند به اين كه از ذريه اين فرزند مهدي ظاهر مي شود. خيلي خوب اين حديث در كجا بود؟ در مشكاه المصابيح. ملاعلي قاري از محدثين اين هاست كه شرحي دارد به نام «مراجعة المفاتيح شرح مشكاه المصابيح». وقتي به اين حديث مي رسد مي گويد به اين كه ما مي توانيم اين را بگويم كه المهدي هم فرزند حسن باشد، هم فرزند حسين باشد. مي توانيم اين را بگويم؟ اگر اين باشد بله ما هم مي گويم. چرا؟ به خاطر اينكه در اجداد المهدي امامهاي قبلي، ظاهراً امام باقر باشند كه داماد امام حسن مجتبي هستند.

خيلي خوب از طرف پدر حسيني، از طرف مادر حسني، چه عيبي دارد. اگر صحت داشته باشد اين حديث از نظر ما عيبي ندارد. مولا علي قاري هم اول اين طور مي گويد كه يمكن. اين كه ما بگويم كه المهدي فرزند هم حسن است و هم حسين است. خوب اما به اين مقدار من اكتفا نكردم، پيگيري كردم، معلوم شد كه اصلاً حسن نبوده، حسين بوده. نظر ابي ابن الحسين، حالا يا عمداً حسين را حسن کرده‌اند يا در كتابت‌هاي قديم، حسن و حسين اشتباه مي شود. اگر همه را حمل بر صحت كنيم مي گويم اشتباه شده، خواهيم همه را حمل بر صحت نكنيم مي گويم غرض بوده، حسين را حسن کرده‌اند. اين را من دنبال کرده‌ام. پس اين حديث هم كه مي آيد مي خواهد منافاد داشته باشد با فرزند امام حسين بودن براي المهدي. اين را هم ما تحقيقش کرده‌ايم. به اين مقدار كفايت مذاكره است، وليكن بيشتر از اين هم بحث دارد. يعني نوشتيم يه چيزهايي در اينجا مي خواهيد بگويم.

در يكي از كتاب‌ها خواندم كه قطاده مي گويد: قلت لسعيد بن المسيب: - سعيد بن مسيب بن حزن قرشي مخزومي از تابعين كه او را از فقهاي هفتگانه مدينه در زمان امام سجاد(ع) به شمار آورده‌اند - أحق المهدي؟ قال: نعم، هو



حقّ. قلت: ممّن هو؟ قال: من قریش. قلت: من أی قریش؟ قال: من بنی هاشم. قال: "من ولد عبد المطلب"، قلت: "من أی ولد عبد المطلب؟"، از فرزندان عبد المطلب، خب کدام فرزندان؟ قال: "من أولاد فاطمة"، قلت: "من أی أولاد فاطمة؟"، قال: "حسبک، لا تسأل أكثر من هذا". همین بس است، بیشتر از این نپرس. چرا؟ چرا بیشتر از این نپرس؟ چرا؟ خب تو که گفتی از قریش است، گفتی من بنی هاشم است، گفتی من عبد المطلب است، گفتی خب می‌رسد به اینجا از اولاد فاطمه، کدام اولادش؟ نه دیگر نپرس، بیشتر از این نپرس. چرا؟ چرا؟ این مطلب برای من مؤید آن است که نظر إلى ابن الحسین بوده، غرض داشته‌اند حسنش کرده‌اند، اشتباه نبوده، اشتباه حمل بر صحت است.

این مطلب در کتاب "عقد الدرر فی اخبار المنتظر" یوسف بن یحیی مقدسی شافعی سلمی نوشته از علمای قرن ششم و هفتم و چاپ شده این کتاب. حالا اگر بخواهیم احادیثی را که در آن احادیث صریحاً آمده که فرزند امام حسین است بخوانم؟ پیغمبر اکرم<sup>ؐ</sup> فرمودند: "لو لم یبق من الدنیا إلّا یوم واحد لطوّل الله عزّ وجلّ ذلک الیوم حتی یبعث فیہ رجلاً من ولدی، اسمه اسمی. فقام سلمان الفارسی - رضی الله عنه - فقال: یا رسول الله، من أیّ ولدک؟ قال: من ولدی هذا. و ضرب بیده علی الحسین". معجم طبرانی، کتاب أبو نعیم اصفهانی و منابع دیگر.

یک حدیث طولانی هست که حضرت زهرا<sup>ؓ</sup> بر بالین پیغمبر اکرم<sup>ؐ</sup> در آن ساعت‌های آخر عمر حضرت آمدند و شروع کردند گریه کردن. پیغمبر اکرم<sup>ؐ</sup> خواستند آرام کنند حضرت زهرا<sup>ؓ</sup> را و دلداری بدهند. مطالبی گفتند از جمله مطالبی که گفتند این است که به حضرت زهرا<sup>ؓ</sup> گفتند: «ومنا سبطا هذه الأمة، وهما ابنتی، ومنا مهدی هذه الأمة ومنا مهدی الأمة الذی یصلی عیسی خلفه، ثمّ ضرب علی منکب الحسین فقال: من هذا مهدی الأمة». این در کجاست؟ أبو الحسن دارقطنی روایت کرده، أبو المظفر سمعانی روایت کرده، گنجی شافعی دارد، ابن صباغ مالکی دارد و دیگران.

باز حدیث دیگر از عبدالله بن عمر، پسر عمر عاص: "یخرج المهدی من ولد الحسین"، تا آخر حدیث. این روایت را و حدیث را حافظ طبرانی دارد، حافظ أبو نعیم دارد، حافظ نعیم بن حماد دارد و در کتب دیگر.

بنابراین المهدی شد فرزند امام حسین<sup>ؑ</sup>. حالا که شد فرزند امام حسین، از کدام فرزندان امام حسین اولادشان معلوم است تا می‌رسد به امام حسن عسکری<sup>ؑ</sup>. حالا ببینید که چقدر بزرگانی که می‌گویند المهدی فرزند امام حسن عسکری<sup>ؑ</sup> است. مثلاً احمد بن محمد بن هاشم البلاذری ۲۷۹، أبو بکر بیهقی ۴۵۸، أبو محمد عبدالله بن خشاب ۵۶۸، ابن الأزرق (۵۹۰ هجری)، ابن عربی صاحب کتاب "الفتوحات" (۶۳۸ هجری)، کمال الدین ابن طلحه (۶۵۲ هجری)، سبط ابن جوزی (۶۵۴ هجری)، ابو عبدالله گنجی شافعی (۶۵۸ هجری)، صدرالدین قونوی (۶۷۲ هجری)، صدرالدین حمّوئی (۷۲۳ هجری)، عمر ابن الوردی (۷۴۹ هجری)، صلاح الدین الصفدی (۷۶۴ هجری)، شمس الدین ابن الجزری (۸۳۳ هجری)، ابن صباغ مالکی (۸۵۵ هجری)، جلال الدین سیوطی (۹۱۱ هجری)، شیخ عبدالوهاب شعرانی (۹۷۳ هجری)، ابن حجر مکی (۹۷۳ هجری)، ملاعلی قاری (۱۰۱۳ هجری)، شیخ عبدالحق

دهلوی (۱۰۵۲ هجری)، شاه ولی الله دهلوی (۱۱۷۶ هجری)، شیخ قندوزی حنفی (۱۲۹۴ هجری) صاحب کتاب  
«ینابیع المودّة».

پس دیدید که سیر منطقی و طبیعی مرتب را بیان کردیم تا اینکه المهدی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على خير خلقه و أشرف بريته محمد و آله الطاهرين، لاسيما بقيه الله في الأرضين، و لعنت الله على أعدائهم اجمعين.

خلاصه بحث این شد که المهدي که در صدها حدیث از پیغمبر اکرم ۶ داریم، از این امت است، نه خارج از این امت. از اهل بیت پیغمبر اکرم ۶ است، به معنای اخص که مراد از اهل بیت:، امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت زهرا (علیها السلام) و حسنین (علیهما السلام) هستند که همیشه مراد از اهل بیت: این افراد هستند.

و معلوم شد که المهدي در احادیث، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است. بنابراین، المهدي همان الامام الثانی عشر (عج) است. «الأئمة بعدی اثنا عشر»<sup>۱</sup> و امام دوازدهم همه شیعیان و فرزند امام عسکری ۷ است.

معلوم شد که به اقرار جمع کثیری از علماء اهل سنت، المهدي، امام زمان متولد شده‌اند و ایشان الان وجود دارند و در همین عالم زندگی می‌کنند. این اعتقاد ما شیعیان است که معلوم شد جمع کثیری از علماء اهل سنت، چه از محدثین و مورخین و فقها و چه از صوفیه اهل سنت، همین اعتقاد ما را دارند و با ما توافق دارند در این اعتقاد.

وقتی به کتاب‌هایشان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که داستان‌هایی را از بزرگان خودشان حکایت می‌کنند که با امام زمان ملاقات کرده‌اند و این در منابع خودشان موجود است. البته جمعی از آنها می‌گویند: به دنیا آمده، فرزند امام حسن عسکری ۷ است و متولد شده، المهدي ۷؛ الا اینکه ما نمی‌دانیم که چه شد و به کجا رفت. دیگر اطلاعی از او نداریم. این طور می‌نویسند در کتاب‌هایشان. متولد شد، ولی دیگر از او خبری نداریم. این هم در کتاب‌هایشان موجود است.

مطلبی که باقی مانده این است که باز حدیثی جعل کرده‌اند و آن جعل عبارت از این است که نام پدر امام زمان، نام پدر الامام المهدي ۷، نام پدر پیغمبر اکرم ۶ است. بنابراین، فرزند امام حسن عسکری دیگر نمی‌تواند باشد. مکرراً متوجه شدید که خیلی زحمت کشیده‌اند بعضی از اهل تعصب از آنها که اعتقادات ما را تخریب کنند. خیلی زحمت کشیده‌اند، چه در مباحث امامت، چه در مباحث مهدویت. خیلی زحمت کشیده‌اند و کوشش‌های فراوانی داشته‌اند. پس از اینکه بزرگانی از آنها اقرار می‌کنند به آنچه که ما معتقد هستیم، در بین آنها کسی پیدا شده که گفته است: پیغمبر اکرم ۶ فرمودند که نام پدر او نام پدر من است. و اسم ابیه، اسم ابی. این اضافه‌ای است که در یکی از روایت‌های آنها وجود دارد که اولاً که اهل تعصب هستند، به این اضافه استدلال می‌کنند برای اینکه اعتقاد ما را تخریب کنند.

حالا شما نگاه کنید، احمد بن حنبل که بزرگ است، احمد بن حنبل دیگر خیلی بزرگ است، در کتاب مسند خودش به سند اینچنین روایت می‌کند از عبدالله بن مسعود: قال رسول الله ۶: " لا تنقضی الأيام ولا یذهب الدهر حتی یملک

<sup>۱</sup> - عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال ، جلد ۱۵ ، صفحه ۲۳۷.

العرب رجل من أهل بيتي يواطى اسمه اسمي". دنیا تمام نمی‌شود مگر اینکه کسی از اهل بیت من حکومت دنیا را و اهل عالم را به دست می‌گیرد که از اهل بیت من است و اسم او اسم من است.

روایت دوم: "لا تنقضی ایام حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی و یواطی اسمه اسمی". شما نگاه کنید، مصدر احمد را در جلد یک، صفحه ۳۷۶، باز جلد یک، صفحه ۳۷۷، باز جلد یک، صفحه ۴۳۰، باز جلد یک، صفحه ۴۴۸ از آن چاپی که بنده نقل می‌کنم. پس می‌بینید که در همه این روایت‌ها در مسند احمد: "لا تذهب الدنيا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی".

در صحیح ترمذی همین حدیث آمده و پس از اینکه حدیث را از عبدالله بن مسعود نقل می‌کند، می‌گوید: این هم عبارت ترمذی در کتاب خودش که نه فقط عبدالله بن مسعود نقل می‌کند این حدیث را از پیغمبر اکرم ۶، خود امیرالمؤمنین ۷ هم نقل می‌کند، ابوسعید خدری نقل می‌کند، ام سلمه نقل می‌کند، ابوهریره نقل می‌کند، دیگران هم نقل می‌کنند به همین عبارت که اسم او اسم من است، از اهل بیت من است و نام او نام من است.

حالا ببینید این حدیث را وقتی مراجعه می‌کنیم به سنن ابو داود، همین حدیث عبدالله بن مسعود، خود همین حدیث را به همین سندی که الان خواندیم، تا می‌رسد به اینجا عرض می‌کنم که: "لو لم یبق من الدنيا إلا یوم"، قال زائده، شخصی به نام زائده، قال زائده: "لطول الله ذلك الیوم حتی یبعث رجلاً من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی". اضافه شده، قال زائده: همان حدیث است در ابو داود از عبدالله بن مسعود آورده همان حدیث را به همان طریق آنوقت می‌گوید: قال زائده که اسم ابیه اسم ابی.

نگاه کنید در سنن ابی داود، جلد دو، صفحه ۲۰۷، همین حدیث را درش تصرف کرده‌اند، یک چیزی اضافه کرده‌اند، شخصی به نام زائده. ما هرچه گشتیم ببینیم این زائده کیست، پیدا نکردیم. در زمانی که من دنبال می‌کردم این امور را و تحقیق می‌کردم، نیافتم که بالاخره این زائده کیست. از خودش اضافه کرده است. اما این اثر بد را گذشته که بعضی از متعصبین وقتی با ما بحث می‌کنند یا می‌خواهند بر عقاید ما ردی بنویسند، به این قال زائده تمسک می‌کنند، استدلال می‌کنند برای اینکه اعتقاد ما را تخریب کنند. و همین کار را ابن تیمیه کرده است.

پس ببینید چگونه اعمال غرض می‌کنند و مبانی اعتقادی ما چگونه می‌جنگند. اصلاً حالا از این بالاتر، خود ابن تیمیه چه می‌گوید؟ این عبارت اوست در منهاج السنه: "قد ذکر محمد بن جریر الطبری و عبد الباقي بن قانع و غیرهما من اهل العلم بالأنساب و التوارخ أن الحسن بن علی العسکری لم یکن له نسل و لا عقب". نگاه می‌کنید، این همه منابع که او فرزند حسن بن علی العسکری است، او متولد شده، او هست، الان خیلی منبع داریم، خیلی مدرک داریم. حالا شما بگردید، شما بگردید، مخصوصاً الان این امکاناتی که در اختیار شماهاست، جستجو کنید ببینید محمد بن جریر طبری این مطلب را کجا گفته است. اگر یافتید، من جایزه به شما می‌دهم.

این رویه ابن تیمیه است و من تعجب می‌کنم از کسانی از افرادی که بالاخره اهل فضل هستند، اهل کمال هستند، تحیر می‌کنم از اینکه اعتماد بر ابن تیمیه می‌کنند. تحیر می‌کنم، حقیقتاً آره، بگردید دیگر، بگردید، بنده جایزه می‌دهم

به کسی که برای من پیدا بکند که محمد بن جریر طبری گفته است: الحسن بن علی العسکری مات و لا عقب له. بگردید، پیدا کنید.

محمد بن جریر طبری کتاب‌هایش در اختیار است، یا تاریخش یا تفسیرش و یا هر کتاب دیگری است. کتاب دیگری دارد به نام "تهذیب الآثار و تفصیل الثابت عن رسول‌الله (ص) من الأخبار"، آن در حدیث است. بگردید، ببینید در جایی پیدا میکنید محمد بن جریر طبری، مورخ معروف، مفسر معروف، چنین چیزی گفته باشد. و علی‌الفرض اینکه حالا گفته باشد، اما آن زمانی که بنده دنبال این امور بودم، نیافتم در هیچ جای تاریخ از کتاب طبری و یا تفسیرش نیافتم.

شما ببینید، یکی از محدثین بزرگ، - ابن خلکان - صاحب کتاب "وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان"، در احوالات الحسن بن علی العسکری این عبارت اوست: "هو والد منتظر، صاحب السرداب". این قاضی القضاة ابن خلکان، صاحب کتاب "وفیات الاعیان"، که هم فقیه است، هم محدث است، هم مورخ است و امثال ابن خلکان فراوان. که البته با این عبارت ابن خلکان دوباره کار داریم، الان مطرح خواهیم کرد.

تا اینجا بحث ما راجع به اصل شخص امام مهدی<sup>۷</sup> تمام شد و مشخص شد که شخص ایشان فرزند امام حسن عسکری<sup>۷</sup>، از نسل سیدالشهداء الحسین بن علی<sup>۷</sup>، از ذریه فاطمه زهرا<sup>۳</sup>، از اهل بیت پیغمبر اکرم<sup>۶</sup> است. این تمام شد.

حالا سؤال می‌شود که اگر ایشان در سال ۲۵۵ هجری قمری به دنیا آمدند، تا به امروز ایشان هستند، این عمر طولانی ایشان را چگونه توجیه می‌کنید؟

سؤال دوم این است که اگر این چنین است، پس ایشان غائب هستند. خیلی خوب، چرا غائب هستند ایشان؟ و چه فایده‌ای دارد امامی که غائب باشد؟ و غیبت ایشان چگونه است؟

سؤال سوم این است که اگر ایشان غائب هستند و در همین عالم هستند، در کجا زندگی می‌کنند؟

طبیعتاً این سؤالات مطرح می‌شود. ما که این اعتقاد را داریم، باید این پرسش‌ها را پاسخ بدهیم. سؤال می‌شود که آیا ایشان ازدواج کرده‌اند، دارای اولاد و نسلی هستند یا نه؟ خوب، سؤال می‌شود. سؤال می‌شود که ایشان هستند و غائب هستند، خب کی ظاهر می‌شوند؟ سؤال دیگر این است که آیا الان که غائب هستند، امکان ملاقات با ایشان هست یا نه؟ این سؤالات است. طبیعتاً این سؤالات مطرح می‌شود. این سؤالات، این پرسش‌ها وجود دارد. ما باید پاسخ بدهیم. آیا قبل از اینکه ایشان ظاهر شوند، حوادثی در عالم واقع خواهد شد؟ آیا ظهور ایشان قبلاً اعلام می‌شود؟ خب، ایشان ظاهر می‌شوند. پیغمبر اکرم<sup>۶</sup> فرمودند: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»<sup>۱</sup>. ایشان ظهور که پیدا می‌کنند، حکومت تأسیس می‌کنند. آیا حکومت ایشان چگونه خواهد بود؟ آیا در زمان ایشان خونریزی و جنگ و درگیری وجود دارد یا نه؟ خب، این سؤالات مطرح می‌شود.

۱ - إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات ، جلد ۲ ، صفحه ۲۱۹.

اینکه شما می‌گویید رجعت هست در زمان حکومت ایشان، این رجعت چیست؟ از ما سؤال می‌شود. این‌ها را ما باید پاسخ بدهیم. ما مینا داریم، ما اعتقاد داریم، ما دلیل داریم. ما چیزی معتقد نیستیم که پایه و اساسی نداشته باشد، مثل اعتقادات دیگران. ایشان حکومتشان تمام شد، بالاخره نیامدند که در این عالم بمانند. چگونه از این دنیا می‌روند؟ و بعد از ایشان چه خواهد شد؟ آیا حکومتی خواهد بود؟ حاکمی خواهد بود یا نه؟ آیا شماها که الان معتقد هستید به امامت ایشان، وظایفی در برابر ایشان دارید یا ندارید؟ شما الان در برابر امام زمان چه تکالیفی دارید؟ تمام این پرسش‌ها را ما باید پاسخ بدهیم و شاید چیزهای دیگری هم باشد. این‌ها سؤالاتی است که طبیعتاً مطرح می‌شود. اما شما بدانید راجع به امام زمان و اصل وجود آن حضرت و اثبات شخص آن حضرت و بعد پاسخ این پرسش‌ها، کتاب‌های زیادی نوشته شده است. چیزی باقی نمانده که علمای ما نگفته باشند. اینکه بنده اینجا الان این پرسش‌ها را پاسخ بدهم یا ندهم، صدمه‌ای به اصل اعتقاد ما نمی‌زند. همه این‌ها بحث شده و در کتاب‌ها نوشته شده و موجود است و مستدل بیان شده. راجع به طول عمر امام زمان، الان بحث دیگر به نظرم خیلی بی‌فایده و بی‌رویه است با پیشرفتی که امروز در عالم پیدا شده در همه علوم و اینکه می‌تواند انسان در این عالم بماند و عمر طولانی داشته باشد ثابت شده است. الان کسی در این جهت دیگر، الان با توجه به این پیشرفت‌هایی که شده در علوم، اصلاً جای بحث نیست که امکان این که کسی بماند و عمر طولانی داشته باشد، این یک چیز بدیهی شده است، تقریباً برای عموم مردم.

و اما اینکه حضرت خضر<sup>ص</sup> وجود دارد، عیسی<sup>ص</sup> وجود دارد، الیاس<sup>ص</sup> وجود دارد و امثال ذلک، این‌ها در کتب آنها و کتب ما نوشته شده و موجود است. یکی از بزرگان علمای ما می‌گوید به این که اگر مطلبی را شما بخواهید برای کسی بیان کنید و او بپذیرد، کافی است برای او نظیری ذکر کنید. نوشته در کتاب‌هایشان که از علمای ما که شما اگر بگویید که، می‌شود روی آب راه رفت، ممکن است کسی بشنود و تعجب کند. اما اگر برایش مثال بیاورید در احوالات کسانی که او قبول دارد که آن آقا همچین کرامتی را داشت که روی آب راه برود، کم‌کم برای او یک امر طبیعی می‌شود. مورد دوم و مورد سوم که ذکر کنید، دیگر او تعجب نخواهد کرد.

یک زمانی بود که سنی‌ها روایت می‌کردند خودشان از پیغمبر اکرم<sup>ص</sup> که به نظر می‌رسد حدیث جعلی باشد، روایت می‌کردند که اکثر أعمار أمتی صد سال. در امت من کسی بیش از صد سال عمر نخواهد کرد. این در کتاب‌هایشان هست. آن وقت جلال‌الدین سیوطی، کتاب تعریف کرده، اسم اشخاصی را آورده که این‌ها صد سال بیشتر عمر کرده‌اند از خصوصیات خودشان. مسئله طول عمر حل شده است. الان.

امام زمان غائب شدند، دو غیبت. یک غیبت محدود که در آن غیبت محدود، به تدریج و به ترتیب چهار نفر واسطه داشتند بین خودشان و مردم که از آنها تحویل می‌شد به سفراء اربعه. گاهی گفته می‌شود نواب اربعه. این‌ها احوالاتشان هست، اشخاص معروفی هستند در کتب نوشته شده، احوالاتشان. این‌ها کسانی هستند که نامه‌هایی که مردم داشتند برای امام زمان، به این‌ها تحویل می‌دادند، پاسخ را و جواب نامه را از این‌ها تحویل می‌گرفتند. و بعد از این مدت که حدوداً هشتاد سال بوده، غیبت کبرای امام زمان شروع شده است. و این که سؤال می‌شود که خب، حالا امام غائب،

فایده‌اش چیست؟ کافی است برای فایده امام روی زمین، چه حاضر باشند، چه غائب باشند، این که حجت خداست و خداوند متعال باید این روی زمین حجت داشته باشد. نمی‌شود خداوند متعال مردم را روز قیامت مواخذه کند مگر بعد از اتمام حجت، بعد از اقامه حجت روی زمین از خود مردم. این کمترین فایده وجود یک امام است.

و چرا غائب شد؟ علمای ما نوشتند، نوشتند غائب شدن امام زمان یک مسئله است. باید ببینیم سبب غائب شدن کیست. آیا خدا خواسته غائب بشود بعد امام زمان؟ این که نقض غرض است. خدا امام را منصوب کرده برای اینکه بین مردم باشد، مردم را هدایت کند، خودش غائبش بکند؟ این که نقض غرض است. این کار را نمی‌کند. آیا خود امام زمان از مردم جدا شدند؟ رفتند در جایی زندگی کنند که مردم را نبینند و مردم ایشان را نبینند؟ این هم که خلاف حکمت نصّ امامت است. پس نه از ناحیه خداست، نه از ناحیه خود امام است. پس غیبت امام از ناحیه کیست و سببش کیست؟ خود مردم هستند. کی باعث شد که امام کاظم ۷ سال‌ها زندان باشند؟ خود امام کاظم ۷ خواستند؟ کی باعث شد که پیغمبر اکرم ۶ چند سال در شعب ابوطالب باشند؟ کی باعث شد که در امم گذشته، انبیاء الهی در یک روز چند تا پیغمبر را مردم به قتل برسانند؟ حتی داریم در منابعمان که در یک روز هفتاد پیغمبر را امت به قتل رساندند. حالا اعتراف کنیم بر خدا که این پیغمبر را برایشان به عنوان پیغمبرت فرستاده بودی و نصّش کرده بودی به عنوان نبوت.

همه این امور برمی‌گردد به خود مردم. بعد از پیغمبر اکرم ۶، همین مردمی که بیعت کردند روز غدیر خم، نیامدند در خانه امیرالمؤمنین ۷ بعد از بیست و پنج سال آمدند. پس در این بیست و پنج سال مقصر کی بوده؟ خدا بوده یا خود حضرت امیر بوده؟ لذا است که از امیرالمؤمنین ۷ این حدیث را بزرگان سنی‌ها هم روایت می‌کنند، از جمله ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «اللهم لا تخلو الارض من قائم لله بحجه اما ظاهرا مشهورا و اما غائبا مستورا لئلا تبطل حجج الله و بیناته». وجود امام زمان در این عالم برای دین خاصیت دارد، برای امت خاصیت دارد، برای امت یک وقت به طور عموم، یک وقت به طور افراد.

من این داستان انار احمدی بهرین را که شما بالای منبر شنیدید، این سند معتبر دارد، مدرک دارد و آن شخصی که با امام زمان ملاقات کرده، الان قبرش در بحرین موجود است. مردم می‌روند زیارتش، مزار دارد. همین داستان انار، وجود حضرت در زمان غیبت دارای آثار و برکات است. اما این مردم باعث می‌شوند که مثل امام کاظم ۷ زندان باشند.

اما اینکه حضرت کجا زندگی می‌کنند، اولاً امام زمان در این عالم هستند و در همین کره زندگی می‌کنند. اینکه گفته شود در یک عالم دیگری و کره دیگری زندگی می‌کنند، مثل حضرت عیسی ۷ به جای دیگر رفتن، نه، این را ما قبول نداریم. ممکن است کسی نظریه‌ای اظهار کند، حرفی بزند، اما قابل اثبات نیست. نخیر؛ حضرت در همین عالم هستند. حالا که در همین عالم هستند، در کجا هستند؟

یک داستانی نقل شده، مرحوم مجلسی در بحار روایت کرده‌اند قضیه جزیره خضراء که در اقیانوس‌ها جزیره وجود دارد که امام زمان، خانواده‌شان و اصحاب خاص‌شان آنجا هستند. مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری، صاحب کتاب "قاموس الرجال"، ایشان از علمای بزرگ ما بودند، شخصیت معتبری داشتند. ایشان در یک جلسه، من خدمت ایشان رسیدم در

مشهد، از شوشتر آمده بود مشهد برای زیارت. من آنجا خدمت ایشان رسیدم، سؤال کردم. ایشان گفتند: این سند ندارد، جزیره خضراء سند ندارد. گفتم: چرا سند ندارد؟ ایشان فرمودند: به خاطر اینکه علمای غرب تمام کره زمین را اینها شناسایی کرده‌اند، جایی باقی نمانده که آنها نشناسند. بنابراین، یک جای مجهولی به نام جزیره خضراء ما نداریم. گفتم: آیا علمای غرب چنین ادعایی را دارند؟ حقیقتاً که تمام قله‌های کوه‌ها را، تمام دشت‌ها را، تمام جزایر اقیانوس‌ها را، تمام جنگل‌ها را شناسایی کرده باشند، و جب به جب، چنین ادعایی دارند؟ من این را به ایشان گفتم. ایشان عصبانی شد. خب، شیخ بزرگوار، پیرمردی بود، من هم جوانی بودم. آن وقت عصبانیت کردند، دیگر من سکوت کردم.

اینکه ما بگوییم یک همچین مکانی وجود ندارد، دلیل می‌خواهیم که جایی را امام زمان، خداوند متعال قرار داده که در آنجا زندگی کنند و خداوند متعال آنجا را حفظ کرده، کسی با آنجا نرود، نتواند برود، نشناسد آنجا را. این امکان هست، اما بنده راهی برای اثباتش به طور دقیق خود بنده ندارم، اما انکارش را قبول ندارم. و یک مقدمه‌ای بنده نوشتم بر یک کتابی درباره امام زمان در چهل سال پیش، در آنجا متعرض این مسئله شدم و از منابع خودمان هم از علمای خودمان بر این قضیه شاهد آوردم. اما در این حال، اینکه بگویم صد در صد نمی‌دانم، اما انکارش را هم بنده بی دلیل می‌دانم.

اما سنی‌ها چه می‌گویند؟ سنی‌های متعصب می‌گویند وقتی که مأمورین حکومت عباسی ریختند به خانه امام عسکری<sup>۷</sup> تا امام زمان را پیدا کنند، فرزند امام عسکری را دستگیر کنند، ایشان رفتند توی سرداب و هنوز در سرداب هستند. این دیگر دروغ است. ما یک چه حرفی نزدیم، ما چیزی نگفتیم که ایشان در سرداب هستند. البته بعضی از اهل تعصب، مخصوصاً این بی‌سوادها، این بچه‌مچه‌ها در این فضای مجازی، یک وقت‌های حرف‌های بعید نیست بزنند که بعد حتی استهزاء بکنند ما را، همچین اتفاقی نداریم که امام زمان توی سرداب مانده باشند.

شما نگاه کنید به مقدمه ابن خلدون، می‌گوید: سردابی که امام زمان آنجا هستند در شهر هله است. آنوقت این‌ها می‌روند، هر شب با خودشان مرکوبی می‌برند. شیعیان در هله می‌روند کنار آن سرداب می‌ایستند، مرکوب را با خودشان می‌برند، صدا می‌کنند ایشان را که آقا بیا، آقا بیا، سوار بر مرکوب بشید بریم. کجاست این؟ در کجای هله است؟ شخصی مثل ابن خلدون زشت نیست این‌طور حرف زدن. امام زمان در شهر سامرا بودند، خانه‌شان آنجا بوده، با هله چه ربطی دارد؟

شما نگاه کنید به کتاب "أخبار الدول و آثار الأول فی التاریخ"، می‌گوید که این سرداب در بغداد است و امام زمان، امام زمان شیعیان در سرداب زندگی می‌کند و آن هم در بغداد و امثال ذلک از این حرف‌هایی که مغرضانه می‌زنند و دشمنی می‌کنند با اهل بیت و با شیعیان اهل بیت. در صورتی که ما وقتی یک حرف بزنیم نسبت به آقایون خودشان باید با متانت حرف بزنیم، مستند حرف بزنیم، با دلیل حرف بزنیم. علمای ما می‌گویند این حرف اصلاً افترا است بر ما، اتهام است. ما کی چنین چیزی را گفتیم. نگاه کنید به کتاب "الغدیر" علامه امینی، نگاه کنید به کتاب "کشف الاستار" میرزای نوری، نگاه کنید به کتاب "المهدی" آیت الله صدرالدین صدر که از مراجع بزرگ قم بوده و امثال ذلک از کتاب‌های ما از سابقین و لاحقین. نگاه کنید.



بعضی از سؤال‌ها را ما واقعاً نمی‌توانیم پاسخ بدهیم چون دلیل نداریم. سؤال می‌شود که حضرت کی ظاهر می‌شوند؟ ما نمی‌دانیم، ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم زمانی معین بکنیم. و هر کسی بخواهد وقتی برای ظهور حضرت معین بکند، بیخود معین میکند و تعیین وقت، خطا است.

اینکه آیا در زمان غیبتشان می‌شود با ایشان ملاقات کرد؟ بنده عرض می‌کنم، کتاب‌های متعددی نوشته شده در ملاقات با ایشان. بعضی از این داستان‌هایی که در کتاب‌ها موجود است، به سندهای معتبر است، یعنی افراد مشخص که ما این‌ها را می‌شناسیم، این‌ها صحیح هستند. به اصلاح ما، این‌ها یکی پس از دیگری، این از او و آن از او روایت می‌کنند و فلانی با امام زمان ملاقات کرده است، فلان مطلب را از حضرت شنیده است، نقل کرده است. مرحوم حاج عباس قمی در کتابش مواردی را ذکر کرده‌اند. مرحوم میرزای نوری کتاب دارد در این زمینه، مواردی را که خودشان می‌شناخته‌اند که حضرت را ملاقات کرده‌اند، با حضرت گفتگو شده است. البته در اینجا یک ملاحظه هست و آن این است که بعضی از بزرگان گفته‌اند که قسمی از این ملاقات‌ها مکاشفه است. خوب، قسمی‌اش مکاشفه است. بنابراین، انکار ملاقات با امام زمان در زمان غیبت وجهی ندارد. بله، یک عبارتی را از امام زمان روایت می‌شود که «من ادعی المشاهده فکذوبه» اگر کسی مشاهده را ادعا کند، این را مرحوم مجلسی در بحار و غیر مجلسی شرح داده‌اند و توضیح داده‌اند. منافات با ملاقات به معنایی که ما می‌گوییم ندارد.

اما اینکه حوادثی قبل از ظهور حضرت اتفاق می‌افتد، بله، اتفاق می‌افتد و مسلماً بعضی از حوادث مدرک معتبر دارد. الان همین منطقه ما، منطقه حوادث قبل از ظهور امام زمان، همین یمن، همین بلاد شام، بلاد شام یعنی سوریه و فلسطین و اردن و این منطقه و ایران و عراق، همین منطقه است که الان می‌بینید حوادث را. بله، حوادث اتفاق می‌افتد قبل از آمدن حضرت. یمن، یمن نقش بزرگی دارد در حوادث قبل از ظهور امام زمان.

اما ظهور حضرت کی هست، ما نمی‌دانیم. و لذا به سند معتبر ما داریم مسئله یمانی را، به سند معتبر داریم دجال را، به سند معتبر داریم سفیانی را. این‌ها هست و در این خصوص کتاب‌هایی باز نوشته شده، علائم ظهور، مقدمات ظهور امام زمان، حوادث قبل از آمدن حضرت، کتاب‌های متعددی نوشته شده.

اینکه امام زمان چگونه حکومت می‌کنند و چگونه بر کره زمین مسلط خواهند شد و همه نسبت به حضرت اطاعت خواهند کرد، تمکین خواهند کرد. البته مطلب بزرگی است، خیلی بزرگ است. اما به شما عرض می‌کنم که امام زمان، تورات اصلی نزد امام زمان است، انجیل اصلی نزد امام زمان است. حضرت تمام آن علوم را که الان دارند مردم و شرق و غرب عالم، نزد امام زمان موجود است. و افرادی که با امام زمان همکاری کنند و در خدمتشان باشند، هم الان هستند، هم در زمان خودشان خواهند بود. و از آن طرف، دیدید شما در قرآن مجید که در روز بدر، خداوند متعال ملائکه‌ای را فرستاد برای نصرت پیغمبر اکرم<sup>ع</sup>. در روایات داریم که ملائکه هم به کمک امام زمان خواهند آمد. به اعتقاد بنده، تا آن اندازه که بنده مطالعه کردم، یک اقلیتی بسیار کم ممکن است که تمکین نکنند و ممکن است که معجزات و معجزات امام اثر نکند در بین آنها. خوب، طبیعتاً که حضرت آنها را سرکوب خواهند کرد. و از آن طرف، ما شکی نداریم که امام

زمان ولی دم آباءشان هستند و آباءشان مظلومانه به قتل رسیدند. پس امام زمان می‌تواند قصاص کنند. این مقدارها را بنده معتقدم. اما اینکه گفته شود حتی یک قطره خون هم در زمان امام زمان ریخته نمی‌شود، نه، بنده چنین اعتقادی را ندارم. این گفته شده، اما بنده چنین اعتقادی را ندارم. از آن طرف گفته شود که دریاها از خون راه می‌افتد روی زمین، نه، آن طور هم نیست.

یکی از سؤالات مسئله رجعت است. بنده مسئله رجعت را آن وقتی که زیارت جامعه، درسش را گفتم و پیاده شده و چاپ شده هم به فارسی و هم به عربی، به مناسبت جمله‌ای که در زیارت جامعه در رابطه با رجعت آمده، بحث رجعت را بنده در آنجا مطرح کردم. آن‌هایی که می‌خواهند به آنجا مراجعه کنند، کتاب "با پیشوایان هدایت"، در آنجا بنده بیان کردم. و این مهم است، این مهم است، همه بشنوند که مسئله رجعت یک مسئله قرآنی است، یک مسئله حدیثی است، یک مسئله اسلامی است.

غیر شیعیان هم معتقد به رجعت بودند. بنده یافتیم در بین اصحاب پیغمبر اکرم ۶ کسی که ایمان به رجعت داشته، نوشته‌اند در احوالاتش. به مرور زمان چون دیدند رجعت ارتباط پیدا می‌کند به امام زمان، چون دیدند ارتباط پیدا می‌کند به عالم تشیع، کم‌کم رجعت را منکر شدند و اختصاص به عالم تشیع پیدا کرد. وگرنه رجعت یک امر اعتقادی است. و این مطلب را داشته باشید، شاید از کسی نشنیده باشید.

شیعیان در زمان غیبت امام زمان وظایفی دارند. به نظر من در اصل سه وظیفه هست، به طور خلاصه.

وظیفه اول این است که دعا کنیم، به طور فردی یا به طور جمعی، از خدا بخواهیم آمدن حضرت را و پایان یافتن غیبت را. این را بخواهیم از خدا. کما اینکه در امت‌های سابق، اتفاق افتاده، در بعضی از امت‌ها مردم جمع شدند، توسل کردند از ظلمی که از حکام زمانشان می‌دیدند، خسته شدند، به خدا پناه بردند، خداوند متعال برایشان منجی فرستاده است. شاید قضیه حضرت موسی ۷ همین‌طور باشد. دیگر، همچنین یادم می‌آید قضیه حضرت موسی ۷ و فرعون، ظلمی که به مردم می‌کرد، بالاخره مردم توسل کردند و خداوند متعال موسی ۷ را برایشان فرستاد. گمان می‌کنم داستان حضرت موسی ۷ باشد در امت‌های سابق. بنابراین، این که از وظایف ما دعا است.

وظیفه دوم این است که انتظار آمدن حضرت را داشته باشیم. از من سؤال شده که انتظار یعنی چه؟ سال‌های قبل از بنده سؤال شده که روایتی که داریم: "افضل الاعمال، انتظار الفرج"، این در منابع اهل سنت هم هست. اشتباه نکنید. "افضل الاعمال، انتظار الفرج". دیدم در منابع سنی: "افضل الاعمال، انتظار الفرج". چرا افضل الاعمال، انتظار الفرج است؟ بنده آن وقت توضیح دادم، گفتم این حدیث را از خود روایات باید شرح بکنیم. ما دو دسته روایت داریم که این دو تا دسته روایت را کنار هم که بگذاریم، شرح می‌دهد این حدیث را. یک دسته روایتش که می‌گوید: امام زمان ظاهر نمی‌شود الا بغتة. بغتة یعنی چه؟ یعنی قبلاً اعلام نمی‌شود. می‌گویند فلانی ناگهانی مرد، موت فجأة، نمی‌گویند؟ فجأة و بغتة حضرت ظاهر می‌شوند؛ نه اینکه از قبل اعلام بشود. این روایت زیاد داریم.

دسته دوم روایاتش که داریم برای اینکه امام زمان که حکومت تشکیل بدهند، این چنین نیست که شاهد به طلبند از مدعی، کسی برود به محکمه خدمت حضرت شکایت بر علیه کسی بکند، مطابق علمشان حکم می‌کنند. نه این که بهش بگویند برو شاهد بیاور. این خصوصیت زمان داوود پیغمبر<sup>۷</sup> است که مطابق علمش قضاوت می‌کرده و این خصوصیت برای امام زمان هست در زمان حکومتشان. بنابراین، این دو دست روایت را کنار هم بگذاریم، چه می‌شود؟ پس هر زمان امکان دارد حضرت ظهور کنند، بغتةً ظاهر می‌شوند. هر زمان امکان دارد حکومت تشکیل بدهند. هر زمان امکان دارد که بنده را پای میز محاکمه بکشند و مطابق علمشان درباره من حکم بکنند. پس من باید چه کار کنم؟ باید به خودم برسیم. امکان دارد خانه‌ای که من درش زندگی می‌کنم، مال خودم نباشد. خانه‌ای که من درش زندگی می‌کنم، مال کسی بوده که از دنیا رفته، یک فرزند صغیری داشته، رفتند سند را این‌ور و آن‌ور کردند، سند را به نام دیگری کردند، فروختند. الان من شدم مالک این خانه. برمی‌گردد به مالک اصلیش. آن بچه وقت بزرگ شده باشد، برود بگوید که خانه پدری مرا از من غصب کردند و سند را تبدیل دادند و تغییر دادند به نام دیگری شد، دیگری فروخت، این خانه مال من است. حضرت خانه را بر می‌گیرند و تغییر می‌دهند. این ماشینی که الان مرکوب من است، پس فردا مرکوب معلوم می‌شود که این دزدی شده، از یک جایی دزدیدند، آوردند، پلاکش را عوض کردند، الان به شما دارند می‌فروشند. شما به حسب ظاهر خریدار هستید، اما دیگر به حسب ظاهری در کار نیست زمان امام زمان. زمان امام زمان، زمان واقعیت است. ببینید چقدر تغییر می‌کند زندگی‌مان اگر این چنین اعتقاد داشته باشیم. این معنای افضل الاعمال، انتظار الفرج.

البته این لازمه‌اش این است که تقوا داشته باشیم. لازمه‌اش این است که عمل به واجبات بکنیم، از اشیایی که حرام است و محرّمات در دین اجتناب بکنیم و لیاقت پیدا بکنیم برای اینکه حضرت تشریف بیارند و حکومت اسلامی را آن‌جوری که خدا خواسته در سراسر عالم، حضرت تشکیل بدهند و احکام اسلام پیاده شود.

از خداوند متعال می‌خواهیم که ما را از بهترین یاران حضرت قرار بدهد. از خداوند متعال می‌خواهیم که معرفت ما را روز به روز قوی‌تر و بیشتر نسبت به حضرت و اهل بیت و شریعت و پیغمبر اسلام و خود خداوند متعال، معرفت ما را بیشتر کند. از خداوند متعال می‌خواهیم که ما را نسبت به وظایفمان آگاهی بیشتری عنایت کند و از خداوند متعال می‌خواهیم ما را در عمل به وظایفمان بیش از این موفق بدارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.